



بسوی سوسیالیسم

شماره ۳ سوم آبان ۵۹

ارگان تئوریک - سیاسی اتحاد مبارزان کمونیست

شماره ۳ سوم آبان ۵۹

سرمقاله:

جنگ، تئوری و تئوری جنگ

جنگ ایران و عراق یکی از آن تحولات سریع سیاسی است که مرفضت آن عواقب و آثار عینی خود، از این نظر نیز حادث اهمیت است که استواری تئوری و صحت و استحکام مبانی تئوریک جنبش کمونیستی ما را به بوته آزمایش می‌بیاورد. سپس "سالمت آئین" تکامل جنبش کمونیستی ایران، با جنگ ایران و عراق، جنگی که تا شریات عمیقی بر شرایط زیست و مبارزه طبقات جامعه برجای نهاده است، مستفوت تلاطم می‌گردد. جریان مستتر و کمابیش روبه نمود طرد اپورتونسم از صفوف جنبش کمونیستی که خود را دیندونه جاشی چون طرد اکثریت اپورتونسمت مرکزیت سازمان چریک‌های فدایی خلق توسط اقلیت انقلابی آن، صوت گرفتن جناح چپ در سازمان بیگانه، آشکار شدن تدریجی گرایشات "اکثریتی" راه کارگرووشن شدن نسبی محتوای راست مسمارت بردازی‌های چپ‌رزمندگان، تجلی می‌بخشد، اینک به رفته‌ای تعیین کننده دچار می‌گردد. تعیین کننده، نه از آنرو که شرایط جدید از نظر همیشه الزاماً زمینه مساعدی برای با گرفتن مجدد اپورتونسم فراهم می‌آورد، بلکه از این نظر که اولاً، دستاوردهای تئوریک محدود و تثبیت شده، اما به حال گرا نقدر و عباتی، جنبش به مظاهره می‌افتد، و ثانیاً، انحرافات کهنه نایب عوض می‌کنند. مرمزهای سازمانی را در می‌نورند و در لنگالی جدید و همسایه در شکل رجعت به اعل، رجعت به ناسیونالیسم خرد، بورژوازی از یکسو، و آنارکوزم - پانسیفم - منگی بسوس فرمالیسم تئوریک و الگومازی از سوی دیگر، ظاهر می‌یابند. این طبیعی است که رشد و تکامل آگاهی را ملایک‌رشد نگا - مل جنبشی بدانند که می‌خواهد و باید که میرا گام پرولتاریا بسا باشد. گسترش کمی جنبش کمونیستی، در زمینه‌های مختلف انسانی، تشکیلاتی، فنی، مالی، تبلیغاتی و غیره، بی‌شک نیاز حیاتی و شرط لازم ابعالی نقشی است که این جنبش در پایان بخشیدن به عبات تشکین سرمایه‌داری برعهده دارد، اما تمام اینها وقتی مکان واقعی خود را در سیر تکامل جنبش پرولتاری بازمی‌یابند که بر نامه و تاکتیکی لنینیستی به حرکتشان درآورد و سمت و سوی فعالیت‌شان را تعیین کند. تاریخ جنبش کمونیستی معلولان نمونه‌های درهم گوبیده شدن سریع گسترده‌ترین امکانات و تشکیلات بدلیل سلب سیاست اپورتونسمی بر آن و با بر عکسش رشد و گسترش سریع امکانات و تشکیلات جریانات واقعا کمونیستی در صددت بسیار کوتاه است. بدون دستاورد برنامه‌ای و تئوریک، دستاورد تشکیلاتی نمی‌توان داشت و بدون فکر پرولتاری، هیچ بدین‌ای در خدمت پرولتاریا به حرکت در نخواهد آمد. اما سیر تکامل آگاهی مارکسیستی - لنینیستی نیز به تدریج خود سیری است که در آن در دستاورد تئوریک، و هر رهنمود برنامه -

آنارکوپانسیفم: پیکار با شمشیر چوبین!

چرخش سریعی که بروز جنگ در اوضاع سیاسی پدید آورد، از سیاسی منح از شرایط نوین و تفریق آن شیوه‌ها، شعارها و انگال فعالیت سیاسی که منی تاکتیکی پرولتاریا را با این شرایط نوین تطبیق دهد در دستور جنبش کمونیستی قرار داد. لکن جنبش کمونیستی در برابر این چرخش یکبار دیگر - و برای چندمین بار، نشان داد که بدون بنیاد استوار تئوریک بدون برنامه و منی تاکتیکی پرولتاری در برابر چنین چرخش‌هایی که تمام معادلات بنیادها را نه گرایشات مختلف بین مارکسیسم و اپوپولسم را درهم می‌ریزد، به آسانی سرلرود آورده و عزیز خود را آشکار می‌آورد. گرایشات گوناگون در مرون جنبش، گرایشاتی که همانگونه که پیش از این نیز گفته‌ایم همگی در اساس خود و در نظرات برنامه‌اشان به یک مبدا واحد رفرمیستی می‌رسند و از آنجا در دو شکل اپورتونسم و آنارکوزم - پانسیفم میدان می‌یابند. در برخورد به مسئله جنگ و در طرح تاکتیک‌های خود در انگالی تازه سرطاهر شدند. سوسیال‌توونسم و آنارکوسم - پانسیفم دو شکل جدید انحرافات است که اکنون این گرایشات در قالب آن ظاهر گردیده‌اند. بدون مبارزه با این انحرافات، بدون آنکه مبانی فد مارکسیستی این انحرافات و سیمافشا گردد، جنبش کمونیستی ما قادر نخواهد بود که سیاستی واقعا پرولتاری را برای ایجاد صف مستقل پرولتاریا، و به اعتبار آن سازمان‌دهی جنبه انقلابی در برابر پرورش محتوم ضد انقلاب بورژوا - امپریالیستی که جنگ‌خاغر نیز نهاد برکدی بسوس آنتست، اخلاذ کنند. ما در اینجا بویژه به انحرافات سازمان بیگانه می‌پردازیم که در برابر بسیاری جریانات دیگر که در امتداد اپورتونسم خود به سوسیال‌توونسم رسیده‌اند لکن این مزیت را دارد که "نیت خیر سوسیالیست بودن" خود را بسا

بقیه در صفحه ۱۴

در صفحات بعد:

سه منبع و سه جزء سوسیالیسم خلقی ایران

پیرامون بیانیه

"تهاجم عراق و وظایف ما"

بقیه در صفحه ۲

کارگران جهان متحد شوید!



مقاله... بقیه از صفحه ۱

ای و تاکتیکی که بر این شوری بنا می‌کنیم، می‌باید تثبیت شده و محفوظ داشته شوند، در شرایط صورت، یعنی در صورتی که پیشروی مامکنی بر تثبیت ادم به قدم دستاوردها نباشد، در صورتیکه حلقه‌های رشد و تکامل یک به یک و در هر قدم تکمیل نگردند، آنگاه نخستین تجربه غیر منتظره می‌تواند ما را از یک منگنه، نه یک گام، بلکه دهها گام و تا سرحد نقطه صفر پس عقب‌بازگرداند.

تاکتیکی‌های انحرافی بخش اعظم جنبش کمونیستی در قبال جنگ ایران و عراق گواهی غیرقابل انکاری است بر لایه‌های عمیقی که جنبش مادر قبال شوری، و سپر فروری نگار و تثبیت دستاوردهای آن از خود نشان داده است. لایه‌های شوریک، نه از آن رو که جنبش به شوری نپرداخته است، بلکه از آن جهت که با دارین ثلاث دستبازی به اصول برنامه و تاکتیک کمونیستی اولاد نظر نبوده است، و با آنکه سپر تبدیل شوری به چپ‌پوی برای عمل آنچنان کند و لکه‌بندی دنبال شده است که امروز، فریب دموال پس از قیام، که جنگ ایران و عراق از احوال نشو-ریک مای برسد، بغا عینی نداریم که عرضه کنیم. دموکراسی انحرافی امروز در قبال جنگ ایران و عراق در جنبش طرح شده‌اند، اول سوسال شوبنیسم و سپس پرستی خرده‌بورژوازی و دوم آنا-کو-پاسیفیسم، با سیاست بی‌تفاوتی در قالب عبارات انقلابی-سینی بر ضرورت تبدیل جنگ ایران و عراق به قیام و جنگ انقلابی داخلی، لایه‌های شوریک حاکم برجست‌ترین رادیکال‌ترین و هر چند به درجات مختلف، می‌توان به روشنی دید:

۱) مورداول، به مؤلفی است که راه کارگر و روزندگان انحصار کرده‌اند (از آنجا که در اینجا صرفاً به کمونیستها رجوع کردیم، کاری به "اکثریت" نداریم)، اینجا حتی سخن بر سر این نیست که چرا این ردفا نشوانده‌اند "ثلاثی شوریک" بکمال ونیسه خود را صورت اصول برنامه‌های و تاکتیکی جمع‌بندی کنند تا همان راه‌کالیسم پوپولیستی متوسط شان را محفوظ بدارد و از پیرتاپ‌شدن ناگهانی و غیرارادی شان بدامان سیاست صریح خرده‌بورژوازی جلوگیری کند. بحث بر سر آنست که انحراف نشو-سیسم اولاً گریه‌ناک‌ترین آن جریان‌های شده است که هرگز نتوانستند به سوسیالیسم به مثابه یک علم برغوره کنند، جریان‌هایی که گزیده‌اند از مارکس و انگلس و لنین فراتر روند، نوآوری کنند و در یک کلام "از خود بی‌بافتند". راه کارگر حسیل چنین شیوه برغوردهی به سوسیالیسم عینی است و روزندگان از این نظر از برخی رگه‌های راه کارگری رنج می‌برد. آنچه در مطلق آستان جنگ ایران و عراق دستبازی شوریک ایران بود، احکامی‌النتف طی خود برداشته و ناگه بر منزلت بود. آنگاه که جنگ ایران و عراق به ناگه بر لبخند امتشان از خود را نااطن شوری از چهره ایشان زدود و به جستجوی ریمانی، خط مشی و روشی بی برای اعلام موضع سریع گشایندگان، تنها نقطه اتکالشان نه سواغی که دست آورده‌اند، بلکه سواغی گشت که هنوز از کف داده بودند. ایران "رجعت به اصل" کردند و روح خفته (و باید گفت نیمه بیدار) پوپولیسم و ناسیونالیسم خسرده بورژوازی را بلااراده در خود بیدار ساختند، به یکباره از فراسز دهها گام که لافل مدعی بودند به جلو برداشته‌اند، هر چند به همان عواطف انقلابی عموم خلقی‌ای که کمونیسم ایران ناگزیر از دل آن برهافته است، بازگشتند. اما این عواطف، در قدرتم که، شجاعانه و ساندوستانه باشند، همپسندان عواطفی پوپولیستی‌اند، و کسانی که علم مبارزه یک طبقه را جانشین آن نکرده‌اند، با جوش عواطف خود تا تبدیل به جاسازترین و دلخیزترین مین برسان پیش خواهند رفت. در اینک انحراف سوسال شونیستی، نه فقط برخلاف اصول برنامه و تاکتیک کمونیستی، بلکه بر غیبت کامل شوری مارکسیستی بطور اعم، به مثابه است پیش از این نیازی به تفصیل نیست.

۲) اما در مورد آنا-کو-پاسیفیسم وضع فرق می‌کند. ایسین انحراف منحنی، که سازمان پیکار آن را نمایندگی می‌کند، به اصرارهای "شوری" رابه میان می‌کند، اما این به شوری مار-

کسیسم، که خواستار تعلیل منحنی از شرایط منحنی است، بلکه منحنی مارکسیسم و تبدیل آن به الگو برداری است. مجموعه‌ای از احکام و مواضع تاکتیکی که در استخراج از تفاوت موجود میان شرایطی که این احکام و مواضع در آن طرح و اشغال شده‌اند، با شرایط منحنی امروز ما، بگونه‌ای اختیاری عرضه می‌شوند. فریب-مالیسم پیکار در اینست که بجای آنکه شوری مارکسیسم را در خدمت تحلیل شرایط عینی منحنی که جنگ را ضروری و واجب گردانده‌اند قرار دهد، از نفس جنگ، به مثابه یک مشاهده غایب می‌گذرد و شوری، به دنبال "فصل" مربوط به جنگ می‌گذرد، تا رهنمودهای عملی خود را بلاواسطه از آن استخراج کند. کسی که گوش فلک را با فریاد جنگ ادامه سیاست است - گر کرده است چگونه در بر غوره به جنگ، شوری خود را فقط در مسائل سیاسی "پیشینان" در مورد "جنگ" جستجو می‌کند؟ آیا موضع پرولتاریا در قبال جنگ نیز نمی‌باید ادامه موضع پرولتاریا در قبال سیاست باشد که این جنگ شکل غیر آسیر ادامه است؟ و اگر چنین است آیا شوری "مربوط" برای درک این سیاست هم پیاز شوری "جنگهای امپریالیستی" است؟ آیا "پیشینان" سود چنین کرده بودند؟ آیا آنان برای درک و اتخاذ موضع پرولتاریا در قبال جنگهای امپریالیستی، ابتدا اقتصاد امپریالیسم و سیاست مبتنی بر این اقتصاد را شناخته و در قبال آن موضع گیری نکرده بودند؟ چگونه سازمانی که تا پیش از جنگ حتی شعار سرنگونی را نیز طرح نمی‌کند، امروز با بروز جنگ بهین دو بورژوازی، که به زعم رفقای پیکار ریشه در اختلاف مناسی مستقل از انقلاب ایران دارد، ناگهان نه تنها زمان را برای طرح شعار سرنگونی مناسب می‌بیند، بلکه تا سرحد دعوت به سرنگونی نیز پیش می‌رود؟ این کدام شوری است که جنگ را "ان-ما سیاست می‌داند، اما فقط برای بورژوازی؟ آیا جنگ داخلی "مادانه" پرولتاریا نیز نباید ادامه سیاست او باشد، و اگر چنین است آیا امروز شرایط عینی و ذهنی لازم برای آنکه این سیاست هم بگونه‌ای تجرأ می‌برد سال گردد فراهم آید؟ چرا پیکار برای اتخاذ موضع مخالف این حکم شوریک بزرگان رجوع نکرد که "با قیام بازی نکنید"؟ آیا پیکار اومانیت، آنگاه اومانیت نیست که به نامک قیام و سیاست داخلی شکست خورده، بدون حزب، بدون صف مستقل و رهبری پرولتاریا، بدون برنامه و بدون تمامی ملزومات برای دست زدن به اقدام فخر آمیز برای تصرف قدرت سیاسی، پرولتاریا و تمامی حسنا و ریدهای محسوسه و تاکتیکی او را به "گوشه دم توب" فدای انقلاب بدل خواهد ساخت و "پوست و گوشت و استخوان" او را به مصالحی برای سازماندهی دوره جدیدی از اشیا سرمایه تبدیل خواهد کرد؟ اینچاهه مسائل شوریک اند که پیکار می‌توانست به همان شیوه فرمالیستی به فصل مربوط به آنها، "لعل شوری قیام"، "لعل شوری بحران"، "فصل برنامه و تاکتیک" و غیره در کتب جدید رجوع کند. اما پیکار بیش از این فرمالیست است که چنین کند، او جنگ را می‌بیند و لذا شوری جنگ را می‌خواهد. او سبایل شوریک ناظر بر مصلحت خود را از روی شکل مصالحی که پیش روی خود دارد انتخاب می‌کند و در شوری در جستجوی هر طریقی که نامی از این شکل برده شده است کنگاش می‌کند، این چیزی نیست جز به لفظ شوری چپ‌بین و لاجرم از فراز تند و محتوای آن پربدن!

اما مکان واقعی شوری در تبیین مسئله جنگ چیست؟ بطور خلاصه:

۱) شوری باید بتواند ضرورت جنگ را تعلیل کند. ظاهر آهسته گمانی که عبارت "جنگ ادامه سیاست است..." را شب و روز تکرار می‌کنند نیز همین هدف را دارند. اما پاشین تر نشان خواهیم داد که چگونه آنچه ابتدا در بررسی‌های مین برستان و آنا-کو-پاسیفیست‌ها مطرح نیست مفهوم مارکسیستی "ضرورت" است. منظور از توضیح ضرورت جنگ، توضیح و تحلیل مکان آن در مسیر قانونمند مجموعه مناسبات تولیدی و روابط طبقاتی معینی است که این جنگ بر من آن و در رابطه با نیازهای تحول و انکشاف آن صورت می‌پذیرد. اینجا خاور میانه است. منطقه خلیج فارس است، منطقه‌ای است که در آن سرمایه انحصاری به رهبری



امپریالیسم آمریکا تا پیش از انقلاب ایران مناسبات معینی را با پروولتاریای کشورهای منطقه (و به این اعتبار با خود های زحمتکش غیر پروولتر) برقرار ساخته بوده است و مناسباتی که در چهارچوب تقسیم امپریالیستی جهان مکان و معنای خاصی خود را یافته و یکی از شروط جهانی تولید و بازتولید مناسبات امپریالیستی تولید (تا پیش از شروع تلافی جدید است) احتمالی برای تقسیم مجدد جهان را تشکیل می‌دهد است. اینجا در این منطقه و در مهم‌ترین کشور تحت سلطه درطیح فارس (از نظر اقتصادی و سیاسی) انقلابی در جریان است که این مناسبات را ، با توازن و تضاد امپریالیستی درونی آن ، موره تهدید فرار داده و ادامه آن ، اقتصاد و سیاست امپریالیستی را نه فقط در ایران بلکه در تمامی خاورمیانه به ورطه بحران خواهد افکند. این امپریالیست‌ها آرمانها ، اهداف و امکانات معینی دارد و سرمایه انحصاری نیز به همین ترتیب بدستال ایجاد و احیای شرایط اقتصادی و سیاسی معینی است. اینجاست آرایش معینی ، بواسطه جریان انقلاب در ایران ، میان دودرگاه انقلاب و نهاد انقلاب بر مسائل معینی موجود آمده است . و

فروتر جنگ را توضیح دادن ، یعنی مکان آزاد ریسر انکشاف این مناسبات تولیدی و روابط و رویارویی های طبقاتی تحلیل کردن چه کسی می‌تواند به جنگی میان طبقات (هر چند طبقه ای) در متن این مجموعه مناسبات برخورد کند بی آنکه اقتصاد و سیاست را ، با توجه به موقعیت و طبقه اصلی متخاصم ، پروولتاریا و بورژوازی ، در این مقطع معین مورد تحلیل قرار دهد ؟ کدام متن کلاسیک درباره جنگ می‌تواند ، بی آنکه تحقیر ، تفکر و شناخت مشخصی کوششهای امروز آنها را تحلیل مشخصی از شرایط مشخص امروز و اینجا بپوشاند ، بلافاصله و بلاواسطه رهنمودی عملی بدست دهد ؟ آری ، جنگ ادامه شایسته است به طرق فوری ، اما سیاست طبقات خود از مکان تولیدی آنها و مکان اجماع آنها ، به مثابه بازتاب انباشتی مکانهای تولیدی معین ، نسبت به قوانین فزوری حرکت و انکشاف مناسبات تولیدی نشات می‌گیرد ، و اگر این دومی را ندیده باشیم ، ضرورت جنگ را درک نخواهیم کرد ، زیرا ضرورت ظهور آن سیاستی را که جنگ ادامه قهر آمیز است و با فهمیده ایم ، به این نکته بازمی‌گردیم .

۴) تنوری باید " مکان جنگ " - یعنی شرایط عینی اقتصادی و سیاسی که جنگ برای بروز و ادامه خویش به آن متکی است - را توجیه دهد . تنوری باید این نکته را توجیه دهد که کدام شرایط اقتصادی و سیاسی (و نظامی) ، ادامه قهر آمیز سیاست راجعورت جنگ در کشور معین به منته ظهور می‌رساند تنوری باید توجیه دهد که چرا جنگ میان این دو کشور معین می‌تواند یکی از اشکال ادامه قهر آمیز سیاست طبقات باشد ، و برای معینی اولاً ، احتمال تحویل جنگ را به اشکال دیگر ، ثانیا مسیر محتمل بسط و ادامه آن ، و ثالثا شرایط اقتصادی و سیاسی خاصه آنرا بشناسد ، آنها با توجه به شرایط اقتصادی و سیاسی موجود ، اصول شروع و ادامه این جنگ می‌تواند به فروروهای و شرایطی که موجد آنند پاسخ دهد ؟ برای این منظور جنگ تا کی و تا بچو آوردن کدام تحولتسمین می‌باید ادامه یابد ؟ آیا این جنگ معین به ایجاد این تحولات کف در است ؟ اگر نه ، ادامه قهر آمیز سیاست موجود این جنگ معین درجه اشکال دیگری دنبال خواهد شد ؟ آیا شکست و پیروزی طرفین متخاصم ، الزاماً با شکست و پیروزی سیاست موجود جنگ متخاصم است ؟ ...

۵) تنوری باید ، در گام بعد ، از تحلیل فروتر سیاسی و امکان عینی جنگ فراتر رفته و مطلوبیت طبقاتی جنگ (مطلوبیت برای طبقات معین) را بررسی کند. از آنجا که مفسرین تحول جمله " جنگ ادامه سیاست ... " دقیقاً همین موله " مطلوبیت طبقاتی جنگ " را با سالیانه " ضرورت جنگ " اشتباه گرفته اند ، لازم است گذری درباره این مساله اشتباهات توجیه دهیم .

تا آنجا که از ضرورت و امکان جنگ سخن می‌گوییم ، قوانین و شرایط عینی موجود مسلط بر جامعه ، و خارج از ذهن انسانها را مد نظر داریم . اما وقتی از " جنگ " به مثابه یک واقعیت

بالحمل صحبت می‌کنیم ، بای انسانها و ذهنیت و شعور طبقاتی آنها کاملاً به میان کشیده می‌شود. ضرورت و امکان جنگ طبقاتی هستند که به قوانین عینی و اقتصادی حرکت جوامع و مناسبات اقتصادی و سیاسی کشورهای دیگر ملحق تاریخی معین مربوط می‌شوند. اما طبقات با زتاب انسانی این مناسبات اقتصادی اند ، و لذا آنچه را که در واقعیت امر صورت قوانینی بیرون از اراده شان و آوار به حرکت شان می‌کنند ، ایشان بصورت " منافع و اهداف ویژه " خود در این با آن مطلع معین فرموله و تشریح می‌کنند و با تشریح و انتقاد برایشکی (فرهنگی ، سیاسی ، نظامی ...) برای دستیابی به این اهداف و منافع ، در عمل سیر انکشاف مناسبات اجتماعی و روابط طبقاتی را ، با دخالت و حرکت ارادی خود ، به پیش می‌رانند. این اهداف ویژه می‌شک در همان محدوده و دایره که قوانین (ضروریات) و امکانات عینی بدان تحصیل می‌کنند ، دنبال گرفته می‌شوند اما گام‌های آن منطبق نمی‌شوند ، چرا که منافع و اهداف ویژه طبقات بیان ضروریات عینی حصول مناسبات اجتماعی از زاویه شعور طبقاتی معینی هستند :

" تغییرات زیربنای اقتصادی ، در برابر زود به تحول تمامی رویهای مهم می‌انجامد ، در مطالعه این تحولات همواره لازم است شما بوی قائل شویم بین تحول مادی و فعبیست اقتصادی تولید ، که می‌تواند با دقت علوم طبیعی تبیین شود ، با آن اشکال طبقاتی ، سیاسی ، هنری ، مذهبی و با فلسفی ، و بطور خلاصه با آن اشکال ایدئولوژیکی - که انسانها در آن اشکال از این شناخت [در زیربنای اقتصادی] آگاه شده و با مبارزه خویش بکسرش می‌کنند " .

(مارکس ، پینگتار نقد اقتصاد سیاسی)

بصارت دیگر ، انقلاب حاصل حادث شدن تعداد میان رشد نیروهای مولده و مناسبات تولیدی است که مانع رشد آن گشته اند. این ضرورت انقلاب است ، اما هرگز کسی را نخواهد بیایست که با شمار " راه رشد نیروهای مولده گشوده باید کرده " در انقلاب شرکت کند ! (البته داریم کسانی را که با این شعار ، از پیرو انقلاب شانه خالی می‌کنند) برای مثال یک انقلاب بورژوازی کلاسیک ، به اعتبار نقشش در راهگشایی از رشد نیروهای مولده ضرورت می‌یابد ، اما هیچک از اشرار و طبقات اجتماعی با این هدف در انقلاب شرکت نمی‌کنند و به آن جلب نمی‌شوند. آنها انقلاب را ، و لاجرم تناقض زیرین آنها ، در همان اشکالی می‌فهمند و تصویر می‌کنند که مارکس فوقا اشاره می‌کند. تجارت آزاد می‌خواهند ، برابری در برابر قانون می‌خواهند ، آزادی علم از جنگل مذهب را می‌خواهند ، نان می‌خواهند ، جدایش مذهب از دولت را می‌خواهند ، پارلمان می‌خواهند. از این رفتن بدون آریایی را می‌خواهند ، ... به " نیروهای مولده و تناقض آن با مناسبات تولید " اندیشه هم نمی‌کنند ، اما در همین این و آن خواستن ها ، تحولی را باعث می‌گردند که در واقعیت امر به ضرورت انقلاب ، به شناخت روبر بنیاتی جامعه ، پاسخ می‌گوید و راه برای رشد نیروهای مولده می‌گشاید. مطلوبیت طبقاتی جنگ و با معیارت دیگر اهداف و منافع ویژه ای که اشکال ... ضروریات عام تر و بنیادی تری در ذهن طبقات معین است ، لاجرم خود در سطح رویشانی معینی دارد. جنگ را عرفاً با " اهداف ویژه " طرفین متخاصم توجیه دادن چیزی جز سیاست را به مپیلوماسی و " سیاست خارجی " تنزل دادن نیست ، حال آنکه جنگ و دیپلوماسی هر دو ادامه سیاستند. شام آنچه میبین برشان و آنرا کوه - پاسیفیت های ما تاکنون بنام تحلیل شورویک از جنگ ایران و عراق در تحویل داده اند ، چیزی جز سیر و وساحت در همین سطح رویشانی ، سطح مطلوبیت و یا عدم مطلوبیت جنگ برای این با آن کشیده معین نبوده است : " بورژوازی عراق این را می‌خواهد ، بورژوازی ایران آن را " ، " پروولتاریای ایران و عراق منتهی در جنگ ندارند " ، یا " منافع پروولتاریای ایران است که جلوی عراق بایستد و ... " سیاستی که جنگ ایران و عراق ادامه است ، برای این تحریف کنندگان احکام فلسفی ، معنایی جز نیست کردن " مطالبات " طبقات از جنگ نداشته است . تاکنیک پروولتاریا هم از همین



ساز "مطلبیت و مطالبات" استخراج می‌شود: "جنگی حادث شده است که دلائلش مستقل از مبارزه طبقاتی در ایران است، حال بی‌بینیم منافع پرولتاریا، حالت مطلوب برای پرولتاریا، در این جنگ چیست؟" این سوال را پاسخ دهید، تاکتیک پرولتاری را بیانشه‌اید!!

نژادینکه توضیح مطلبیت طبقاتی جنگ چه لایحه‌ای حسرت تحلیل مارکسیستی است نریدمی نیست، اما منحصر کردن تحلیل به این سطح، جز قنوت کردن بورژوازی بر حسب آنچه او در باره خود می‌گوید، ولاجرم جز آنکه دادن قدرت تحلیل شوریک مبارکسیستی از ضروریات و فواین حاکم بر حرکت طبقات و به این اعتبار گسستن کامل از شوروی در طرح و اشفاذ تاکتیکها نتیجهای نخواهد داشت.

اما آن شوروی که در برخورد به جنگ ایران و عراق قادر باشد ضرورت، امکان و مطلبیت طبقاتی این جنگ را بشکافد، ناگزیر می‌باید در مرحله اول به مسائلی پاسخ دهد و یاد داده باشد که حتی قبل از آغاز جنگ بیناروی جنبش کمونیستی و کارگری ما قرار داشته‌است. اگر توضیح ضرورت جنگ مستلزم تحلیل مسائلیات پیشای می‌باشد کار و سرمایه در ایران و منطقه و تحولات کنکرت آن است، بدیهی است که "انقلاب ایران" به عنوان بنیادی تر بین دشمنین کشنده ترین عامل در سیر تحول این مناسبات در چند ساله اخیر می‌باید محور این تحلیل شوریک فرار گیرد. اگر نخواهیم مانند بیکار از سطح مطلبیت طبقاتی جنگ آغاز کنیم و تحلیل را با بیوگرافی بورژوازی ایران و عراق و اشتیاقات، اسباب و خاسماتی آغاز کنیم که این دو بورژوازی "همواره دلد شده‌اند" و امروز "نست بر قنا" بروز خارجی یافته‌اند. یعنی اگر بخوایم مارکسیستی فکر کنیم و معتقد باشیم که تحولات اجتماعی، و از جمله جنگ میان دو بورژوازی تصادفی و اختیاری رخ ندهند و از نظر تاریخی، هر میل و هوس "فاشیدان طبقاتی تنها آنگاه امکان تحقق می‌یابد که ضروریات بنیادی حرکت جامعه و مناسبات تولیدی و طبقاتی تحقق آنرا ضروری و ممکن کرده باشند، و بطور خلاصه اگر در تحلیل جنگ ایران و عراق از مناسبات کار و سرمایه و تحولات و اوضاع و احوال کنکرت آن حرکت کنیم، آنگاه گریزی نخواهیم داشت از اینکه تحلیل جنسک را ادامه تحلیل خود از سرمایه‌داری امپریالیستی در ایران و منطقه و اثرات انقلاب ایران بر آن، بدانیم. بنابراین اگر مخترا عظم جنبش کمونیستی مساله جنگ و تاکتیک پرولتاری در قبال آن را به دست جدا از شوروی و مواضع برنامه‌های و تاکتیک خود در قبال انقلاب ایران بررسی می‌کنند، ما باید تاکید کنیم که نظر به اهمیت تعیین کننده انقلاب ایران در سیر انکشاف مناسبات امپریالیستی کار و سرمایه در ایران و منطقه، موضع گیری در قبال جنگ ناگزیر می‌باید بر شوروی، مواضع برنامه‌های و منی تاکتیکهای ما در قبال انقلاب ایران منگی باشد و با این در تطابق فرار گیرسرد.

اینجاست که به نکته‌ای که در ابتدای بحث به آن اشاره کردیم می‌رسیم: تاکتیکهای بحث اعظم جنبش کمونیستی در قبال مساله جنگ، افشاگر کم کاری قابل ملاحظه‌ای است که جنبش در زمینه تبدیل شوروی به اصول برنامه و تاکتیک بدان بگرفتار بوده‌است. جنبش کمونیستی تاکتیکهای خود را در قبال مناسبات سیاسی، و از جمله جنگ حاضر، که یکی پس از دیگری مستقل از اراده او طرح می‌شوند، عمدا بگونه‌ای گسسته جدا از یک منی تاکتیک منحص که مبتنی بر تحلیل منحص جامعه و انقلاب ایران و برنامه منحص در قبال آن باشد، طرح و اشفاذ می‌کند. مادام که چنین است از انحرافات تاکتیک، و از آن جهت تراژ بروی این انحرافات در اشکال متنوع، گریزی نخواهد بود.

بنظر ما، منی تاکتیک که تحلیل مارکسیستی شرایط جامعه و انقلاب و اهداف آن اتخاذ آن را ضروری و اصولی می‌سازد، منی "دفاع از انقلاب و تدوام بلشیدن به آن" است. مادر مفا لات و جزوات مختلف، با بررسی خصوصیات پیشای می سرمایه‌داری ایران، ما به سمت و محتوای انقلاب حاضر، و سیر تحول دوازدگانه

انقلاب و ندا انقلاب، در دفاع از این منی جنبش استدلال کرده‌ایم کسه:

اولا، انقلاب دموکراتیک ایران می‌باید تمام آورنده پیش شرط های اقتصادی و سیاسی منحص برای حرکت نهایی پرولتاریا بسوی سوسیالیسم باشد. این پیش شرط ها و دستاورد های می‌باید بوجود آیند، حفظ شوند، بسط داده شوند و این همه به قابلیت نیروی مستقل پرولتاریا در سازماندهی و رهبری دفاع از این منی دستاوردهای منکی خواهد داشت. پیوسته انقلاب حاضر به معنای آنست که پرولتاریا بتواند برویه ایجاد این پیش شرط ها و دستاوردهای اقتصادی و سیاسی را "از بالا" تسهیل و تشریح کند. انجام این امر خود مستلزم دفاع قاطعانه از دستاوردهای قیام نیمه‌کاره بهمن و بسط این دستاوردها بصورت فواین و آوردن شرایط عینی و ذهنی لازم برای قیام دیگری است که می‌باید به رهبری پرولتاریا انقلابی به پیوسته رسد. مادام که شرایط عینی و ذهنی لازم برای این قیام پیوسته (به مشابه طیفی در مبارزه طبقاتی پرولتاریا) فراهم نیامده‌اند، دفاع از انقلاب به معنای عام فوق منی تاکتیک عمومی پرولتاریا خواهد بود. به عبارت دیگر برنامه پرولتاریا در انقلاب حاضر، مبتنی بر تحلیل منحص شرایط منحص از قیام بهمن، آن رشته عمومی که تاکتیکهای کمونیست را در این دوره به هم پیوست می‌دهد، تعیین نموده‌است.

ثانیا، تحلیل منحص سرمایه‌داری ایران، محتوم بودن نهجیم قهر بورژوازی و امپریالیسم ربه انقلاب و سوسیالیسم پرولتاریا، در اشکال مختلف و به رهبری جریانات سیاسی مختلف بورژوازی ایران (چه در حکومت و چه در اپوزیسیون) و باحتی نیروهای بورژوازی امپریالیست بطور اهم، آشکار نموده‌است. "دفاع از انقلاب"، به معنای سازماندهی و مقاومت نوده‌ای به رهبری پرولتاریا در مقابل این نهجیم منضم، به معنای این کلیمه نیز در دستور پرولتاریا انقلابی قرار می‌گیرد و یکی از ارکان تعیین کننده منی تاکتیک او را تشکیل می‌دهد. این نکته‌ای است که مباحثات سیاسی، و از همان فواین قیام بهمن در مقابل رژیم جمهوری اسلامی که تا مدت ها عامل اصلی نهجیم فشاقلاب بود، و نیز در قبال کودتای اپوزیسیون امپریالیستی و اشکال جنگ ایران و عراق، بیکدیگر پیوسته می‌دهد. و ثالثا، تازمانی که شرایط عینی و ذهنی لازم برای قیام به رهبری پرولتاریا و استقرار دولت انقلابی فراهم نیامده‌است، یعنی تازمانی که دفاع از انقلاب و بسط دستاوردهای آن لزوما می‌باید از پایین، و نه از بالا و پایین هر دو، بصورت پذیرد، جلوگیری از تثبیت حکومت فاشیستی بورژوازی و مابعدت با فتنه‌خو بورژوازی، یکی از ارکان تعیین کننده منی تاکتیک پرولتاریا است. از این رو دفاع از انقلاب منی-تواند و می‌تواند به دفاع از حکومت و جناحی از بورژوازی، چه در شوروی و چه در عمل مترادف قرار گیرد. لذا دفاع از انقلاب این معنی را نیز در بر دارد که پرولتاریا مقابل تمام تلاشهای که بورژوازی در اشکال مختلف، و هر روز بیشتر به گونه‌های قهر آمیز، برای استقرار رژیم منحص سرمایه‌داری در حروف بورژوازی بدان دست می‌زند، مقاومت کرده و آنرا قاطعانه سرکوب نماید.

از اینجاست که ما مستخدم دفاع از انقلاب و حفظ تدوام آن، به منای منی تاکتیک پرولتاریا، از پس از قیام بهمن تا آون و تازمانی که شورش برای تصرف قدرت سیاسی بدلیل شرایط عینی و ذهنی در دستور قرار نگرفته‌است، مستقیم از جنگ حاضر، و یا هر نهجیم بالذمل دیگری در انقلاب اصولی بودن خود را به شوت رسانیده‌است. تنها یک خرده بورژوازی محبوس در الفاظ، و یا کسی که خود هنوز رژیم جمهوری اسلامی و "انقلاب" را مترادف می‌گیرد، می‌تواند سیاست "دفاع از انقلاب" در مقابل جنگ سرمایه‌داری را "دفاع طلبی در مقابل عراق بدانند. منتقدین سیاست دفاع از انقلاب در مقابل جنگ، باید متعصا



فلسفه منابع و فلسفه جزء سوسیالیسم خلقی ایران

سوسیالیسم خلقی انحراف حاکم برجش کومونیستی است. ما در این مقاله به ارگان تئوریک پایه‌ای این دیدگاه انحرافی در زمینه‌های فلسفی، اقتصادی و سیاسی به اختصار اشاره می‌کنیم. در این مقاله قصد ما نه فقط تفسیری این سه منبع و سه جزء سوسیالیسم خلقی، بلکه طرح الگویی است که بتواند وجوه مختلف تقدم‌ها را از این دیدگاه در مقالات مختلف و در آینده، به یکدیگر پیوند دهد و آثارهای باشد برجسته‌های عمومی مبارزه تئوریک بر علیه بوهولیم. این جبهه ما هم اکنون در جنبش کومونیستی کثوده شده‌اند. ما به سهم خود نسبتاً کثون گوشه‌ایم و جوه اقتصادی و سیاسی (و تا حدودی مبدل‌یو-ژیک) بوهولیم را به نقد بکشیم و به این تلاش ادامه خواهیم داد. در زمینه فلسفی اصولاً کمتر در جنبش کومونیستی کار شده است، و برعکس مریخ و عمیق به این جنبه از انحرافات جنبش کومونیستی در واقع با مقاله ارزشمند "بحثی درباره تئوریک و پراتیک" از رفقای رزمندگان ... (م.ل) در شماره "راه صوت سالیسم" آغاز شده است. ما نیز، ناگزیر در این مقاله به پایه فلسفی بوهولیم، با تفصیل بیشتری پرداخته‌ایم و در این زمینه می‌تک از مقاله فوق "راه سوسیالیسم" نیز سود جستیم (با مطالعه این مقاله را، مریخ را از سرخی اسیا- مات و اشکالاتی که درباره آن داریم، به رفقا و هواداران تو- صیه می‌کنیم). طبیعتاً است که بحث ما در این مقاله نمی‌تواند انسانی و تئوریک باشد و برای کسانی که متون ما را شنیده‌اند اندک لزوم بحث تازه‌ای در بر نخواهد داشت. اما همانطور که گفتیم عمدتاً تلاش کرده‌ایم تا روش‌ها را در مارکسیستی از سر صیا- لیم خلقی در ایران را در برچتر یک مقاله جمع‌بندی کنیم.

این سه منبع خاصیت ماتریالیسم فوئرباخ، بلکه خصوصیت ماتریالیسم عامیانه قرن هجدهم، که انگلس فوئرباخ را در موزینه با آن محق می‌دانست، نیز هست. اهمیت و جوه‌سبر انقلابی ماتریالیسم مارکس و انگلس نیز بنیونه خود نه دربه رسمیت شناختن این حکم عام هرگونه ماتریالیسم، بلکه در فراتر رفتن از آن و ایجاد تحولی بنیاده در آن است. تحولی که حاصل پیوند ماتریالیسم با دیالکتیک است. که این دومی خود دستاورد دستگاه فلسفی هگل است. دیالکتیک مرز میان ماتریالیسم پیگیر مارکس و انگلس را با ماتریالیسم پیش از مارکس، که بنا بر خلعت متافیزیکی خود ناگزیر در تحلیل نهایی به دامان ایده‌آلیسم در می‌انگیزد، ترسیم می‌کند. و این دقیقاً دیالکتیک است که از دستگاه فلسفی ناظر بر سوسیالیسم خلقی ایران کلا و کاملاً غایب است. ماتریالیسم سوسیالیست‌های خلقی در جنبش کومونیستی ما از بنیاده متافیزیکی است. برای درک این نکته لازم نیست به متون فلسفی سوسیالیست‌های خلقی رجوع کنیم (مرغفر از اینکه چنین متونی عمدتاً وجود ندارند) و با بی آن بگردیم که پاسخ آنها را به سائل قدیمی متافیزیکی چون جبر و اختیار، وحدت و کثرت، جدوت و وجوب و غیره می‌بایم. پایه فلسفی انحراف بوهولیم حاکم بر جنبش کومونیستی ایران می‌باید از لایه‌های متون سیاسی و اقتصادی این جنبش استخراج شود. و در همین حد می‌توانیم متافیزیسم سوسیالیست‌های خلقی در سه وجه اساسی خود را آشکار نموده است:

- ۱) تمسین متافیزیکی و غیر دیالکتیکی پدیده‌ها، روابط و مناسبات و تحولات اجتماعی.
- ۲) درک متافیزیکی از پروسه شناخت: نقش متد دیالکتیکی شناخت شرایط عینی اجتماعی و مقبول کامل به الگومازی از بگو و آمپریم (تجربه کرائی) از سوی دیگر.
- ۳) بر همین اساس، عجز از درک رابطه دیالکتیکی تئوری و پراتیک و به این ترتیب در غلبیدن به آکادمیس در تئوری و اکونومیسم و آوانتوریم در عمل.

۱) متافیزیسم در تمسین جامعه

دیالکتیک به تعریف کلی انگلس عبارت است از "علم فوئرباخ عام حرکت- اعم از فوئرباخ حرکت جهان خارج و تفکر انسانی- در مجموعه از فوئرباخ که در درونمایه یکسانند و در تمسین و تظاهر متفاوت"؛ به رسمیت شناختن فوئرباخ عینی حرکت جهان مادی (و جامعه به مثابه جزئی از آن) به معنای آن است که بپذیریم اولاً پدیده‌ها، اشیا و روابط واقعی، در عین حال فروری اند، حاصل فروریات عینی اند. تعادلی و انتعاشی نیستند و در حرکت خود بر اساس فوئرباخ عینی مبدئی انکشاف می‌یابند. و شانه‌ها جهان مادی متکامل از پروسه‌های لاینقطع تحول و حرکت فاده از سطحی به سطح دیگر است. تحولی که اشیا و پدیده‌ها، تمسینات و پروژات آن هستند. انکشاف این پروسه‌ها و تحول دایمی جهان ماده خود به این معناست که اشیا و پدیده‌ها وجود می‌یابند و از میان می‌روند، از هستی به نیستی و از نیستی به هستی گذر می‌کنند. نقطه عزیمت ماتریالیسم دیالکتیکی نیز ناگزیر به اشیا و پدیده‌ها، بلکه پروسه‌ها است، پروسه‌هایی که از وحدتی بنیادی و مادی و ارشباطی تنگناشگ برخوردارند.

ذکر این نکته ضروری است که اگر تمسین در مقاله "سه منبع و سه جزء" مارکسیسم "با قاطعیت اعلام می‌دارد که سوسیالیسم خلقی آموزشی محدود و جامد و بدور از تا هراه تکامل تمدن جهانی نبوده، بلکه خود ادامه مستقیم و بلاواسطه آموزش بزرگترین نمایندگان فلسفه و علم اتحاد و سوسیالیسم است، ما، امروز که مارکسیسم و سوسیالیسم خلقی خود پیشروترین نماینده تفکر و تمدن بشری در این همه زمینه است، اصطلح می‌کنیم که سوسیالیسم خلقی و سه منبع و سه جزء آن در این ان دستگاه تئوری پوسیده‌ای را تشکیل می‌دهد که کاملاً جدا از تا هراه تکامل تفکر جهانی است و می‌باید هرچه قاطع تر و سریع تر از خاطر پرولتاریای ایران و پستانگان انقلابی آن ردوده شود. بهمین ترتیب، اگر مارکسیسم حاصل نقد و تکامل بدین آگاهانه دستاوردهای فلسفه، اقتصاد و سیاست عصر خویش است، سوسیالیسم خلقی ایران، همان‌طور بقای خود بخودی و بنا آگاهانه انحرافی "عشقی" در جنبش کومونیستی ما است. به این دلیل شاید ذکر "فوئرباخیم" و یا "گائونگکیم" بتواند "منبع" برای سوسیالیسم خلقی در ایران صحیح نباشد، چنانچه که بوهولیم‌های ما خود ادامه منطقی تفکر خویش را در این کرایشات جستجو نمی‌کنند و لذا سه جزئی که ما بر می‌ناریم الزاماً از نظر تحلیلی و تاریخی، منشاء سوسیالیسم خلقی در ایران نیستند، بلکه غایت منطقی و تئوریک شده‌ای مانی تئوری غلام این انحراف را تشکیل می‌دهند.



در اینکه پایه فلسفی سوسیالیسم خلقی در ایران ماتریالیسم است تردیدی نیست. هیچکس نمی‌تواند در هیچک از متسون جنبش کومونیستی، حتی در آثار بحثی‌های آن که تا منفر استخوان دچار انحراف بوهولیم اند احکامی دادر بر اعتقاد به وجود "خالق و خدا" و یا تقدم ذهن بر عین و روج سر ماده بیابد. اما این خصوصیت هرگونه ماتریالیسم است.

۱) انگلس، "لئودویگ فوئرباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمانی"



اینها احکام پایه‌ای ماتریالیسم دیالکتیکی است که ماتریالیسم متافیزیکی کهن در مقابل آن رانو می‌زند. متافیزیکی نه از پروسه‌ها، بلکه از اشیاء آغاز می‌کند و باز اشیاء و پدیده‌ها را نه بپوشاننده، بلکه حاصل انکشاف قانونمند جهان مادی، بلکه به مثابه موموعاتی درخود، تاشم بسه ذات و متفرق تلقی می‌نماید.

لنین چگونگی کاربرد متد دیالکتیکی را در تبیین و تحلیل جامعه چنین خلاصه می‌کند:

"نجد مارکس و انگلس - در تمایز از متسد متافیزیکی - متد دیالکتیکی نام نهادند. چیزی بیشتر یا کمتر از متد علمی جامعه‌شناسی نیست که جامعه را به مثابه ارگانسمی رسده و در حال انکشاف دائم (و نه به عنوان چیزی که اجزاء آن بطور مکانیکی یکدیگر متعل بوده‌ولذالهازه هرگونه ترکیب اختیاری عناصر مختلف اجتماعی را می‌دهد) در نظر می‌گیرد که بررسی آن مستلزم آن است که آن مناسبات تولیدی که صورت‌سندی اجتماعی معینی را تشکیل می‌دهد بطور ایزکتیف مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد و فواین کسار کرد و انکشاف آن تعقیب شود." (دستان مسردم کهانند)

بعبارت دیگر ماتریالیسم تاریخی - کاربرد ماتریالیسم دیالکتیکی در تبیین جامعه - در برخورد با یک جامعه معین در وهله اول و پیش از آنکه به بررسی اجزاء و عوامل متشکله آن بپردازد. آنرا بصورت "ارگانسمی زنده" - سه صورت پروسه‌های دائم تحول و تکامل در نظر می‌گیرد که تابع قوانین حرکت خاصی است و لاجرم چگونگی حرکت و فعل و انفعال متخامل اجزاء متشکله آن می‌یابد بر مبنای درک قوانین بنیادی حرکت آن - یعنی فواین حاکم بر مناسبات تولیدی. توضیح داده شود. تحلیل زیربنای اقتصادی، محور بررسورد دیالکتیکی به جامعه و مناسبات اجتماعی است. ماتریالیسم تاریخی از بررسی شخصیت‌های سیاسی، احزاب و با حتی طبقات آغاز نمی‌کند، بلکه از شناخت مناسبات تولیدی خاصی حرکت می‌کند که این شخصیت‌ها، احزاب و طبقات را در چهارچوب فواین و ضروریات معینی مشخصی بوجود می‌بخشد و در جهات معینی حرکت وامی‌دارد.

سوسیالیسم طبقی ایران متافیزیسم حاکم بر دستگاه فکسوری اش را متکسورا بسا نقتس: احکام پایه‌ای فوق به ثبوت رسانیده است. تمام آنچه سوسیالیست های طبقی ایران از تحلیل زیربنای اقتصادی " به مثابه جزء تعیین کننده جامعه می‌بینند - تحلیل طبقات " است. بعبارت دیگر سوسیالیست های طبقی ما پیش از آنکه به قوانین عام تولید سرما به داری و انباشت سرمایه، قوانین کرایست نزولی نرخ سود، بحران و غیره نظر کنند، پیش از آنکه قانون سندی حرکت سرمایه داری عمر امپریالیسم رادریابند، و پیش از آنکه عملکرد خاص این قوانین عام را در کشور ایران، به مثابه ستابه کشوری تحت سلطه امپریالیسم، بررسی کنند، بکسره وابتدابه ساکن بررسی انقلاب ایران را بر مبنای جدول بندی طبقاتی آغاز می‌کنند. لیستی از طبقات و انشار تهیه می‌نمود: بورژوازی انحصاری، بورکرات، لیبرال، لیبرال عمومی، خرده بورژوازی مرفه، سنتی و مدرن، دهقانان فقیر، متوسط و مرفه، پرولتاریا و... و در ستون مقابل هر طبقه و قشر "منافع" آن نوشته می‌شود. آنگاه سازی شمارش "تفاهما" آغاز می‌شود. منافع طبقات، جدا از قوانین حرکت جامعه‌ای که این طبقات اجزاء آنند، باید یکدیگر مقابله و مقابسه می‌شوند و مبارزه سیاسی و طبقاتی، دشمنان و متحدین پرولتاریا، مرحله انقلاب، سیاست و تاکتیکهای پرولتاریا از این طریق "تبیین و تحلیل" می‌شود.

می‌گردد. این متافیزیکی کامل است، چرا که پیش از آنکه جامعه را به مثابه یک پروسه و یک ارگانسم زنده بنگرد، سر انکشاف آنرا قانونمند بدانند و فواین حاکم بر آن را بر اساس بررسی مناسبات تولیدی درک کنند به یکباره از اجزاء معینی در این جامعه (طبقات) آغاز می‌کنند و نظریات خوبتی زانه بر فواین حرکت آن کلیسی که این طبقات اجزاء آنند (مناسبات تولیدی) بلکه بر ارتباطاتی اختیاری و مکانیکی میان این اجزاء که خود به آنها الحاق می‌کنند متباد می‌گذارد. و در این میان با جیبان لفظ "تصادف" به سرشناوشی که میان مناسبات مفروضی برای افشار و طبقات مختلف می‌یابد، و با با استفاده از لفظ "دیالکتیک" در هر جا که به نتایج دوگانه میرسد و محتاج التقاط می‌گردد، مدعی ارائه تحلیلی مارکسیستی نمی‌شود. غافل از اینکه در این شیوه تحلیل نه تنها مقوله "تصادف" بلکه همان نقطه عزیمت سوسیالیسم خلقی یعنی مقوله "طبقه" نیز به ابعاد کشیده شده و از هر منعی و مفهومی تهی گردیده است. مقولاتی چون بورژوازی، پرولتاریا، خرده بورژوازی و غیره در دستگاه متافیزیکی تفکر سوسیالیست های خلقی به مفا- همی کاملا مجرد و گسسته از مکان تولیدی این افشار و طبقات در مناسبات تولیدی یک کشور معین در یک مقطع تاریخی معین بدل می‌شوند. طبقات، جدا از مناسبات معینی که در آن موجودیت یافته‌اند و بر اساس فواین بنیادی آن به حرکت در می‌آیند، مفاهیمی انتزاعی اند. این طبقات دیگر نه طبقات اجتماعی، بلکه طبقات مجرد ذهنی اند که چون انسان مجرد فوشر باخ، مسسی باید برای توجیه چند و چون حرکتشان دست به دلبسن فلسفه بافی در مورد "جوهر حقیقی" آنها کتد.

حرکت از طبقات مجرد بجای حرکت از مناسبات تولیدی تاریخی و واقعی، مدعی انکار ماتریالیسم است، زیرا که این در حکم همان حرکت از اشیاء و پدیده‌های ظاهرا اشغالی (تا آنجا که به سوسیالیست های خلقی مربوط می‌شود) بجای حرکت کردن از پروسه‌ها و روابط قانونمند اجتماعی است. این نکته با بررسی و سوره دیگر متافیزیسم سوسیالیست های خلقی روشن تر خواهد شد.

2) متافیزیسم در کشوری شناخت - الگو برداری و آمپریسم اولین حکم ماتریالیسم دیالکتیکی در زمینه‌شناسی شناخت است که تفکر انشائی می‌شوند به شناخت جهان واقعی خارج از ذهن ناائل آید:

"ما مساله رابطه تفکر و هستی وجه دیگری نیز دارد و آن اینست که: تفکر ما درباره جهانی که ما را احاطه نموده است چه ارتباطی با خود این جهان دارد؟ آیا تفکر ما قادر است به شناخت جهان واقعی ناائل آید؟ آیا پدیده‌ها و مقولات ذهن ما می‌توانند انعکاسی درستی از واقعیت بدست دهند؟" (انگلس، "لئوویگ فوشر باخ و...") پاسخ این سوال بی شک مثبت است:

"ماتریالیسم یعنی باز شناختن وجود قانون عینی در طبیعت و پذیرش اینکه این قانون خود را با قدرت تفریبی در ذهن انسان منعکس می‌کند." (لنین، "ماتریالیسم امپریوگریتیسم")

آنچه دره و نقل قول فوق حاظر اهمیت است اینست که تکیه انگلس و لنین هر دو بر قابلیت تفکر انسانی در شناخت جهان واقعی و فواین عینی در طبیعت است. بعبارت دیگر سوال ابدا این نیست که آیا ذهن انسان قادر به انعکاس اشیاء و پدیده‌ها است یا خیر. پاسخ این سوال می‌تواند حتی در نزد لادریون (آگنو سیتیک‌ها) که به نئی در فرد غیر قابل شناخت قائلند نیز مثبت باشد. مساله بر سر اینست که آیا تفکر انشائی قادر است از نمود واقعیت فزائش رفته و به جوهر آن، که چیزی جز فواین آن و قوانین عینی حاکم بر آن نیست، دست یابد؟ بعبارت جهان واقعی " در نقل قول فوشر باخ انگلس به همان چیزی اشاره دارد که عبارت "قوانین عینی" در نقل قول مذکور از لنین، زیرا این هر دو بر مسئله فواین در جهان مادی اشاره دارند. فواین



اساس "واقعییت" است، و جهان واقعی برای ما ضربالشمس دیالکتیکی، نه به مثابه مجموعه‌ای از اشیا، و پدیده‌ها و عناصر و عوامل متفرق، و اتفاقی که به گونه‌ای اختیاری در ارتباط با یکدیگر قرار گرفته‌اند، بلکه به مثابه حرکت لایزال و فزونمند ماهه و پروسه لاینقطع تحول آن از سطحی به سطح دیگر درک و تعریف می‌شود. بنابراین پاسخ مثبت به سوال انگلس در مورد قابل شناخت بودن جهان واقعی، بدین معنی است که چون نسبن بپذیریم که تفکر انسانی قادر است سیر دیالکتیکی تحول جهان مادی را در خود منعکس کند، پسند بریم که تفکر انسانی می‌تواند به فناوین معینی حرکت جهان واقعی پی ببرد.

درواقع اگر این نکته را بخاطر آوریم که: "دیالکتیک یعنی علم فواین عام حرکت" - اهم از حرکت جهان خارج و سیر تفکر انسانی، و مجموعه از فواین که در درونمایه یکسانند - آنگاه زمینه تئوری شناخت ما ضربالشمس دیالکتیکی را مشخص می‌دهیم. تفکر انسان خود جزئی از جهان مادی است و لذا تابع همان فواین دیالکتیکی حرکت است که جهان مادی بطور کلی تابع آن است. این درونمایه یکسان امکان می‌دهد تا شرایط متقابل مقولات در ذهن انسان بتواند با ارتباط واقعی پدیده‌ها در جهان واقعی (که مقولات خود اشکال ذهنی آن هستند) در انطباق قرار گیرد. وجه این ترخیص ذهن انسان امکان باید تا سیر دیالکتیکی حرکت جهان واقعی را در خود منعکس کرده و فواین معینی و ضروری آن را بصورت روابط منطقی میان مقولات، یعنی بصورت فواین تئوریک بیان نماید.

اما تفکر انسان آنگاه، وجه درجه‌ای، می‌تواند به شناخت فواین معینی حرکت جهان (و جامعه) نزدیک شود گسده آنگاه حده متد دیالکتیکی را بکار بندد:

"تفاوت این در مجموعه از فواین [فناوین حرکت جهان خارج و تفکر انسان] در اینست که در حالی که در طبیعت، و همچنین تا امروز در بعضی اعظم تاریخ بشری، این فواین خود را آنگاه‌ها بصورت ضرورت خارجی در میان طبقاتی بی پایان و فانی بظاهر اتفاقی اعمال می‌کنند، ذهن انسان می‌تواند آنها را آنگاه‌ها بکار بندد" (انگلس، گودویک فوربر باخ، ص ۱۰۰)

متد دیالکتیکی شناخت را مارکس، انگلس و لنین در متون مختلف مورد بحث قرار داده‌اند، این همان متدی است که به "حرکت از خاص به عام و از نام به عام" معروف شده است. اما این سیری است که در متولوزی ما ضربالشمس شناخت (به معنای عام) و پویزه علم انحصار بورژوازی که تئیداً بپرسه آتی‌پریم منکی است تئیز بکار می‌نهد، سازه بر سر چگونگی و اصول حرکت از نام به عام و بالعکس است. متد دیالکتیکی در حرکت از "خاص به عام" بر تجزیه واقعی تکیه می‌کنند - تجزیه نه به معنای جدا شدن اختیاری از واقعییت منشی و خیالی پرداز و هدس و گمان در باره آن، بلکه به عنوان فراتر رفتن از نمود بلافعل آن و کشف ضرورت و فواین درونی حرکت آن. قدم اول در متد دیالکتیکی شناخت حرکت از گنگرت به مجرد است، این حرکتی است که سیر واقعی حرکت ماهه، که پدیده گنگرت حاصل آنست، را دنبال می‌کنند و قدم به قدم، در طریق با سطوح مختلف حرکت در درون پدیده‌ها، به مقولاتی تجزیه‌ی (مجره) که این سطوح را بیان می‌کنند، دست می‌یابد. واضح است که مقولات مجرهد که در طی این پروسه تجزیه بدست می‌آیند، نه مقولاتی اختیاری، بلکه اشکال ذهنی روابط باطنی بنیادی ضروری در درون خود پدیده‌ها خواهند بود.

"اصلاً"، شکل درمطابق با کانت کاملاً حق دارد. تفکری که از گنگرت به مجرد حرکت می‌کنند تا فرس اینتگرسه تفکر میج باشد (و گانت ما شنه شمایی لایله از تفکر صحیح سخن می‌گوید) - نه تنها از حقیقت درون‌شمس بود بلکه به آن نزدیک تر می‌گردد، تجزیه یاده، تجزیه بک فناون طبیعت، تجزیه ارزش و غیره و بطور خلاصه شمس

تجزیه‌های فلسفی (صحیح، جدی و نه بوج) طبیعت را عمیق تر، درست تر و کامل تر منعکس می‌کنند. از ادراک زنده به فکر مجرد و از این به پراتیک - این سیر دیالکتیکی شناخت حقیقت و واقعییت معینی است.

(لنین، دفترهای فلسفی، کلیات آثار، جلد ۲۸، ص ۱۷۱)

اما چگونه می‌توان مطمئن شد که پروسه تجزیه "فلسفی" صحیح و واقعی است؟ مارکس این بحث را نسبتاً به تعلیل در کتاب نقد اقتصاد سیاسی (قسمت "متداقتصاد سیاسی" - توضیح می‌دهد. در وهله اول باید در مفهوم "گنگرت" دقیق شد: "گنگرت، از آنرو گنگرت است که محل تمرکز و ملاحظه‌ها و تمیضات بسیاری است، و لذا وحدت روابط منطقی است. بنابراین هر پروسه تفکر گنگرت بصورت یک پروسه تمرکز، بصورت یک تمیض، نظاً هر سیه‌ی زنده به معنای منطقی مزیمت. حتی اگر نقطه مزیمت در واقعییت و لذا همچنین نقطه مزیمت مشاهده‌ها و امراکات باشد."

(متد اقتصاد سیاسی)

بعبارت دیگر، گنگرت بخشی نهایی از یک سلسله مفاد است، و با محل تلاقی یک سلسله روابط و پروسه‌های معینی است. پروسه تجزیه جز شطب قدم به قدم این تفاهات و ملاحظه‌ها، و یک به یک بررسی کردن آنها و درک چگونگی ارتباط متقابلشان چیزی نیست. اما نکته مهم اینست که در این سیر "تعمیق قدم به قدم مشاهده" تفکر می‌باید قدم به قدم از نمود پدیده‌ها فراتر رود و به مقولات و روابط بنیادی و تمیض کننده آنها دست یابد. مقولت تجزیه‌ی می‌باید همچنان ترخیص در ذهن ردیف شوند، که روابط و تفاهات معینی است که این مقولات با کتاب آنند، در جهان واقعی ردیف شده‌اند. این همان منعکس کردن طبقات مختلف حرکت ماهه است. تئوری ارزش مارکس شاکاری در کار برد متد دیالکتیکی است. نقطه مزیمت مارکس کالایه مشابه یک واقعییت گنگرت است (دست یافتن به مفهوم "کالا" - نمود معین آنست که یک قدم از مشاهده این با آن کالای معین فراتر رفتن و این مفهوم عام را استخراج کرده‌ایم) و مارکس قدم به قدم با جزئیات از معین مشاهده، پروسه تجزیه‌ی تا دست یابی به بنیادی ترین روابط و مقولات اقتصاد سرمایه‌داری و توضیح عام ترین فواین انباشت سرمایه طی می‌کند.

"در کتاب سرمایه مارکس اینده ساده‌ترین، متعارف‌ترین و بنیادی ترین، متداول ترین و روزمره ترین رابطه جامعه بورژوازی (کالایی) را مورد تحلیل قرار می‌دهد، رابطه‌ای که ملیون‌ها بار به آن بر می‌خوریم. یعنی مشاهده کالا. مارکس از طریق تجزیه و تحلیل، تمامی تفاهات (یا سرمنشا تمامی تفاهات) جامعه نویسن را در همین پدیده بسیار ساده (فراوان) "تولید" جامعه بورژوازی (تفکر) می‌کند. او این تحلیل اکتشاف (یعنی رده و حرکت هر دو) این تفاهات و این جامعه را در درجه اجزاء متفرده آن از آغاز تا پایان نشان می‌دهد."

(لنین، دفترهای فلسفی، ص ۲۶۴)

مارکس از کالا آغاز می‌کند و تحلیل خود را با توضیح توانا نین عام تولید سرمایه‌داری بنیادی می‌دهد، و در این میان در هر قدم به مقولاتی در سطوح مختلف تجزیه، که منعکس کننده سطوح مختلف حرکت جامعه بورژوازی در سیر تحول و کارکردی می‌آیند، دست می‌یابد. ارزش مبادله، ارزش، کار مجرد اجتماعاً لازم، ارزش اضافی، خرج استثمار، ترکیب ارگانیک، فرسود، سود متوسط، قانون گرایش نزولی نرخ سود، قانون ارزش، ذخیره کار، همه مقولات و روابطی تجزیه‌ی، اما بی شک واقعی، هستند که مارکس در طی پروسه تجزیه به آنها می‌رسد.

خلاصه کلام اینکه قائل بودن به وجود فواین معینی و غیره در جهان مادی، و اشادات این "مفاهات" در عمل، معنای جسر کار برد متد دیالکتیکی شناخت مادی است که در وهله اول مستلزم حرکت از "خاص به عام" بر اساس پروسه تجزیه از واقعییات

کنکرت به مقولات مجرد واقعی است. سوسیالیسم خلقی ایران با عجز خود از درک مند دیالکتیکی شناخت و اهمیت مقوله و پروسه تجربه در این متدولوژی، تمامی آنچه را که درباره قوانین اجتماعی بر زبان می آورده لغاتی های توخالی، تبخیر می کند. در واقعیت امر سوسیالیسم خلقی ایران از دو سو از منتهی دیالکتیکی منحرف می گردد: الف) الگوسازی و ب) آمپریسم، و این هر دو انحراف تا آنجا که ناقص دیالکتیک و مبتنی بر متافیزیک اند. در درونمایه یکسانند و لاجرم پیوندی ناگسستی دارند. الگوسازی، با منتقل کردن غیر انتقادی استنتاجات شوریک منتج از یک شرایط خاص اجتماعی، به شرایط دیگر، به وضوح از تعریف مارکسیستی "کنکرت" فاصله می گیرد و بسته طریق اولی از پروسه تجربه واقعی در شرایط جدید غفلسره می رود. الگوسازان، شرایط کنکرت جدید را تکرار شرایطی تجربه شده و شوریک شده به حساب می آورند و لذا از همسان آغاز به شرایط منحنی جدید بگونه ای تجربی برخوردار می کنند. نیمه فئودال و نیمه مستعمره خواندن نظام شوریکه در ایران، کنجاندن مساله ارضی به مشابه مساله اصلی در دستور کار انقلاب حاضر ایران، حواغ گردن بورژوازی "ملی" یا هزارشویسمه و بیپایانه، شریف متعین پرولتاریا بر اساس الگوهای از پیشی مبتنی بر تعاریف انقلابات پیشین، و غیره، تعابیری که جنبش کمونیستی مارتا ماها پس از قیام بهمن در دنباله روی از بورژوازی نه بند کشیده بود، جلوه های متنوع متدولوژی الگو سازانه، شناخت برده است. این طرز تفکر متافیزیک و غیر انتقادی با امروز دن مواجهه با دریای واقعیات "غیر منظره" و "خارج از الگو" کاملا به ورکتگی کشیده شده و می رود تا مکان خویش را در نزد پرولیتاریا کاملا از دست بدهد. مساله اساسی اینجاست که سوسیالیسم خلقی ایران الگوهای شوریک پیشین خود را نه از زاویه دیالکتیک، بلکه بر مبنای آمپریسم به تفکته شده است. نقد آمپریستی از الگوسازی محور تجدید نظرهای است که در تحلیل های جنبش کمونیستی، که به شدت از پوپولیسم رنج می برد، "حادث" شده است. آمپریسم یا آنچه بر تعمیم تجربیات خاص، خود صرف نظر از مابقیه سولانی اش، امروز به اعتبار روی آوردی الگوسازان و رکتیکه متدولوژی اصلی شناخت در نزد پوپولیست ها بدل گشته است. آمپریست ها نیز از "عاش به عام حرکت می کنند، و بر مبنای تعاهدات خاص احکام عام صادر می کنند (وزیادی هم مادر می کنند)، اما این با مته دیالکتیکی از زمین تا آسمان فاصله دارد. اساسی حرکت در متدولوژی آمپریسم، نه فراتر رفتن از نمود پدیده ها و مشاهدات و ادراکات حسی، بلکه ایجاد رابطه های اختیاری و ذهنی میان آنهاست. تکرار و همزمانی مشاهدات اساسی متد آمپریستی است. آمپریسم نه در پی درک قوانین عینی حرکت و تکامل پدیده ها، بلکه در جستجوی توجیه این حرکت، از طریق برقراری ساختن "قوانین" ذهنی در همسان آنهاست. یک آمپریست به نادگی می تواند از تکرار این مشاهده که در جامعه کنونی زنان در ورود به دانشگاه و بسا اجزاز مشاغل تخصصی از موفقیت نسبی کمتری نسبت به مردان برخوردارند، حکم ناقص العقل بودن زنان را صادر کند. این حکمی عام (مبتنی بر حرکت از خاص) اساسی تک اختیاری، جعلی و ذهنی است. در مقابل متد دیالکتیکی که بر تجربه مستقیم واقعی متکی است، از همین مشاهدات و با شکافتن و فراتر رفتن از آنها، به حکم متمدن کشیدگی زنان در جامعه سرمایه داری و ارتباط این ستم کشیدگی با تولید ارزش اضافه، می رسد و این نیز حکمی عام و تجربی، اما واقعی، علمی و صحیح است. بر خود بخش اعظم جنبش کمونیستی مایه بورژوازی لیبرال و هیئت حاکمه، نقطه فساد اصلی آمپریسم، یعنی عجز کامل از ارائه هرگونه ارزیابی و پیش بینی علمی، را آشکار می کند. تغییر و تحول در جهان مادی در هر قدم آمپریست ها را به تجدید نظر در احکام خود، که متکی بر تعاریف گذشته اند، وادار می سازد. بورژوازی "ملی" بر تعاریف و عیانیت میبانی که لیبرالیسم

مرتکب می شوند. قدم به قدم و از پس ماجرا، توسط سوسیالیست های خلقی طبع درجه می شود تا بالاخره پس از دو سال مشاهده، سوسیالیست های خلقی آنقدر "تجربه" کسب می کنند تا بر اساس آن، وبازنه بر اساس درک مارکسیستی از پایه اقتصادی بورژوازی لیبرال، حکم به هوادار سرمایه داری بودن آن بدهند. هیئت حاکمه متشکل از این بورژوازی (و همگرازان) در نزد سوسیالیست های خلقی به همین سیر طبع درجه دچار می شود، تا زمانی که "کلیت تجارب" (و تجارب هرگز کافی و قطعی) نیستند و لذا نیاز گذشت حواره بر روی رفاها باز است. اجازه دهد تا مبر "دیالکتیکی" بر سینه او کوبیده شود. آشناسخت این طبیعت اخیر مستلزم این تجارب گزاف بوده است. آیا بیچاره، کسیم و مته دیالکتیکی شناخت قادر نبود بر اساس تجربه علمی از نمود بورژوازی لیبرال، و تحلیل قوانین سرمایه داری که بر حرکت این نشر، سیر حرکت او را پیش بینی کند. و پرولتاریا را از سروسامان در این شهر لرتنگ تجارب خویشار معاف نماید؟ آمپریسم را چو این سروسامان غفوری نمی شناسد. آیا متد دیالکتیکی بی شک قادر بود تا از طریق، اولاً، تجربه از بورژوازی لیبرال ایران و در گراین پدیده به مشاغل بازنات و تجلی انسانی نشر معینی از سرمایه در بازار دلفلسفی ایران (سرمایه متوسط)، شانشیا، تجربه از این نشر معین سرمایه و تحلیل و درک خصوصیات کل سرمایه اجتماعی در بازار داخلی (که سرمایه متوسط جزئی از آن و تابع ضروریات حرکت آن است)، شانشیا، فراتر رفتن از این مرحله تجربی، و تحلیل مکان مشخص سرمایه داری ایران، به مشابه گشوری تحت سلطه امپریالیسم، در نظام جهانی امپریالیسم، بوالا- غره رابعا، درک خصوصیات اقتصادی و گرایش های سیاسی عام سرمایه داری امپریالیسم و بالاخره درک رابطه سرمایه امپریالیسم و ارتجاع سیاسی، و بطور خلاصه از طریق فراتر رفتن از مشاهدات و ادراکات حسی در مورد نمود بورژوازی لیبرال ایران و درک قوانین عینی و عامی که بر حرکت این نشر از بورژوازی حاکم است، از همان آغاز (و این سه آغاز انقلاب، بلکه آغاز حاکمیت مطلق تولید سرمایه داری در ایران بود) سیر حرکت بورژوازی لیبرال را در قیاس پرولتاریا و انقلاب دموکراتیک پرولتاریا تحلیل و پیش بینی کند، حکم هیچ نشری از بورژوازی در ایران نمی خواند و نمی تواند دموکرات و ضد امپریالیست باشد. یک حکم عام، اما واقعی و مبتنی بر یک پروسه دیالکتیکی تجربه است که آمپریستی نه در مال قیل و نه امروز قادر به درک آن نبودند و نیستند. آمپریسم، بنا بر خلعت خود، پایه فلسفی رویزیونیسم است، و سوسیالیست های خلقی ایران بنا بر متدولوژی آمپریستی شناخت خود، هر چند که سیر تجربه قدم به قدم ایشان کند، بر طبق قاعده عمومی به رویزیونیسم گرایش دارند.

اما وجه دیگر پروسه شناخت، یعنی حلقه بازگشت از "عام به خاص"، و یا به عبارت دیگر پروسه اشکات حقایق و صحت تئوری، مایه بررسی مجز سوسیالیسم خلقی از درک رابطه دیالکتیکی میان تئوری و پراکتیک می رسد.

۳) سوسیالیسم خلقی و "پوپولیسم"، هر دو کامل از درک رابطه دیالکتیکی تئوری و پراکتیک. سوسیالیسم خلقی ایران بی شک تا آن حد با احکام مارکسیسم آشناست که حکم عام "رابطه متقابل تئوری و پراکتیک" را طوطی وار تکرار کند. اما خلقی عملی سوسیالیسم خلقی ایران از این حکم، بیگانگی کامل را از آن برملا می سازد. رابطه تئوری و پراکتیک در ماتریالیسم تاریخی - مارکسده ماتریالیسم دیالکتیکی در علم جامعه چیست؟

گفتیم که تئوری (تئوری صحیح) در مورد روابط اجتماعی، از طریق پروسه تجربه علمی از واقعیات عینی و کنکرت اجتماعی بحث می آید. اما این واقعیات عینی و

گنکرت، که نقطه عزیمت مشاهدات ما را تشکیل می‌دهند، داده‌های لابنتیسر و اژلی نیستند، بلکه خود از یکسور حامل پروسه تکامل و آخرین نتایج سیر تحول اجتماع تا به امروزند، و شاید اینچنین نیز باقی نمی‌مانند و در ادامه این سیر تحول مستوفین تغییر می‌گردند. و همانطور که گفتم نشوری صحیح نمی‌تواند جز به معنای انعکاس آگاهانه قوانین حاکم بر این سیر تغییر و تحول در جامعه باشد. نکته اساسی در این میان نقش پراشیک انسان به مثابه عنصر فعال در این تغییرات است، از اینرو است که بحث بر سر مطلقیت و صحت نشوری و تفکر انسانی، در انزوا از مساله پراشیک بحثی استوار نیست باقی می‌ماند (تزهائی درباره فوئرباخ، تز دوم) نشوری صحیح تنها آن نشوری می‌تواند باشد که قبل از هر چیز از دو سو، چه در حرکت از کنکرت به مجرد و چه در حرکت از مجرد به جهان واقعی، مکان و اهمیت مقوله و مساله پراشیک را باز شناسد و بر آن متکی باشد.

در مورد اول، یعنی در حرکت از کنکرت به مجرد، نقل قول‌های زیر از مارکس و انگلس در نقد فوئرباخ مساله را به خوبی روشن می‌کند:

"فوئرباخ این را نمی‌فهمد که چگونه جهان اطراف او چیزی نیست که مستقیماً از روز اول نازل شده باشد، و هواره یکسان مانده باشد، بلکه محصول کار و کوشش و اوضاع اجتماعی است. و این البته به این معناست که [این جهان] یک محصول تاریخی است. نتیجه فعالیت نسل‌های بی‌درهسی بسیاری است که هر یک بر شانه‌های نسل قبل ایستاده‌اند، صنعتی و روابط اجتماعی خود را انکشاف بخشیدند و نظام اجتماعی را بر طبق نیازهای تحول خویش تغییر شکل داده، حتی اشیائی که موضوع ساده‌ترین قطعیت‌های حسی فوئرباخ قرار می‌گیرند، از دل انکشاف جامعه و روابط تجاری و صنعتی برای او فراهم آمده‌اند. درخت گیلاس، همانطور که همیشه می‌دانند، مانند اغلب درخت‌های میوه همین چند قرن پیش به وسیله تجارت به منطقه معتدله نقل مکان کرده و بنابراین این تنها به اعتبار این فعالیت مبین یک جامعه در مرحله‌ای مبین، درخت گیلاس برای فوئرباخ به یک قطعیت حسی تبدیل شده است. (مارکس و انگلس، ایدئولوژی آلمانی) و نیز

"و به این توشیح برای مثال فوئرباخ در منجسترتنها کارخانه‌ها و ماشین‌آلات را می‌بیند، حال آنکه مسال پیش در همان مکان چیزی جز چرخهای رستندگی و بافندگی مشاهده نمی‌شد، و ما در کاسباتهای رم، فوئرباخ تنها علفزارها و مرداب‌ها را می‌بیند، جانشیکه در زمان اگوستوس جزئیات انگور و کاج‌های متولمین رم چیزی نمی‌توانست پیدا کند؟ (همانجا)

بعبارت دیگر مارکس و انگلس نفس "مشاهده واقعبیت کنکرت" را در نزد فوئرباخ به نقد می‌کشند. مشاهده فوئرباخ از واقعبیت تنها یک "مشاهده حسی" است که حاصل تجربه مستقیم خود او (فوئرباخ) است، او اشیاء و روابط مسورد مشاهده‌اش را به مثابه حامل پراشیک تاریخی و اجتماعی انسانها در نظر نمی‌گیرد و لذا واقعبیت عینی را به تجربه حسی خویش تنزل می‌دهد، حال آنکه مند دیالکتیکی خواهان آن است که واقعبیات عینی و پدیده‌های کنکرت قبل از هر چیز بصورت دستاورد پراشیک انسانی بطور اعم و به مثابه جزئی از شرایط اجتماعی خاص، که خود در تداوم حرکت جامعه بشری و بر اساس قوانین آن حاصل شده است، بررسی شوند.

(رکبه "توها" تز پنجم)

گاهی دادن سهم پراشیک (در امر دستپایی به نشوری) به تجربه حسی بلافعل، درد لاملج سوسیالیسم غلطی است، و رفقای "رزمندگان (ل.م.)" هزار بار درست می‌گویند وقتی می‌نویسند: "جنش کمونیستی ایران (موسا) از لحاظ دیدگاههای فلسفی ماتریالیستی به "فوئرباخ‌گسیم"

نزدیکی بیشتری دارد". این دیدگاه همانطور که رفقای رزمندگان (ل.م.) به روشنی نشان می‌دهند، بیانگر درکس اگونومیستی از رابطه پراشیک با نشوری است. همه باجلوه های گوناگون این تلقی اگونومیستی در جنش کمونیستی بر خورد کرده‌ایم. بارزترین نمود آن، لقلیدی به نشوری سوسیالیسم فلسفی و تلاش در کشف سجد آن (صحت عنوان نشوری انقلاب ایران)، از طریق "رفتن در دل توهدا" است (رجوع کنیم به سرفاله سوری سوسیالیسم، شماره‌های اول)، مارکس بی شک تجربه حسی بلافعل را رد نمی‌کند. اما آنچه او مورد تکیه قرار می‌دهد این واقعبیت است که تجربه، تنها در متن شناخت مشخصی از مجموعه شرایط اجتماعی‌ای که عینی تجربه در بطن آن حامل می‌تواند، می‌تواند بر دانش فلسفی بیافزاید. روی آوری به کارخانه، برای کسی که نظام تولیدی ایران را نیمه فشووال نیمه مسترسه می‌داند، جز انتقال این انحراف به موضوع تجربه (کارگر) خاصیت دیگری ندارد، چراکه او اصولاً قوانین حرکت ناظر بر موضوع مسورد تجربه خویش را نمی‌شناسد.

ما نشان نشوری بر قطعیت حسی، ابدا جاشی برای تجربه فلسفی باقی نمی‌گذارد. اگر پدیده قطعاً و حقیقاً همان باشد که بگونه‌ای بلافعل و از طریق ابزار حسی انسان تجربه می‌شود، دیگر امکان فراتر رفتن از آن و شناختن قوانین حاکم بر آن وجود نخواهد داشت. نشوری، برای آنکس که اینچنین به قطعیت تجربه بلافعل دل بسته است، تاگزیر می‌باید بگونه‌ای کاملاً اختیاری و ذهنی ابداع شود (و بسا بگونه‌ای زبیشی انتحاب شود) تا بتواند تغییرات موضوع مورد تجربه را توجیه کند.

درک اگونومیستی از پراشیک حاکمی جز در فلفطیدن به نشوری باقی‌های ذهنی و توجیه‌گرایانه نخواهد داشت، و باز در اینجا پایه فلسفی و متدولوژیک زیگراکهای بخش اعظم جنش کمونیستی را در قبالت هیئت حاکمه به وضوح می‌توان دید. سوسیالیسم خلقی نمی‌تواند اینرا درک کند که پراشیک اجتماعی بشر تا هم اکنون آنچنان عینی و رسا بوده است که مارکس، انگلس و لنین و دیگر متفکران پرولنارها بتوانند احکام عام مربوط به توسعه برآمده‌اری و قوانین حرکت آن، رابطه کلی طبقات در این نظام در عصر حاضر، دولت و رابطه آن با مناسبات طبقاتی بطور اعم و تولید سرمایه‌داری بطور اخص، و غیره را از آن به شیوه‌ای علمی استخراج کنند، و دیگر لزومی ندارد که یکبار دیگر سوسیالیست‌های خلقی ما، به بهانه خاص بودن شرایط ایران، برای کشف مجدد این احکام عام منتظر ارتعاش ناخنگی حسی خود باشند. دیگر معده سوسیالیسم خلقی ایران از رابطه پراشیک با نشوری اجاره نمی‌دهد که اینان به مهمتترین ستاورد نشوری در تاریخ عینی و پراشیک طبقات، یعنی مارکسیسم لنینیسم توجه لازم را معطوف کنند و آشا به مثابه یک علم فرا گیرند.

اما مساله مهمتر در رابطه نشوری و پراشیک، اصبت پراشیک انقلابی به مثابه عامل اثبات حقاقت و صحت نشوری است. پراشیک انقلابی همان حرکت از "عام به خاص" در مند دیالکتیکی است.

"این سوال که آیا شکر انسان از حقیقت عینیستی برخوردار است یا غیر نه یک مساله نشوری، بلکه یک مساله پراشیک است. انسان باید حقیقت را، یعنی واقعبیت و قدرت تفکرشود، این جنبه بودن آن را در پراشیک اثبات کند. ("توها" تز دوم)

و ضمیر:

"اثبات غیر بونج در خوردن آن است. از لحظاتی که ما اشیاء را بنا بر خواصی که در آن تشخیص داده‌ایم مورد استفاده قرار می‌دهیم، از همان لحظه صحت و



به ابرازی برای فعل فروشی های کاسیکارانه و توجیه نوسا -
 بات عملی خویش در عرصه سیاست بدل می‌آیند، مارکسیسم
 انقلابی می‌باید در هر قدم هر حکم، جدل و مناظره و تئوریک
 را در خدمت تدقیق اصول برنامه و تاکتیک پرولتاریا قرار
 دهد، چرا که تنها از این طریق می‌توان آن براتیک واقعا
 انقلابی و هدفمندی را بر این تئوری بنا نهاد که خامسین
 پیروزی نهایی پرولتاریا و بطریق اولی اثبات حقیقت
 مارکسیسم - لنینیسم در عمل باشد. و نیز تنها از این
 طریق است که می‌توان ورثکستی تئوریکسین های رنکارنیگ
 سوسیالیسم خلقی را برنلا نمود.

* * *

مارکس نه یک "اقتصاد دان" بلکه یک تئوریکسین پرو-
 لتاریا است که به پیشروی او در مبارزه طبقاتی می‌انجامد.
 و کتاب "کاپیتال" نه یک کتاب اقتصاد، بلکه اثری در نقد
 مناسبات تولید سرمایه‌داری است. چرا برای این نکته تاکنون
 می‌کنیم؟ زیرا دقیقا همین نکته است که در نزد سوسیالیست
 های خلقی ایران فراموش شده است. برای ایران، مارکس از
 یک آدام اسمیت یا سواد ویک ریگاردی تیره‌تر فراتر نمی‌رود.
 سوسیالیست های خلقی ایران بر نقطه عزیمت طبقاتی مارکس،
 در تحلیل اواز اقتصاد سرمایه‌داری، سرپوش می‌گذارند. مارکس
 یک تئوریکسین و منتقد پرولتاریات، اهمیت او در این نیست که
 در مورد تقسیم کار و مفاهیم کارموند و غیرمولد احکام دقیق
 تری از آدام اسمیت بدست می‌دهد و یا ارزش اضافه را از ریگاردو
 بهتر می‌فهمد، تفاوت مارکس با اسمیت و ریگاردو با "اقتصاد-
 بون" در اینست که او جامعه پرولتاریا را به نقد می‌کشد تا
 فرورت و امکان مطلوبیت سوسیالیسم را توضیح دهد. اما آنکس
 این دیگران تولید سرمایه‌داری را بر ذره بین قرار می‌داند
 تا به منشأ شروت جامعه پرولتاریا و پیوستگی از میان آن پستی
 ببرد. و باز اهمیت مارکس در این است که در مقایسه با سوسیا-
 لیست های نحیلی که از زاویه مساوات طلبی خرده پرولتاریا
 در مورد مطلوبیت "سوسیالیسم" همه واندیز و شعار می‌دهند،
 او توانست بر اساس تحلیل علمی قوانین حاکم بر زیربنای
 اقتصادی جامعه فرورت (اجتناب ناپذیری) سوسیالیسم را به
 ثبوت رساند و تحقق آنرا به مبارزه طبقاتی پرولتاریا مرتبط
 سازد. او توانست پیگر جامعه‌ای را که پرولتاریا، به مثابه
 یک طبقه، در حد ایجاد تحولی انقلابی در آن است، در مقابل
 چنان او تحلیل و تشریح کند و مبارزه برای سوسیالیسم را
 بدینسان بر شناخت علمی سیر انکشاف جامعه پرولتاریا متکی
 گرداند. و از اینروست که در کتاب کاپیتال مارکس جمله‌ای در
 باره اینکه سرمایه‌داری را چگونه می‌توان بهتر کرد، مانع
 کرد، فوی کرد ولی کرد، حکمی مبنی بر اینکه چگونه می‌توان
 "بهره‌کشی را بهتر سازمان داد" و بر شروت "جامعه" افزود و پیرو
 یافت نمی‌شود. تئوری مارکس نقد پرولتاری و به رحمانه جامعه
 سرمایه‌داری است که تنها و تنها سوسیالیسم را به مثابه چاره
 نهایی شناخت آن طرح می‌کند. در مقابل، جوهر تئوری های
 اقتصادی سوسیالیسم خلقی ایران، بهره‌پوشی از، و تحریف،
 این نقطه عزیمت انقلابی مارکس و مارکسیسم و تبدیل آن به
 موعظه خوانی های "غیر خواهانه" برای پرولتاریا است. اما
 مضمون و محتوای این موعظه خوانی ها از چه قرار است. از این
 نظر سوسیالیسم خلقی ایران با خصوصیات کلی زیر مشخص
 می‌شود:

۱) تحریف و بهره‌پوشی از دستاوردهای تئوریکسین های
 نقد مارکسیستی تولید سرمایه‌داری - تحریف مفاهیم و مقولات
 پایه‌ای این نقد و جایگزین کردن آن با ادعاهای که از ندانیه
 های تئوری ها و مقولات اقتصادی پرولتاریا قتل و بعد از مارکس
 تخریب می‌کنند.

۲) نقد سرمایه‌داری ایران، به مثابه تئوری نصبت
 ملطه از سوسیالیسم، از دیدگاهی خرده پرولتاریا و سوسیالیسم

مقم ادراکات حسی خود را به محک آزمایش خطا ناپذیر
 می‌سازیم. اکثر این ادراکات غلط بوده باشند، آنگاه
 ارزیابی ما از موارد استفاده از یک تئوری نیز غلط
 از آب در می‌آید، و تلاش ما به شکست می‌انجامد. اما
 اگر در هدف خود موفق شویم، معلوم می‌شود که تئوری
 با تلقی ما از آن در انطباق قرار دارد و منظوری را
 که ما از استفاده آن در نظر داشته‌ایم برآورده می‌کند.
 آنگاه این مساله اثبات می‌شود که ادراکات ما از تئوری
 و خواص آن، تا اینجایا واقعتا خارج ما تطبیق
 می‌کنند؟ (انگلس، آتشی دورینگ)

در مورد این وجه رابطه تئوری و براتیکسین بسیار
 می‌توان گفت. اما ما در این مختصر به اشاره‌ای در مورد
 اهمیت این محیط در رابطه با مساله برنامه اکتفا می‌کنیم.
 اگر وقت کمترین در همین دو نقل قول کوتاه از مارکس
 و انگلس بر منتهای تمامی مباحثات مبنی جنبش کمونیستی را در خصوص
 مساله برنامه می‌بینیم. فراتر رفتن از تفکر جهان و قدیم
 نهادن در راه تغییر آن جز با براتیک انقلابی میسر نیست.
 اما کدام براتیک را می‌توان انقلابی نام نهاد؟ اینسرا
 مارکس و انگلس در گفته‌های فوق روشن کرده‌اند. براتیک
 انقلابی لزوما براتیک هدفمند است، براتیک که تئوری
 انقلابی بر آن ناظر است، براتیک است که در مدد "استفاده
 از اشیا" بر طبق "ارزیابی" و "هدف" مبنی است.
 براتیک کور، تسلیم جهان خارج است و نه در مدد تغییر آن.
 اما ناظر بودن تئوری، "ارزیابی" و "هدف" بر براتیک
 بنویسه خود منتهای جز برنامه داشتن ندارد. برنامه طلقه
 منحل کننده تئوری و براتیک است. برنامه تصویر روشنی
 است از "هدف نهایی" و راه رسیدن به آن - هدف و شیوه‌ها
 شی که خود بر شناخت قوانین مبنی و ضروری حاکم بر جامعه
 که طالب تغییر آن هستیم متکی است. آنکس که واقعا
 می‌خواهد بر طبقه فلاحه جهان را تغییر دهد، می‌باید تحلیل
 و تبیین تئوریک خود را از جامعه و مناسبات اجتماعی و
 قوانین مبنی حاکم بر آن، سنگ بنای دستیابی به برنامه
 برنامه‌ای برای براتیکسین، در غیر اینصورت، یعنی فر
 غیاب استنتاج براتیک از احکام تئوریک، یعنی در غیاب
 برنامه، این احکام (هر قدر هم که بازناب دقیق از قوانین
 واقعی حرکت جامعه باشند) در سطح تفهیم واقعیت می‌نمانند
 مانند، و به همین اعتبار یعنی به اعتبار اینکه الگوی مبنی برای
 تغییر جهان بدست نمی‌دهد، امکان اثبات حقیقت و صحت و نفع
 خود را نیز متغلی می‌زند. باین ترتیب ادامه ندادن تئوری
 تا براتیک و انجام عمل کردن بدون برنامه، خود قتل از
 هر چیز خلق تئوری شناخت ما بر تئوریکسین دنیا کنترلی است.

ظرفه رفتن سوسیالیسم خلقی ایران از ادامه دادن
 تئوری تا برنامه، همانطور که می‌بینیم، اسری نهادن
 نیست، بلکه ریشه در سبب‌های ترین ارکان تفکر آن دارد.
 سوسیالیسم خلقی ایران "حاکمیت تئوری" را در نزد پرولتاریا
 نمی‌فهمد و با بر آن سرپوش می‌گذارد. سوسیالیسم خلقی
 ایران، به مثابه بازتاب ملطه تفکر خرده پرولتاریا در جنبش
 کمونیستی، اینرا نمی‌فهمد و نمی‌تواند بفهمد که پرولتاریا
 به امر تئوری و میراث تئوریک خود، مارکسیسم-لنینیسم، به
 مثابه مشغلی می‌گردد که می‌باید راه پرشیب و فراز حرکت
 او بسوی سوسیالیسم و قدمهای عملی او را در این راه، روشن
 سازد. پرولتاریا تئوری را برای تغییر جهان، برای تحریف
 دقیق براتیک انقلابی و هدفمند می‌خواهد و سوسیالیسم خلقی
 دقیقا او را از همین، یعنی سوسیالیسم، محروم می‌سازد.
 کوتاهی از تبدیل تئوری انقلابی به برنامه مبارزاتی، به
 معنای جدا کردن تئوری از براتیک و به منتهای دقیق تر در
 حکم جدا کردن پرولتاریا از میراث فکری مبارزات او است.
 در مقابل سوسیالیست های خلقی، این خرده پرولتاریاها
 که همیشه نفس تفکر پرولتاریا را تحریف می‌کنند و آنسرا



نیستی، منگی بر نند کاشونکیتی از امپریالیسم.

مرورده اول غویشنهانه باید گفت که نسل جدید وجوان مارکسیستهای که در دامان انقلاب پرورش یافته اند اهمیت مساله را کاملا درک ننوده اند. مکتب بی حدوصری که در جنبش جوان کمونیستی به متون کلاسیک وجود دارد و پرورش فنی فرا-گیری ای که در جریان است، خود سهم زیادی در افشاده شدن پوسیدگی بنیاد شورویک بویولیسم در ایران داشته است. اما بهر حال علاوه معرفتی غیرقابل انکاری در جنبش کمونیستی، به خصوص در زمینه وجود اقتصادی شوروی مارکسیسم وجود دارد. خلاصی که سوسیالیستهای خلقی میگویند تا آن رابیه "ابداعات" نشود- و یک غوغا بپرکنند. اما این "ابداعات" نه تنها "نوآوری" در مارکسیسم نیست، بلکه از نیش قبر ساده تفکر اقتصادی پورژواری وارنشخور استنتاجات شورویک "علم" اقتصادپورژواری قبل رسداز مارکس بافراش نمیگذارد. صرفنظر از اشکسال منطقی که این "ابداعات" و تحریفات بخود میپذیرند (همه به اندازه کافی با اصطلاحات جعلی ای چون "جریان سرمایه؟" "بحران ساختی"، "ارزش افزوده خلق" و غیره آشناستیم) اما یک چیز محرز است. حامل عملی این تحریفات محروم گسردن پرولتاریا از میراث شورویک خود و تنهی کردن مارکسیسم و نقد اقتصادی آن، از جوهر انقلابی اش است. نقد پرولتاریای جامعه سرمایه داری، نقد پرولتاریا، به مثابه یک طبقه، از نظام تولیدی ای است که اورا تحت استثمار قرار می دهد، ولسلسا مفاهیم و مفولکات شورویکی که معالغ این نقد را تشکیل می دهند، زمین تا آسمان با مقولت و مفاهیمی که پورژواری در تحلیل سلسل و توجه ارکان اقتصادی وجود و حاکمیت خویش بکار می گیرد، متفاوت است. مارکس در آثار مختلف خود و پیرویه هرکسی که "کاپیتال" به کرات درک پرولتاری و پورژواری را از یک رابطه و بجهت همین مقابیل یکدیگر قرار می دهد و یک نکته اساسی را در این زمینه مورد تاکید قرار می دهد. مارکس مکرران نشان می دهد که چگونه بر خلاف او که از نبود بجهت ها و روابط اقتصادی گوناگون فتراش می رود و تولید سرمایه داری رابیه مثابه یک تلبیت اجتماعی درک و تبیین می کند، زاویه نگرش "اقتصاد ناانان پورژواری" ناگزیر ناان را در سطح نبود بجهت ها متوقف می سازد. چرا که این نگرش است که با تلفیفات عملی یک پورژواری نیز، یعنی مالک یک سرمایه همین در میان سرمایه هسای متعدد، از مناسبات تولید پیرامونش، تطابق دارد. مارکس از روی هرج ومرج عرصه رقابت، قوانین عام حاکم بر تمامی اجزاء سرمایه را بیرون می کشد و پیرویه تولید ارزش افزوده رابیه منابه رابطه ای میان کار و سرمایه درکل اقتصاد مورد تحلیل قرار می دهد. اما اقتصاددان پورژواری، دقیقا از در بجهت چنان سرمایه دار منفردی که اسیر هرج و مرج عرصه رقابت است و به مثابه یک جز، به مابقی اجزاء این کلیت برغور می کند، به تولید سرمایه داری می نگرد. مارکسیسم می تواند سرمایه رابیه سنامه یک رابطه اجتماعی بشناسد، چرا که از زاویه طبقه ای که در چنگال این رابطه اجتماعی اسیر است و مورد استثمار قرار می گیرد به این واقعیت نظر می کند. و "علم" اقتصاد پورژواری گریزی از این ند آرد که سرمایه رابیه اشیا (پول، وسایل تولید و کالا) تنزل دهد، چرا که پورژواری منفردی که نقطه عزمیت این "علم" است، در عمل تنها در این اشکال با سرمایه مواجه است. پرولتاریا می تواند از ارزش افزوده سخن بگوید، اما پورژواری تنها آن را در اشکال متضض بود و ربا و اجاره تشخیص می دهد. پرولتاریا می تواند از بحران ذاتی نظام سرمایه داری حرف بزند، اما پورژواری ناگزیر است عمل آن را در حرکات آزادی سرمایه داران معین، سیاست های دولت های معین، و بطسور خلاصه در آرایش نامساعد اجزاء این نظام و نه در طبیعت آن، جستجو نماید. دیدگاه سوسیالیست های خلقی ماننیر قبیله ها من دیدگاه شورویسین های اقتصادی پورژواری است. یعنی همان زاویه نگرش یک سرمایه به بجهت سرمایه ها، یک جز، به مابقی اجزاء، در جامعه. نقد سوسیالیست های خلقی ما، که بر مبنای

لنت و مفاهیم پورژواری استوار است، نیز نمی تواند از معد وده نقدی پورژواری فتراش رود. نقدی از زاویه یک سرمایه. یک پورژواری، به مابقی سرمایه ها، به دیگر افشار پورژواری: "صنعت ما در سناغند"، "انحصارات جلوی رشد سرمایه هسای متوسط را می گیرند"، "چرا در کشاورزی سرمایه گذاری نشده است؟" بهره گشتی خوب سازماندهی نشده"، "تکنیک توری مانع رشد سرما- به داری ملی است"، "کالا های سنج تولید می شود"، "همه چیز از خارج وارد می شود"، "ارزش افزوده ها نباید به خارج برده شوند"، و قس علیهذا، همه همه استکام رابج در جنبش کمونیستی پور- لیسیم زده است. احکامی که غفلت پورژواری انتقاداتی که بر تولید سرمایه داری در ایران وارد می سازد، کاملا آشکار است. انتقاد از سرمایه، از موضع سرمایه، دقیقا همان موعظه خواری غیر خواهانه است، و آن شام هتروبولیست هسادر شوروی باقی های اقتصادی است.

(۲) سرمایه داری را از دیدگاه "یک سرمایه"، ولذا چسبون "یک پورژواری"، همین ولهمین، جتر اهدا است با سرمایه داری عصر امپریالیسم را از دیدگاه سرمایه در یک کشور همین معین دیدن و فهمیدن، از "علم" اقتصاد پورژواری تا اقتصاد موصح "ناسوسیالیسم اقتصادی" راه هزاری نیست. اینجا، جهان امپریالیستی و مناسبات مختلف سرمایه ها در صحنه جهانی از زاویه یک سرمایه بومی معین، از دیدگاه سرمایه در یک کشور، مورد بررسی قرار می گیرد. همانطور که در مورد اول سرمایه داری نه از دیدگاه پرولتاریا، بلکه از دیدگاه یک پورژواری منفرد مورد انتقاد قرار می گرفت، در این مورد نیز امپریالیسم از زاویه پورژواری در بازار داخلی یک کشور به نقد کشیده می شود. در ایران، جاشیک پورژواری (بسه معنای اخصی گفته) هنتاز آرمغان "استقلال اقتصادی" کشیده است، برهم چوسیده "ناسوسیالیسم اقتصادی" توسط خرده بور- ژواری بر افراشته نگاه داشته می شود و ناسوسیالیسم اقتصادی سوسیالیست های خلقی ما دقیقا با رتاب نفوذ و سلطه این تفکر خرده پورژواری - نقد خرده پورژواری از امپریالیسم - در جنبش کمونیستی ما معین. محور اصلی نقد خرده پورژواری امپری- یالیسم - که کاشونکیتی شامبده فعال آن بود - جدا گسردن امپریالیسم از سرمایه داری و تبدیل آن به یک سیاست، ربا- نقیضا، خارجی تحمیلی به سرمایه داری است. سیاستی که ذاتی سرمایه داری نیست، بلکه توسط انحصارات بر آن تحمیل می شود. این دیدگاه در عمل و در تحلیل نهائی به تطهیر سرمایه داری می انجامد، چرا که کاسه و گوزده شمامی عواقب مختلف بار استثمار و ستم در این نظام، بر سر "امپریالیسم" - ایمن گشته می شود. این همان منتهی است که پوپولیسم ایران به آن محتاد است. در مورد ایران، نقد خرده پورژواری امپری- یالیسم بطور اعم با ناسوسیالیسم خرده پورژواری درکشور تحت سلطه، بطور اخص، تلفیق می گردد و پیوند می خورد و نتیجه سرمایه داری (پورژواری) ملی و مستقل و معصوم متولد می شود. تمامی استدلالات و اظهار نظرهای سوسیالیست های خلقی ما در اساس همانست که کاشونکیتی در مقابل نقد جنبشی از امپری- یالیسم قرار می دهد: "مشقات کارگران و رحمتکاران ایران، نه از سرمایه داری ایران، بلکه از "وایستی" آن به امپری- یالیسم ناشی می شود". "پورژواری ملی، بر خلاف پورژواری انحصاری، نه بر فقر توده ها و نه بر غفلان آنها متکی نخواهد بود". "تکنیک توری و ارتجاع سیاسی در کشور باطلع وایستی از میان می رود". "بحران اقتصادی، نا موزونی صنعتی، بیگاری، اشکاب، بجانیه بر نفت و فقدان خودکفائی کشاورزی همه همه ریشه در وایستی دارد". ... امپریالیسم در این دیدگاه شیطان بزرگی است که گوهر اولی سرمایه داری ایران رابیه فساد می کشاند و به جنبش کوشی سرانبرش می کند. و پوپولیستها، شمل اندر شمل، به امیرانی هستند که برای پالایش این سرمایه داری و تزکیه آن نازل می گردند. این آرای

خرده بورژوازی است که می‌کوشد پرولتاریا را به بهشت غلبالی خود، جایشکه از تمرکز سرمایه، ورشکستگی و انحصار خبری نیست، بکشاند، و بپولیسیم بژواک این آوازه گرفته‌ورده‌های جنبش کمونیستی است. مادام که روشنفکران انقلابی پرولتاریا نتوانند با انگاه مرتفعه جنبشی امپریالیسم، این بقایای متعفن پرودونیسیم و کائوتسکیسم را از صفوف خود بزدایند، ریشه‌های تشویریک اپورتونیسیم حاکم بر جنبش کمونیستی خشک نخواهد شد، و جنبش بر بنیاد برنامه و تاکتیک جنبشی استوار نخواهد گشت. در این میان بی‌شک باید براهینیت آموختن دقیق نقد مارکسیستی تولید سرمایه‌داری تاکیده کرد، وجه معرفتی مبارزه ایدئولوژیک بر علیه اپورتونیسیم، با توجه به خلعت خود بخودی این انحراف اساسی جنبش کمونیستی، از اهمیت تعیین کننده‌ای برخوردار است. امروز جای عالی آموزش‌های بنیادی کاپیتال در جنبش کمونیستی مایه وضوح احساس می‌شود. تنها با انگاه برای آموزش هم‌پیمان‌نوری‌های اقتصادی بسی محتوا، فدل فروخته و توغالی پوپولیست‌ها را افشانموده و به سلطه تفکر خرده بورژوازی بر جنبش کمونیستی ایران پایان بخشید.

* * *

"سوسیالیسم" به عام ترین معنای خود نقد تولید سرمایه‌داری و استثمار در این نظام است. لیکن این نقد تا پیدایش سوسیالیسم علمی مارکس و انگلس از مبدع‌های بورژوازی و ناکزیر بگونه‌ای تحلیلی صورت می‌پذیرفت. سوسیالیسم تحلیلی و ابتدائی تنها نتوانست تمویری عام و آرمائی از جامعه ایده‌آل خود بدست دهد، و سرفنظر از اینکه در این تمویری عام از آرمائهای مساوات طلبانه خرده بورژوازی، یعنی از آرمائ خرده بورژوا کردن همه مردم فراتر نمی‌رفت. قسادر نبود آن نیروی اجتماعی و فاعلی را که قادر است جامعه سوسیالیستی را بوجود آورد تحریف و متعسف کند.

سوسیالیسم علمی مارکس و انگلس، بر مبنای نقد علمی تضافات جامعه سرمایه‌داری، اجتناب ناپذیری سوسیالیسم را اثبات نمود و از آن مهمتر دستبائی به سوسیالیسم را، به مثابه نظامی بری از استثمار و ستم طبقاتی، به مبارزه طبقاتی یک طبقه معین یعنی پرولتاریا، مرتبط ساخت.

مارکسیسم به روشنی نشان داد که بر زمینه بحران مرکبار جامعه سرمایه‌داری، پرولتاریای آگاه بر متالبع طبقاتی و متشکل در حزب سیاسی مستقل خویش می‌تواند و باید طومار حیات این نظام را دزم بچهد. مارکسیسم به روشنی نشان داد که شرط لازم ایجاد جامعه سوسیالیستی قبل از هر چیز مردم کوبیدن ماشین حکومتی بورژوازی و استتسار دیکتاتوری پرولتاریا است. مارکسیسم انقلابی رابطه مریح و روشنی میان مبارزه برای سوسیالیسم و مبارزات دموکراتیک، و نیز میان مبارزه انقلابی و مبارزه برای رفسم و اصلاحات بوقرار ساخت، ایجاد شرایط دموکراتیک را به مثابه ایجاد پایگاه عملیاتی برای پرولتاریا، و تحمیل امتیازات و اصلاحات بر بورژوازی را نتیجه جنبی مبارزه انقلابی اعلام نمود. و بر این مبنی مارکسیسم انقلابی نظریات مریح و جایی در مورد چگونگی برخورد پرولتاریا به دیکتاتوری که برای آرمائهای دموکراتیک مبارزه می‌کنند، و اسسبول و احکامی که این رابطه میان پرولتاریا و اقتار انقلابی غیر پرولتاریا محدود، تمید و مشروط می‌کنند، ارائه داده است. حفظ استقلال پرولتاریا و نشبیت همونی اود مبارزات دموکراتیک‌نا آنگاه که این مبارزات هنوز برای پرولتاریا امری مهم تلقی می‌شوند - اساسی برخورد مارکسیستی - جنبشی به متحدین پرولتاریا است.

سوسیالیسم خلقی ایران با تائید لفظی احکام پایه های مارکسیسم انقلابی در تمام زمینه‌های فوق و طنره رفتن

از تمامی آنها در عمل، متعسف می‌شود.

در وهله اول باید توجه داشت که سوسیالیسم خلقی ایران خود نمبارزات با اعتراض پرولتاریای تحت استثمار در نظام سرمایه‌داری ایران، بلکه انعکاس اعتراضات است که در طول قرن بیستم بر علیه حاکمیت امپریالیسم انگلستان و آمریکا بر ایران، بر عاشته است. مبنای تاریخی ومدی سوسیالیسم خلقی ایران نه مبارزه یک طبقه معین پرولتاریا - بلکه مبارزات ملی و دموکراتیک در ایران بوده است. سوسیالیسم خلقی لفا فهای برای دموکراتیسیم خرده بورژوازی است لفا فهای که موفقیت عظیم جنبش کمونیستی جهانی در رهبری مبارزات دموکراتیک و ضد امپریالیستی بر دموکراتهای خرده بورژوا و دموکراتیسیم خرده بورژوازی بطور کلی شمیل می‌کند. بدینسی است که "سوسیالیسم" به مثابه لفا فهای دموکراتیسیم خرده بورژوازی، ناگزیر از طرف سوسیالیست‌های خلقی (دموکرات‌های خرده بورژوا در جنبش کمونیستی) تنها در لفظ می‌تواند تائید کرده و هر آنجا که صرف این تاکیده در لفظ پای احکام اساسی مارکسیسم و منافع طبقاتی مستقل پرولتاریای ایران را به میان می‌کشد، سوسیالیست‌های خلقی با تحریف این احکام و برده‌پوشی از این منافع در عسل به مانعی برسر راه جنبش واقعا سوسیالیستی و مارکسیسم انقلابی بدل می‌گردد. باین ترتیب در شرایطی که پوپولیسم حاکم بر جنبش کمونیستی ایران بگونه‌ای خود بخودی به معناه خود ادا می‌دهد و توان آن را ندارد تا علنا احکام پایه‌ای مارکسیسم - جنبشی را بزیر سوال کشد، نقش اصلی این احکام - بایست در لایک بطور نوشته‌ها و سیاست‌های بحث وسیعی از جنبش کمونیستی جستجو شود، رهوس کلی احکامات پوپولیستی حاکم بر جنبش کمونیستی از نظر سیاسی عبا رتند از:

۱) تبدیل سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا به آرمائهای تحلیلی و جایگزینی آن با "جمهوری دموکراتیک خلق" به مثابه هدف واقعی و نهائی جنبش کمونیستی. سوسیالیسم خلقی ایران دیکتاتوری پرولتاریا را در لفظ می‌پذیرد، لیکن در عمل و تلو بجا آن را غیر ضروری اعلام می‌کند. "حاکمیت خلق"، "جمهوری دموکراتیک خلق" و غیره آجتان نظام سیاسی ای ترسیم می‌شود که مایه‌تواند وظیفه دیکتاتوری پرولتاریا را بر عهده گیرد. در "جمهوری دموکراتیک خلق" به زهم سوسیالیست‌های خلقی ما، فقر و استثمار ناپود می‌شود، بیکاری ریشه کن می‌گردد، برابری زن و مرد حاصل می‌شود... و این اواخر از قرار معلوم حتی بورژوازی و سرمایه‌دالی نیز سبدم می‌گردند. جمهوری دموکراتیک خلق در نزد سوسیالیست‌های خلقی ایران نه به مثابه دورانی بر سر تضافات تنها می‌تواند و باید مبارزه برای سوسیالیسم را شهبیل نماید، بلکه بعنوان هدف نهائی و چاره تمامی معاشب و متکلات پرولتاریا در نظر گرفته می‌شود.

۲) اگر هدف تنزل کند، مبارزه برای آن نمی‌تواند تنزل نکند، و لذا سوسیالیست‌های خلقی ایران مبارزه برای خابودی سرمایه‌داری و فقر و استثمار را بیکبار از مبارزه یک طبقه معین جدا کرده و بجای آن نیروی متعسف اجتماعی که قادر به ایجاد جامعه نوین سوسیالیستی است، یعنی بجای پرولتاریا، تمام خلقی را می‌نشانند. ظاهر مساله این است که سوسیالیست‌های خلقی تمام خلقی را در جبهه مبارزه برای سوسیالیسم قلمداد می‌کنند، اما واقعیت امر اینست که مبارزه واقعی پرولتاریا برای سوسیالیسم، به مبارزه برای دموکراسی خرده بورژوازی تنزل یافته است. باین ترتیب سرفوتشی که سوسیالیست‌های خلقی ایران برای جنبشی کمونیستی و جنبش انقلابی رقم می‌زنند، شکست در هر دو جبهه مبارزات دموکراتیک و سوسیالیستی است، چرا که مارکسیسم انقلابی بیا می‌مورد که تا مبارزات دموکراتیک به رهبری

بی قید و شرط از مجاهدین خلق در انتخابات شلیفلیتویبره میروند و در همان حال حتی از نگر نام یکدیگر در ارگان های خود، از ارائه طرحهای برای اتحاد عمل مشخص میان خود، از برسمت شناختن ستاردهای شوریک - سیاسی و تشکیلاتی یکدیگر و... هراس دارند. عشق به "خلق" در نزد اینان چنان عمیق است که حتی به قیمت دستن زدن از منافع مستقل پرولتاریا "دست" مفوق آن را حفظ میکنند، و توجهشان به منافع مستقل پرولتاریا آنقدر بطنی و نازل، که روزی هزار بار تحت الشعاع اهداف سازمانی خود قرار می دهند.



سر مقاله... ادامه از صفحه ۴


این رانسان دهند که اکنون آنچنان شرایط مبنی و ذهنی فراهم اند که سیاست پرولتاریا میباید به سیاست تعرض برای تسخیر قدرت سیاسی بدل شود، در غیر اینصورت، شعار تبدیل جنگ به جنگ داخلی و قیام و... رجزخوانی آنا رشتنی بیش نخواهد بود. و البته ای که این جنگ مشخص در برابر پرولتاریا تفسیر می دهد، تعیین آنچنان تاکتیک معینی است که مبنی تاکتیک او را در شرایط جدید به بهترین وجه پیگیری نماید. نکته مهم در این میان تعیین آن انگال مبنی است که انقلاب از جانب جنگ بطور اعم، و مسلکدهای دورزمین ایران و عراق بطور اخص مورد شهاجم قرار گرفته است. اشکالی که مقابله پرولتاریا با آن نه تنها مفهوم بورژوازی را پس می راند، بلکه امر سازماندهی و ارتقاء آگاهی پرولتاریا را، که شرط لازم نزدیک شدن به قدرت سیاسی است، به پیش می برد.

امروز مردمی تاکتیک جنبش کمونیستی بیش از پیش فقدان یک مبنی تاکتیک پرولتاریا را زیر سؤال آورده است، و این بنویس خود از فقدان یک برنامه روشن کمونیستی در انقلاب و تحلیل مشخص از شرایط پس از قیام مابه میگیرد، جنگ این خاصیت را داشته است که این خلا را به وجه غیره کننده ای منبوه ساخته است. نتایج عملی تاکتیکهای انحرافی، یعنی تقویت رژیم جمهوری اسلامی توسط مومسیال خوینست ها و آب ریختن به آسیاب اپوزیسیون امپریالیستی توسط آنا رگو - با سیکستما، و لاجرم فرستادن پرولتاریا به دنبال بورژوازی از هر دو سو - آنقدر اسفناار خواهد بود که جنبش کمونیستی را به بنده مبنی از لاقیدی تشوریک خود، و بی توجهی اش به اصول برنامه رتیا - کنیک پرولتاریا، بکشاند. نکته مثبت اینست که مصالح این نقد هم اکنون در مومگیریها و مباحثات درون جنبش کمونیستی بر سر مساله جنگ فراهم آمده است.

پرولتاریای سوسیالیست، متکی بر استقلال سیاسی - تشکیلاتی و شعری روشن و دقیق هدف نهایی، و بر مبنای تشبیهات همزونی او بر جنبش دموکراتیک، صورت نپذیرد، راهی مسه همزونی نخواهد داشت، و با شکست این مبارزات، مبارزه برای سوسیالیسم نیز که نیازمند این "پایگاه عملیاتی" و این پیش شرط های حیاتی است به شکست کشیده خواهد شد.

۳) فلسفی هدف نهایی (سوسیالیسم) و فلسفی ضرورت استقلال و همزونی پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک نمی تواند به نلی عملی ضرورت حزب سیاسی مستقل پرولتاریا منجر نگردد. مبارزه برای ایجاد حزب، حزبی که تنها میتواند و باید بر مواضعی لنینی استوار باشد، در نسوز سوسیالیست های خلقی ایران، به مبارزه برای آن چنان سازمان سیاسی ای گاهش می یابد که قادر باشد "نگاهها را بر کند" و منافع تمامی اقشار خلقی را نمایندگی نماید. سوسیالیسم خلقی حزب را نه نتیجه پروسه دستبایی به اصول برنامه و تاکتیک لنینی و پیوند سوسیالیسم علمی با جنبش مستقل پرولتاریا، بلکه حامل "پروسه وحدت"، پروسه ای که از خراز اپوزیسیون حاکم بر جنبش کمونیستی به اغماض میورد و "سازمانهای موجود" را وحدت بخشد، تعریف می کند. نکته نیست که در شرایط نفوذ عمیق طغنی و دیدگاههای غرور بورژوازی در جنبش کمونیستی، چنین خلقی ای از پروسه ایجاد حزب، تنها میتواند بر مقدم داشتن مقوله "خلق" سسر "پرولتاریا"، متکی باشد. اگر انشجام احکام مارکسیسم انقلابی مانع از آن است که سوسیالیست های خلقی علنا ایجاد حزب چند طبقه و با جبهه واحد را به مشابه هدف تشکیلاتی واقعی خود اعلام کنند، بهر رو اینان در عمل به برداختن به چنان برنامه ها و سیاستهای سوق داده می شوند که در واقعیت امر منافع تمامی اقشار خلقی را به یکسان در برگیرند و نمیتوانند. لاقیدی در مبارزه برای طرد اپوزیسیون، ظهور زدن از مرز بندی و اعلام مواضع مریخ و روشن بر سر مقولات برنامه ای و بی تفاوتی نسبت به ضرورت مبارزه پیگیر برای دستیابی به یک برنامه روشن لنینی، تابع کردن مبارزه برای وحدت صفوف جنبش کارگری به معامله برای منزوی نشدن از غرور بورژوازی دموکرات، و... آن غموصیات بارز مومسیال - لیست های خلقی ما است که از هم اکنون چند و چون "حزبی" را که برای دستیابی به آن تلاش می کنند برملا می یازد.

۴) و بالاخره نمیتوان از سوسیالیسم خلقی ایران سخن گفت بی آنکه به سکتاریسم سازمانی حاکم بر جنبش کمونیستی اشاره کرد. این سکتاریسم از خلق و غوی و هیران گروه ها و سازمانهای جنبش کمونیستی ناشی نمیشود، بلکه مستقیما به حاکمیت پوپولیسم بر این جنبش ارتباط دارد. سوسیالیست خلقی که فامله و سوز میان پرولتاریای سوسیالیست و غرور بورژوازی دموکرات را از میان برده است، نمیتواند در همان حال بر ضرورت ایجاد انشجام و وحدت در مفوف پرولتاریا صعه گذارد. اگر مرز میان جنبش کمونیستی و دموکراسی غرور بورژوازی در برنامه و تاکتیک صعو و محدود گردد، اگر ضرورت استقلال پرولتاریا در تشوری و عمل انگاز شود، آنگاه بدیهی است که مبارزه ای ماندخانه و پیگیر برای وحدت بخشیدن به تمام نیروهای که بسودا میباید مرز خود را با دموکراسی غرور بورژوازی روشن کنند، و برای دستیابی و اشغاد برنامه و تاکتیک پرولتاریا یکدیگر نزدیک گردند، در کار نخواهد بود. معامله و مماثلت با بران ناپیگیر دموکراسی غرور بورژوازی بمنظور زمینه سازی برای تشکیل "جبهه خلق" از یکسو و رقابت سازمانی برای احراز "مقام نمایندگی پرولتاریا در این جبهه" از سوی دیگر، لنینی فکر تشکیلاتی سوسیالیسم خلقی است. از این سو است که می بینیم که چگونه گروه های کمونیستی آلوده به انحراف پوپولیسم، با گتاده روشی واغر به استقبال حمایت



را بخوانید!
و در تکثیر و پخش آن
ما رایاری کنید



آثار کوم - یا سقیم ... بقیه از صفحه ۱

تلاش برای وفادار ماندن به دشوری مارکسیسم نشان می‌دهد.

بیکار ایستاد و در برابر این "سند بیخ" عزم حزم کرد. بدست که ناکتیک بلشویکی - با در واقع باید گفت ، ناکتیک بلشویکی - یگانه - را اختیار کند و برای اینکار ناگزیر به دشوری جنگ‌های امپریالیستی مشتبه می‌شود تا بتواند ناکتیک اختیاری خود معنی بر "تبدیل جنگ ارتجاعی به جنگ داخلی" را توجیه کند. بیکار متوجه نیست که ناکتیک اختیاری نبوده و تنها آن کسی می‌تواند به ناکتیک بلشویکی دست یابد که توانسته باشد مثنی ناکتیک خود را بر واقعیات اساسی مربوط به مناسبات متقابل پرولتاریا و بورژوازی در این مرحله از انقلاب و در این مقطع تاریخی زمین استوار ساخته و با ارزیابی هر وضعیت منتهی سیاسی و ویژه گسهای هر لحظه زمین این مثنی ناکتیک را در شکل ناکتیک های زمین منطبق با شرایط ویژه گسهای آن وضعیت سیاسی طرح و اتخاذ کند. اینکه چگونه بیکار قادر نبوده که واقعیات اساسی در مناسبات متقابل پرولتاریا و بورژوازی را در نظر گیرد و ناگزیر در ارزیابی از شرایط نوین و در طرح ناکتیک برای این شرایط به عنوان بین آثار تقسیم و پاسیفیکسم و تفویک رشته از اصول ناکتیک کمونیستی ، از جمله دشوری قیام ، وضعیت انقلابی و ... کشیده شده ، موفقی است که باید مطلقا به بررسی آن بپردازیم . اما نخست آن اشتباهات اساسی تری را - اساسی تراز جنبه دشوریک - که بیکار نسن ارزیابی شرایط نوین در مبتذل ساختن اسلوب مارکسیستی تحلیل متغی از جنگ منتهی و همچنین آشفته فکری را که در زمینه عدم درک مناسبات امپریالیستی بروز داده ، مورد بحث قرار می‌دهیم .

۱. مبتذل ساختن اسلوب مارکسیستی تحلیل متغی از جنگ منتهی "متکا" به سبب است استه طرق لهری "بیکار دم کومسبه و بیکرزمین تزار که مارکسیستها برای ارائه نظرات دشوریکشان در مورد جنگ و برخورد متغی با فرهنگ متغی بیکار می‌برند ، تکرار می‌نماید و پیشاپیش آن لشگری نقل قول از لنین بسیج می‌کند تا خواننده را قانع کند که از جنگ حاضر تحلیل متغی بدست داده است . و ایست ماحمل میدان داری بیکار :

"به سبب گونه ، منظور رژیم های ارتجاعی بهت و جمعوری اعلام می علاوه بر شرایط توسعه طلبانه آنها ، سرکوب انقلاب و منحرف کردن ذهن شده های کارگرودمعلمان و دیگر زحمتمندان از مساله "داخلی" بسوی یک دشمن "ملی" است . این سیاستی است که نه تنها رژیم های فوق ، بلکه رژیم شاه و نظامی رژیم های ارتجاعی در سراسر تاریخ میدان دست زده اند ." (بیانیه بیکار ، صمحه ۷۳ ، پا - واکراف افغان قسمت "جنگ ایران و عراق ، سرشتی ارتجاعی دارد ." تاکید از ما است .)

بیکار متوجه نیست درست به همان دلایلی که خود ذکر می‌کند ، یعنی به دلیل آنکه سیاستی که ادامه آجرا جنگ ایران و عراق می‌بند "سیاستی است که ... شمایی رژیم های ارتجاعی در سراسر تاریخ بدان دست زده اند ." از تحلیل متغی از این جنگ متغی تا توان مانده ، طفره رفته و نیز جنگ ادامه سیاست است " را کار بیکاتور نموده است . این موضوع که تمام جنگ های ارتجاعی "در سراسر تاریخ " ادامه همان "سیاست های ارتجاعی و درگیرهای گذشته میان دو کشور " (بیکار ، اعلامیه شماره ۹۸) ، " ادامه سیاست ها و تفادقلی بین دورژیم ... سیاست و تفادی که دارای تاریخچه و حدیث روشنی است " (تمییم بیکار ۷۵) ، " ادامه برادر کنی ، ادامه نملیسفات کاذب ... هر دو طرف " (بیکار ۷۵) ، ضمیمه) ، و خلاصه آنکه ادامه هر برده جوشی های دورژیم ، دو کشور ، دو طبقه حاکم در دو کشور ، دو خان ، سلطان و غیره می‌باشد و خود جنگ آن نقطه معینی است که این هر برده جوشی های طرفین به آنتهان جدتی رسیده است که در اثر برخوردشان به یکدیگر در آن نقطه زمین صدای تپیر و تشنگ و چکاچک شمشیر بلند می‌شود و از آن نقطه به بعد "درگیری ها " "تضاده ها " و "سیاست ها " ی طرفین به طرق قهری ادامه می‌یابد . و نیز این موضوع که چنین جنگی از "افزایش کشتار

فترت و لاکت ، گرانی و آوارگی " و برپا شدن " جان و مال و ناموس توده ها و سرکوب آنان برپاشان بهره ای ندارد ، موضوعاتی است که برای هر بورژوا با خورده بورژوازی و فرمیست که حتی با تزاها و اطلاعات مارکسیستی هم آشنا نباشد ، کاملا مشهود است و او هم اگر احصاءات او مانعیتی اش در اثر جنگ درم تشکله باشد فریاد برمی آورد و چنین جنگی اش ادامه همان سیاست های ارتجا - عی طرفین و علی العموم غیر عادلانه است .

بیکار برین مارکسیستی تر "جنگ ادامه سبب است به ارق لهری در تحلیل متغی از هر جنگ متغی مستلزم آنست که نخست بررسی دقیقیه از محتوای واقعی و ماهیت آن سیاستی که منجر به جنگ شده است از نقطه نظر مناسبات اساسی طبقات بعمل آورده بدست شیم . بیکار لشگری نقل قول از لنین بسج می‌کند و مدام به این با آن گفته لنین در مورد جنگهای عصر امپریالیسم و جنگ های امپریالیستی استناد می‌وزود ، لکن فراموش می‌کند که لنین قبل از برخورد متغی به جنگ امپریالیستی و برای برخورد متغی به این جنگ نخست محتوای واقعی و ماهیت سیاست امپریالیسم را بررسی دقیق مناسبات اساسی طبقات در این مرحله از تکامل سرمایه داری ، تدریف کرده است . مناسبات اساسی طبقات در این بالاترین مرحله تکامل سرمایه داری چنان است که (۱) شناخت کار و سرمایه در کشورهای پیشرفته سرمایه داری به نهایت حدت و باروری میرسد ، (۲) سرمایه بدسبال تحریف این تناقضات به خارج از مرزها حرکت می‌کند و در پی بدست آوردن فوق سود ، فوق سودی که نمی‌توان از کرده پرولتاریای کشور خودی بیرون کشید ، ملل عقب مانده را به دایره نظام واحد سرمایه داری جهانی بر اساس تقسیم متغی جهان به کشورهای متروپل و تحت سلطه می‌کشد . سیاست امپریالیسم - سیاسی که از این مناسبات اقتصادی ناشی می‌شود عبارتست از ارتجاع و لشگری ملی . ارتجاع در قبال جنبش کارگری و لشگری برمل تحت سلطه که مناسبات اقتصادی درونی آنان بر اساس تولید فوق سود امپریالیستی استوار می‌گردد . جنگ امپریالیستی ادامه سیاست امپریالیستی است . و این تغییر شکل سیاست امپریالیسم به جنگ امپریالیستی ناشی از فرورشی است که ادامه سلطه سرمایه برای گسترش حوزه های تولید فوق سود - که تماما بین سرمایه های امپریالیستی تقسیم شده و دیگر تنها می‌توانند تحلیله تقسیم کرده اند ، در سطح کل نظام سرمایه داری مطرح می‌یازد . حال این فروروت خود را درجه مطلوبیت ها و بیاچه برده و پیرایه هایی در تصور ، اراده ، تلاش و سازمانهای بورژوازی جهانی تحمیل و متبلور می‌یازد و کدام دسته های زمین بورژوازی امپریالیستی جهانی و دولت های آنان را در دوروی هم قرار می‌دهد و بالاخره آنکه جنگ امپریالیستی از لحاظ سیر وقوع خود و آنگونه که برده هر خورده بورژوازی عالم می‌آید در ادامه کدام "سیاست ها " ، "درگیریها " ، "تملیحات" و "تضاد ها " ی کدام دودسته از کشورهای امپریالیستی به ظهور می‌یرد . مساله ایست در درجه دوم اهمیت . کسی که بخواهد متد لنینی را بیکار بنده و گفته های لنین را تپره ای بر مبتذل ساختن متد لنینی نکند ، قبل از برداختن به سیر وقوع و ظهور جنگ اردل تخاصات رژیم ها ، کشورها و طبقات حاکم دو کشور ، نخست باید واقعبات عمیقتر و بنیادی تر مربوط به مناسبات متقابل پرولتاریا و بورژوازی را دقیقا بررسی کرده و با تعریف محتوای واقعی سیاست بورژوازی ، تر "جنگ ادامه سیاست است " را در برخورد متغی به هر جنگ متغی از لحاظ چگونگی بروز متغی مناسبات بورژوازی و پرولتاریا بیکار بنده . بیکار نمی‌فهمد که آغاز کردن از سطح "سیاست ها " ، "درگیریها " ، "تضادها " و "تملیحات" دو کشور و طرفین جنگ ، بی آنکه مقدم بر آن مناسبات اساسی طبقات را مورد بررسی قرار داده و ماهیت و محتوای واقعی سیاست بورژوازی را تدریف کرده باشد ، غلط ، ضد مارکسیستی و تشکیک به شور خورده بورژوازی است . و هر چه بیشتر امران می‌وزود که باید با "تسک تحلیل متغی از تمام درگیریهای قبلی میان طرفین جنگ که منجر به ایجاد شکل لهر آمز برای پیتردهمان سیاست هما نده است ، علت بروز جنگ و اهداف آنرا متغی سازند " (بازدم

درباره جنگ، ضمیمه پیکار (۷۵) به همان اندازه بیشتر خود را در زمره آن دسته از دوستان مارکسیسم قرار می‌دهد که هرگاه یک تئوریست مارکسیسم اهمیت عملی می‌یابد آن را مبتذل ناخنه و از آن کارمیکاتور می‌پارزند.

۷.۵. آشفته فکری در درک مناسبات امپریالیستی

نمی‌توان کینه‌تشی‌ها را در زمینه مستدل با خن افسوس مارکسیستی تحلیل مشخص از جنگ مشخص را بدون اشاره به آشفته فکری ای که در زمینه عدم درک مناسبات امپریالیستی از خود بروز می‌دهد مورد بررسی قرار داد. اما از آنجا که این آشفته فکری پیکار به حول مسأله وابستگی سیاسی - و با با اصطلاح خاصی که خود پیکار می‌کار می‌برد مسأله "کارگزاران" بروز می‌کند، اول و به اجمال چگونگی طرح این مسأله را در تئوری لنینی امپریالیسم خاطر نشان می‌ماییم.

تئوری لنینی، امپریالیسم را مقدم بر همسوزیه مناسبه بالاترین مرحله تکامل سرمایه‌داری و عمر تبدیل سرمایه‌داری به نظامی جهانی بر اساس تقسیم مشخص جهان به کشورهای مترو - بل و تحت سلطه توضیح داده و بر این نکته به عنوان "ماهیت امپریالیسم"، "جوهر آن" تأکید می‌رود. امپریالیسم نظامی است که اولاً مناسبات کار و سرمایه در هر کشور و در درون مرزهای هر دولت معین به عنوان چیزی از نظام جهانی سرمایه‌داری امپریالیستی، و به اعتبار مکان خاص این کشور در این نظام - ثوابت و وابستگی تولید می‌کند. ثانیاً روابط متقابل درونی بورژوازی در کل این نظام، و افشار مختلف آن در درون مرزهای هر کشور که بر معنای مناسبات کل این طبقه با بورژوازی تابعیست می‌گردد آنرا تا به هژمونی بورژوازی انحصاری و امپریالیستی در درون این طبقه می‌نجامد. این موضوع که رژیم و حکومت یک کشور تحت سلطه تا چه حد در وابستگی کامل یا اشکال بیندلی از وابستگی سیاسی به این یا آن اتحادیه، یا دولت امپریالیستی می‌باشد؛ یا به عبارت دیگر این امر که حکومت بورژوازی در یک کشور سرمایه‌داری تحت سلطه بلاواسطه به معنای "کارگزار" توسط نمایندگان مستقیم، نزدیک و وابسته این با آن دولت امپریالیستی رهبری و اداره می‌شود یا نه، موضوعی است که تماماً به درجه رشد مبارزه شده جامعه امپریالیسم و سبزه مبارزه طبقاتی کل بورژوازی و بورژوازی و بنا بر سطح حاصل از این مبارزه در آن کشور معین تحت سلطه در هر مقطع معین تاریخی بستگی دارد. سرمایه امپریالیستی و بورژوازی امپریالیستی علی‌الاولی می‌تواند زیر لوای "فیکر کارگزاران" و وابسته‌ترین رژیم‌ها نیز انوارات خویش و وابسته اهرهای دیگری از جمله عقد اتحادهای عمومی یا گردهم‌آیدگان رژیم، رشوه، فساد کردن و غیره به پیش برد. اما حالت مطلوب سرمایه برای این سرمایه - و در تحلیل نهایی برای سرمایه بازار داخلی کشور تحت سلطه -، وابستگی سیاسی هر چه کامل‌تر و رهبری بلاواسطه رژیم این کشور با وسیله نمایندگان مستقیم و کارگزار خود است. حال به چند و چون این ضمیمه در نزد پیکار بپردازیم. در آن بخش از بیانیه پیکار درباره جنگ که با عنوان "تئوری امپریالیستی در بهره‌برداری از جنگ ایران و عراق نباید فراموش کرد" مشخص شده، می‌خوانیم:

"رژیم‌های ارتجاعی ایران و عراق علی‌رغم آنکه هر دو چیزی از سیستم جهانی امپریالیسم و نظام مستعمراتی آن بوده و به اشکال مختلف به امپریالیسم وابسته هستند، ولی هیچکدام نمی‌توانند درست‌کارگزار یک امپریالیسم نامید."

هر کسی نداند پیکار بخوبی می‌داند که رژیم هر کشور - بخصوص وقتی با صفت ارتجاعی هم بکار می‌رود - مفهوم دیگری نیست - حکومت آن، یا عده‌ای از نمایندگان سیاسی طبقه حاکم آن کشور - کسبه ابزارهای قدرت دولتی را در دست دارند، ندارند. و پیکار با توضیح "سیستم جهانی امپریالیسم و نظام مستعمراتی" از طریق رژیم‌ها، آشکارا امپریالیسم را به سیستم جهانی سلطه، حکومت و قدرت‌های سیاسی بدل کرده است. پیکار با چنین درک تئوریک از امپریالیسم - امپریالیسم سیستم سیاست‌ها - در برخورد به مسأله جنگ به این معنی می‌خورد که "رژیم‌های

ارتجاعی ایران و عراق ... هیچکدام کارگزار یک امپریالیسم نیستند، (و این تعمیم پیکار نسبت، ظنی است که برولتا - ربا ورشده مبارزه طبقاتی او به پیکار واداشته است.) اگر رژیم‌های ارتجاعی ایران و عراق "هریک کارگزار یک امپریالیسم" می‌بودند، در آن صورت پیکار می‌توانست تئوری جنگ‌های امپریالیستی را - با همان درک امپریالیسم بعنوان سیستم سیاست‌ها - به سهولت بر واقعیت جنگ ایران و عراق ناظر کند و با عده‌ای را اعلام دارد: این جنگ ادامه همان "سیاست‌ها" "کژدها"، "شلیفات" و "قدرت امپریالیستی" و غیره عادلانه است! اما اگر یک تئوری "پوسیده و رسوا شده را که سرگرد برنده سوسیال - نوینست‌هاست" (از خود پیکار است) نتوان در دهه‌توضیح واقعیت‌گشا شده بیاورد؟ باید واقعیت را در دل تئوری نهاد و هر طوری که ممکن است تئوری را نجات داد و خود را از ورطه‌تکتی سیاسی رهاند. و این نعام هنر پیکار است! پیکار می‌نویسد: "اینکه امپریالیسم آمریکا از این جنگ می‌تواند به نفع سیاست خود بهره‌گیرد امر مسلمی است که هیچگاه مورد تردید مانده است. ولی به همان اندازه برای ما شک و ابهامی وجود ندارد که رژیم ضد طبقاتی عراق کارگزار امپریالیسم آمریکا نیست و علی‌رغم هرگونه بغضی هم که آمریکا داشته باشد، این جنگ نمی‌تواند در درجه اول و از لحاظ ماهیت ادامه همان سیاست‌ها و تضادهایی بین رژیم جمهوری اسلامی و رژیم بعث عراق نباشد. سیاست تضادی که در دوره رژیم - شمس‌آغاشن وجه در دوره رژیم جمهوری اسلامی، دارای تاریخچه و هویت روشنی است." (ضمیمه پیکار ۷۵)

ببینیم که پیکار این سیاست و تضاد را چه شریف می‌کند. نخستین عبارت از پاراگراف آخر بحث "جنگ ایران و عراق" سرشتی ارتجاعی دارد چنین است: "بدینگونه متصوریم که ارتجاعی بعث و جمهوری اسلامی علاوه بر نیات توسعه طلبانه آنها ... ما ... از هنگام تأسیس رژیم جمهوری اسلامی در ایران هر دو رژیم نسبت به خلق‌های یکدیگر یک سیاست توسعه طلبانه تر است به پیش برده" ("پیکار ۷۴)، و نیز اهداف رژیم فاشیستی عراق از این جنگ، جامعه چهل پوستان به آرزوهای اسیلاطلیان - توسعه طلبانه بورژوازی خویش، ضمیمه کردن خوزستان به عراق و کنترل خلیج فارس و شیخ نشین‌های آن است" (مواضع ما، اعلامیه شماره ۹۸). (تأکیدها از ما است.)

تنها مظهری که توسعه طلبی در این دوران می‌تواند داشته باشد، خارج ساختن مناطق نفوذ، حوزه‌های تولید فو بود امپریالیستی بوسیله یک سرمایه امپریالیستی از جنگ سرمایه امپریالیستی، یک قدرت امپریالیستی از جنگ قدرت امپریالیستی دیگر است؛ زیرا در عصر امپریالیسم تقسیم جهان بین اتحادیه‌های سرمایه‌داران به پایان رسیده و جهان تنها می‌تواند تجدید تقسیم کرده، پیکار "بده رسوا شده و بوسیده امپریالیسم بیرون از مرزها را که برگ برنده سوسیال شوینست است" تا آنها کنار می‌گذارد که امپریالیسم در تنها عضو یک از آن می‌فهمد، یعنی قدرت‌های امپریالیستی - که بهر حال بیرون از مرزها هستند! - خارج از گوی جنگ نگاه‌دارد "منزله برداشتن کلاهی از این نم‌برای خویشند" و بیش چشم آنها در کشور تحت سلطه را به قامت امپریالیسم کوچولو‌های می‌آراید که در یک بدنبال خارج کردن حوزه‌های تولید فو بود از جنگ یکدیگر "سیاستی توسعه طلبانه را نسبت به خلق‌های یکدیگر دنبال می‌کنند! بدین ترتیب درجالی که ارزش صرف قبلی تئوری فخر و شجارت بیرون موزی حفظ شده، ارزش صرف دیگری هم برای آن کشف شده است و پیکار را چه باک اگر ارزش صرف قبلی این تئوری دیگر خریدار ندارد، او بایه بازار آورده شکل جدیدی کشف شده ارزش صرف تئوری پیشین فریاد بر می‌آورد چنین منگی علی‌العموم تا عادلانه است و ماهیت آنرا همان سیاست توسعه طلبی‌های تشکیل می‌دهد که ماهیت جنگ ارتجاعی ایران و آشور باستان را تشکیل می‌داد!

۷.۶. تاکتیک اختیاری پیکار و میانجی‌ان

پیکار پس از آنکه تا عادلانه بودن جنگ را اثبات کرد



مدعی می‌شود که "تاکتیک کمونیستها بر مبنای مرشد جنگ‌تعمین می‌شود، و برای اثبات ادعای خود لنین را به نهادت می‌طلبند: "وفتی جنگ به مثابه جنگی شناخته شد که هدف آن آزادی ملی است یک تاکتیک از آن ناشی می‌شود و وفتی به مثابه یک جنگ دام‌بربالستی شناخته شد یک تاکتیک دیگر". و به کار این گفته لنین را چنین تفسیر می‌کنند:

"یعنی تاکتیک ما در جنگ تیرعا دلانه متوقف کردن جنسی و فوری جنگ با پرولتاریای کشورهای دیگر و جنگیدن با سوزووازی خودی است و تاکتیک ما در جنگ عادلانه ترک فعالیت در آن. اما اگر سببیت گنور خرد سوزووازی در همین ماهین فتر به سازمان های م.ل تاثیر بگذارند و سیاستا این تاکتیک لنینی به معارضه بر خیزنده ما با بمردی در اقبل و اسبادان می‌آوریم". (بیکار ۷۵)

ما هم اجازه می‌خواهیم که در مقابل این موج تفسیر خرد سوزووازی لنین در "مجهن ما"، اولاً لزوم ذقت و امانت در گفته های لنین و بعد اول تاکتیک لنین را یاد آور گردیم. لنین صریحا و واضحا گفته است (رفیق بیکار) خوب نگاه کن بیکار ۷۵، صفحه ۱۵، سطور دوم، سطر ۱۳ و ۱۴: "جنگ امیربالیستی و جنگی که هدف آن آزادی ملی است" و نه جنگ "عادلانه" و "تیر عادلانه"! جنگ امیربالیستی "تا عادلانه" است، اما هر جنگ "تا عادلانه" جنگ امیربالیستی نیست. جنگی که هدف آن آزادی ملی است "عادلانه" است، اما هر جنگ "عادلانه" جنگی نیست که هدف آن آزادی ملی باشد. اینگونه عام کردن بدمیده های خاص لنین حقه در تقلب فکری خرد سوزووازی و آپورتوسو- نیستی است. و اما بعد، لنین تاکتیک های خود را در بفرسورد مشخص به هر جنگ مشخص طرح می‌کند. جنگ امیربالیستی، جنگی است برای ایضا، حفظ و ادامه ملطه سرمایه داری و محض و مروز مشخصی نشانه بین سوزووازی و پرولتاریا بشی که فوق العاده صحت یافته است. تاکتیک لنینی، یعنی بر تبدیل این جنگ به جنگ داخلی نه از برنت "عادلانه" تا "تا عادلانه" بودن این جنگ، بلکه بطور کامل بر واقعیات عمیق و سیاسی مناسبات متقابل پرولتاریا و سوزووازی استوار است و جنگ را بعنوان وضعیست سیاسی - اجتماعی و بشرایطی ارزیابی می‌کند که نظریه شرایط جنسی حاصل از آن امکان بر انداختن سوزووازی را فراهم می‌یازد، با اگر مایل باشیید با ادعا می‌کنیم که تاکتیک لنین نه از جنگ، بلکه از بررسی آن واقعیات مربوط به آن مناسباتی استنتاج می‌گردد که خود جنگ سیر ناشی از آن است. ایضا در مورد جنگی که هدف آن آزادی ملی است، تاکتیک ترک در این جنگ به خاطر برشت آن و نه بطور غیر مشروط، بلکه از مناسبات بین سوزووازی و پرولتاریا استنتاج می‌گردد، پرولتاریا بشی که سه هنوز مراحل رشد خود را طی نکرده و باید در جنگ علیه استبداد وستم ملی در کنار سوزووازی دموکرات، و با افشای ناپهگیری این سوزووازی، تبلیغ دشمنی امولی خود با او، و... شرکت جویدنا از طریق شرکت در این جنگ و در بنیاد دستا وردهای حاصل از آن بتواند بلافاصله مبارزه طبقاتی خود علیه سوزووازی را آغاز کرده و سازمان دهد.

کسی که بخواهد فکر فکری خود را به حساب لنین و در پی کفیه های لنین بنهان سازد، اولاً باید جنگ حاضرانه بعنوان جنگی علی العموم "تا عادلانه"، بلکه بطور منحص و بعنوان جنگی در نظر بگیرد که (۱) در عصر امیربالیسم و در چهار چوب منحصیستیم جهان به کشورهای مترویل و تحت ملطه (۲) بین دو کشور سرمایه داری تحت ملطه و در محدوده مناسبات امیربالیستی تقسیم است موجود امیربالیستی، وقوع یافته است. ثابا، و برای طرح تاکتیک و ایضا پرولتاری، قبل از هر چیز باید آن واقعیات صفتش و بنیادی تر مربوط به مناسبات متقابل پرولتاریا و سوزووازی در این محدوده از تقسیمات موجود امیربالیستی را که جنگ شیر ناشی از آنست.. مورد بررسی فرار داده و محسوسای واقعی مناسبات سوزووازی را تعریف کرده باشد. این واقعیات کدام است؟ بروز انقلاب ایران، وازیکسو، از دست رفتن شکل مطلوب حاکمیت سیاسی امیربالیسم برای ایران، و به این اعتبار است شدن پایه های همزونی سیاسی امیربالیسم آمریکا بر منطقه؛

پراگندگی و تشتت در درون صفوف سوزووازی ایران، و در سطح دیگر به خاطر نقش مسلط پیشین این سوزووازی، تشتت و پرا- گندگی در درون صفوف سوزووازی منطقه؛ فتره بین اجزای های قدرت دولتی سوزووازی ایران و تضمیل شدن دستا وردهای دموکراتیک قبا م به حکومت کنونی این سوزووازی. و از سوی دیگر، رشد وسیع جنبش کارگری و کمونیستی ایران در پهنساده دستا وردهای دموکراتیک قبا م؛ نیرو گرفتن تشکلات کارگری و کمونیستی؛ حضور توده مردم در عرصه مبارزه سیاسی، و انکاس این انقلاب در مبارزات توده ها در دیگر کشورهای منطقه. بسر این مناسبات، محتوای واقعی سیاست کلیت سوزووازی در این منطقه از تقسیمات موجود تحت ملطه امیربالیسم آمریکا را سر کوب قطعی و کامل انقلاب ایران، احبابا شکل مطلوب حاکمیت سیاسی و تامن و تثبیت مجدد همزونی سیاسی کامل امیربالیسم آمریکا بر منطقه و با برگردان شدن وحدت درونی صفوف سوزووازی تشکیل می‌دهد، جنگ رژیم بعثی عراق و رژیم جمهوری اسلامی ایران، علی رغم آنکه از دل اختلافات پیشین، درگیریهایی قبلی و تبلیغات سابق آنان بشهور می‌رسد، اما به این سیاست و تنها این سیاست است.

پیش از آنکه کسی به طرح تاکتیک در قبال جنگ بپردازد، ایضا باید بشی تاکتیک پرولتاریا با سیاست پرولتاریا را تعریف کرده باشد. مثنی تاکتیک پرولتاریا که بخواهد بر پایه واقعیات یا بدعه در مناسبات متقابل پرولتاریا و سوزووازی استوار باشد چهین خواهد بود: دفاع از انقلاب و دستا وردهای دموکراتیک آن، مبارزه برای بسط این دستا وردها و اعلا نیست از وحدت صفوف و تحکیم پایه های قدرت سوزووازی و ضعیف و در نهایت تربیت و تشکل پرولتاریا، گسترش و ارتقا مبارزه پرولتاریا به مبارزه کمونیستی او، تشکیل حزب کمونیست، گره آوری فو، تدارک و کسب آمادگی برای عمل و تصرف قدرت سیاسی، سروز جنگ و تنبیر فوایط مبارزه طبقات، این وظیفه را در برابر ما قرار می‌دهد که وضعیت نوین و از نقطه نظر مناسبات نسوی طبقاتی صحیبا ارزیابی کرده و مثنی تاکتیک خود را از لحاظ شوه ها، شعارها، و اشکال مبارزه با این وضعیت نوین انطباق داده و این موضوع را که اکنون "مرکز شغل" تربیت و تشکل پرولتاریا کفایت تعیین ما زیم، وضع واقعی سیاسی از نقطه نظر روابط طبقات در لحظه حاضر مبارز است: (۱) سوزووازی انداماری تحت همزونی امیربالیسم آمریکا برای بازگرداندن وحدت صفوف سوزووازی می‌کوشد که به طریق فئوی پروسه جایگزین شدن و با تحول رژیم جمهوری اسلامی را با حکومتی از نمایندگان مستقیم خود تریبیسع و تسهیل کند، رژیم جمهوری اسلامی برای حفظ موجودیت خود پایه هایش را هر چه بیشتر بر احساسات نوبیستی ای استوار می‌یازد که در خدمت تحول آن قرار خواهد گرفت، (۲) نیرو های دموکرات خرد سوزووازی و ایضا اپورتونیستها محمود را در خدمت سیاست های درونی سوزووازی قرار داده و بدنیبال سوزووازی لیبرال کشانده می‌شوند. (۳) جنبش کمونیستی زیر ملطه اپورتونیسم قرار دارد، نفوذ کمونیم در جنبش کارگری اندک است و شوه های عقب مانده کارگر را احساسات نوبیستی فرا گرفته است.

آیا ما پرولتاریا را در خدمت حل این مناسبات درونی، وحدت یافتن و تفویت صفوف سوزووازی قرار می‌دهیم و یا اینکه خواهیم توانست از این مناسبات درونی سوزووازی برای تصیف هر چه بیشتر سوزووازی و تربیت و تشکل بالتر پرولتاریا استفاده کنیم؟ این سوال اساسی است که سه وضع واقعی سیاسی در لحظه حاضر با برحسبگی کامل در برابر ما فرار داده است، وضع محضی سوسیال-کمونیستی و آنا کوبا سیفیتی خرد سوزووازی از خط مثنی اشتراک سوسیالیستی پرولتاریا سر اساسی چونگی باشی که برای این سوال ارائه می‌گردد مناسبات سیاسی شوره.

کسی که وضعیت نوین سیاسی را صحیبا ارزیابی کرده و بخواهد سه خط مثنی پرولتاری و وفادار باشد، باید بدون تحمیف دادن مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی، شوه مبارزه علیه



لیستی ما چنین حکم می‌کند) تنها شانزده یکی از ضلعهای عمیق جنبش کمونیستی ایران است.

اما تاکتیک طرح شده از طرف بهکار، تاکتیک "تبدیل جنگ ارتجاعی به جنگ علیه ارتجاع"، تاکتیک طرح قبسام در برابر جنگ، اولاً، پرولتاریای ایران را در خدمت حاصل مناقشات درونی بورژوازی قرار می‌دهد، بجای تربیت و تشکیل پرولتاریا با وظایف سیاسی لحظه حاضر، بجای تقویت مبارزه پرولتاریائی، نیروهای پیشرو پرولتاری را سدر می‌دهد و در خدمت و تقویت اردوگاه بورژوازی قرار می‌گیرد. تا آنجا که تاکتیک بهیچوجه اکثریت‌سویالیستی نبوده و فقط به شیوه "گدیوگی" (مونپنیم در شکل تاکتیک و نه محتوای آن) اکثریت‌سویالیستی است! این تاکتیک هم از لحاظ عینی ضد اکثریت‌سویالیسم است، زیرا با سوق دادن پرولتاریای ایران به سوی شکست موجب تحکیم قهر و ارتجاع امپریالیستی در کل منطقه می‌گردد و هم بر آن خط مشی غرض‌موروزی و سیاسی مهندسی‌کننده ملا در مقابل اکثریت‌سویالیسم پرولتاریائی قسار گرفته و پرولتاریای عراق نباید این خط مشی را اتخاذ کند، زیرا این خط مشی، یعنی رویزبونیسم یوگوسلاویستی، پرولتاریای عراق را در مبارزه برای اهداف طبقاتی خود به شکست خواهد گشاید!

انتظار برای عمل بزرگ قیام و آنترناسیونال فرار دادن آن با وظایف روز و لحظه حاضر، طرز از سیاست و پرورش پرولتاریا با روح مبارزه طبقاتی، عدم درگاهت مبارزه برای ستاوردهای کوچک در گسترش و ارتقاء مبارزه طبقاتی پرولتاریا، و نهدن پیرویه انکشاف این مبارزه طبقاتی به قیام، چیزی نیست جز ابتدائی ترین، عام‌ترین و صریح‌ترین شکل آنترناسیونالیسم. و این همان چیزی است که بهکار در لغزش تاکتیک بلشویکی "تبدیل جنگ ارتجاعی به جنگ داخلی" به نشانی‌گذار شده است. با بیشتر فراهم دید که چگونه ایمن آنترناسیونالیسم در عمل به یاسیفیسم می‌تواند، اما نخست بهیچیم که تاکتیک بهکار از کدام مبانی استخراج شده است.

بهکار در قسمتی از بیانیه‌اش زیر عنوان "بست گرفتن سلاح، یعنی قیام برای کسب قدرت توده‌ای" می‌نویسد: "اگر پرولتاریا از موضع خود در جنگ وارد نشود، این معنای دیگری ندارد جز قیام علیه بورژوازی، و اگر کارگران، دهقانان و سایر زحمتکشان از موضع مستقل به جنگ وارد شوند این معنای دیگری ندارد جز قیام علیه امپریالیسم و سرمایه‌داری وابسته حاکم در ایران." (تاکتیک از خود بهکار است)

ما قبلاً، و پیروژه در مقاله "جدال بر سر خلق سوسیالیسم خلقی" (سوسیالیسم ۱۹۶۱) در باره این تعابیر گزاردن یوگوسلاویستی (رویزبونیستی) مبنی "قیام علیه بورژوازی" و "قیام علیه امپریالیسم و سرمایه‌داری وابسته حاکم در ایران" مفعلاً بحث کرده‌ایم. در اینجا کافی است که مفاهیم مارکسیستی اطلاعات را یاد آور شویم. "امپریالیسم و سرمایه‌داری وابسته حاکم در ایران" مفهوم دیگری ندارد جز مناسبات اقتصادی در ایران، سرمایه‌داری امپریالیسم در ایران، سرمایه‌داری ایران بعنوان کشوری تحت سلطه در نظام جهانی سرمایه‌داری امپریالیستی. "قیام علیه امپریالیسم و سرمایه‌داری وابسته حاکم در ایران" تنها می‌تواند به مفهوم قیام علیه مناسبات سرمایه‌داری ایران درک شود و این قیام علیه مناسبات تولید سرمایه‌داری همان اقدام بزرگی است که آقای پرودون با "بازگشت مبادلاتی" خود، اوئن با "پول - کارش"، ... و بالاخره با کونین بسا شوری خود در باره الفاء دولت، خلق را به آن دعوت کرده و با ابتکار خود را به برده ساتر بورژوازی تبدیل می‌سازند. نخستین قدم مارکسیسم آن بود که بورژوازی را به عنوان طبقه‌ای که این مناسبات را نمایندگی می‌کند از

این جزء ضد انقلاب بورژوا - امپریالیستی را تغییر داده و چنان شیوه‌ای انتخاب کند که منطبق با عدالتی کلمه‌نویس‌های بالکل دشمن در لحظه حاضر باشد. در لحظه حاضر ما نمی‌توانیم در خدمت رژیم علیه شاهام عراق مبارزه کنیم و نه می‌توانیم با محدود کردن مبارزه به مبارزه فقط با رژیم در خدمت شاهام درآئیم. شکست یا پیروزی هر یک از طرفین درگیر که به تحکیم مفوق بورژوازی بینجامد از نقطه نظر مبارزه پرولتاریائی یک شکست محسوب می‌شود. تنها ارائه و پاسکاری بر مطالبات پرولتاریائی در برابر رژیم جمهوری اسلامی، و مبارزه مستقل در برابر هر شیوه شاهام خارجی می‌تواند از تقویت و تحکیم مفوق بورژوازی جلوگیری کرده و به تقویت و ارتقاء مبارزه پرولتاریا منجر گردد. کارگران را مطلع کنید! آزادی فعالیت سیاسی باید تا این شود! سانسور باید لغو گردد! زندانیان سیاسی باید آزاد شوند! خرج جنگ را باید خود سرمایه‌داران و حکومت آنها بپردازند! سرمایه‌داران بمب‌بازان را روی سر هم بریزید و نه کارگران! دست‌بازها و کمیته‌ها از امور زندگی مردم کوتاه! ... ارائه چنین مطالباتی و جلب نیروهای عملاً موجود کارگری به آن و بر مبنای منطبق ساختن ایمن مطالبات حرکت در جنگ، فقط و فقط به مننای آن خواهد بود که کارگران از انقلاب خود در برابر جنگ سرمایه‌داران دفاع می‌کنند. و برای ستاوردهای می‌چنگند که در مبارزه علیه کل بورژوازی بست آورده و اکنون نیز بسط و تعقیب این دستاوردها علیه کل بورژوازی خواهد بود و فراتر از چه بیشتر تسلیف خواهد کرد.

از سوی دیگر، مرکز ثقل تربیت و تشکیل پرولتاریا را در لحظه حاضر بدستی تعیین کرده‌ایم. جنگ تمامی عرصه‌های دیگر مبارزه را تحتالشعاع گذاشته است و احساسات توبیختنی را در توده غلبه‌مانده کارگری دامن زده است. تنها با ارائه منافع واقعی پرولتاریا در این عرصه‌ها، تربیت نیروهای پرولتاریائی با روح مبارزه طبقاتی علیه کل بورژوازی در مبارزه برای منافع واقعی طبقاتی خود، تشکیل یافتن نیروهای پیشرو پرولتاری در این مبارزه، ما فراهم نتوانستیم با توبیختن بورژوازی مبارزه کنیم و هم مبارزه طبقاتی پرولتاریا را گسترش و ارتقاء بخشم.

بدینگونه تنها دفاع از انقلاب و مبارزه برای بسط دستاوردهای آن، می‌تواند تنها تاکتیک واقعی اکثریت‌سویالیستی پرولتاریای ایران باشد. اکثریت‌سویالیستی است زیرا از لحاظ عینی تسلیف هر چه بیشتر مفوق بورژوازی در منطقه و معاضدت از تحکیم پایه‌های قدرت بورژوازی، به مبارزه پرده‌گشایی نه تنها عراق بلکه کل منطقه باری می‌سازد و مبارزه پرولتاریای ایران را بعنوان دژ اصلی انقلاب در منطقه مستحکم می‌سازد. اکثریت‌سویالیستی است زیرا بسط آن خط مشی امکانی است که پرولتاریای عراق و پرولتاریای منطقه نیز باید همان خط مشی را در پیش گرفته و با اجتناب دقیق شرایط مبارزه خود تاکتیک‌هاشان را بر مبنای این خط مشی شکل دهند. مبارزه علیه ارتجاع و قهر امپریالیستی، بسط مبارزه طبقاتی پرولتاریا در پرشو و به استفسارده‌ار دستاوردهای این مبارزه، مبارزه با، و طرد اپورتونیسم و آنترناسیونالیسم، چنین است آن خط مشی واقعی که طرز اکثریت‌سویالیستی ما حکم می‌کند از این منشی و نیروهایی که پیش برنده این خط مشی در عراقند در حد توان خود پشتیبانی مسادی و ممنوی کنیم. اینکه چنین خط مشی تاکتیک‌ای در شرایط کنونی عراق در کدام تاکتیک‌های مشخص معنای عملی خود را بی‌یابد، مستلزم دقیق روابط بالکل طبقات در عراق و دیگر مولفه‌های تعیین کننده یک تاکتیک است. اگر جنبش کمونیستی ما نمی‌تواند تبدیل لطف اپورتونیسم و سوسیالیسم غرض‌موروزی بر آن در طرح مشخص چنین تاکتیک‌هایی به پرولتاریای عراق کمک کند (که البته وظیفه اکثریت‌سویالیستی

زیر پرده‌ای که قدسین اعظم بارکاز سوسیالیسم خلقی بر او افکنده بودند بهیرون کشید و روشن ساخت که تنها راه بر انداختن مناسبات سرمایه‌داری عبارتست از مبارزه طبقاتی انقلابی پرولتاریا، انکشاف این مبارزه به قیام علیه بورژوازی، خرد کردن ماشین دولتی بورژوازی، صرف‌فدوت سیاسی بوسیله پرولتاریا، غلبه بر بورژوازی و استقرار سوسیالیسم، (تکرار این بدیهیات شرم‌آور است اما چه باید کرد وقتی در "مبهم ما" هنوز کسانی پیدا می‌شوند که تکرارچیزیدنی‌ترین سنت‌نام مارکس و لنین خود را برده‌سلتر بورژوازی می‌مانند.)

با بروز جنگ و شیلور مجدد سیاست‌تئوری بورژوازی در آسمان سیاسی کشور، پیکار از ایده پرودوسی "قیام علیه امپریالیسم و سرمایه‌داری وابسته حاکم در ایران"، ایده ای که در دوران کوتاه سیاست لیبرالی و "صلحتم‌جسوی" بورژوازی پس از قیام خود را در استنتاجات و سببها "کونیسمیتی" آشکار می‌ساخت، اکنون به یک استنتاج باکونیستی دست می‌زند، قیام علیه ارتجاع، برانداختن ارتجاع، بدون آنکه هیچ گونه تعمیری از درجه رند مبارزه طبقاتی پرولتاریا، شکل طبقاتی او، و درجه گرد آمدن نیروهای زحمتکش غیر پرولتر به زیر پرچم کمونیستی پرولتاریا و مطالبات ارائه شده از طرف او در میان باشد، برانداختن ارتجاع به اسید "حکومت زحمتکش" با فروزندی و درخشندگی سرمایه‌داری "ملی"، "دموکرات"، "صلحتم‌آمیز" و "عادل" ایران.

و این استنتاج را پیکار دقیقاً از "موقع مستقل کارگران، دهقانان و سایر زحمتکش"، یعنی از "موقع تولیده کننده خرده‌پا انجام می‌دهد. زیرا همانگونه که خود پیکار می‌گوید "اگر کارگران از موضع خود به جنگ وارد شوند [پیکار می‌خواهد بگوید] اگر کارگران از موضع خود جنگ داخلی را آغاز کنند"، این معنای دیگری ندارد جز قیام علیه بورژوازی، و چنین قیامی علیه بورژوازی، ادامه مبارزه سیاسی و کمونیستی پرولتاریا و آنچنانسان مرحله‌ای از مبارزه طبقاتی پرولتاریا است که (۱) پرولتاریا به شکل طبقاتی خود، حزب کمونیست دست یافته و قتریبتر و کارگران که به زیر پرچم کمونیستی مشکل‌نדה اندازیدنی‌مانی و ستم‌بین شده‌های کارگری برافروخته، (۲) در میان توده‌های کارگر، گرایش و روحیه عمومی به پشتیبانی از قاطع‌ترین و مشهورانه‌ترین اقدامات علیه بورژوازی آغاز شده و این روحیات رو به اوج است، (۳) نیروهای دشمن خود را در یک مبارزه بیرون از محیط قدرتشان بعد کافی ناتوان ساخته‌اند، (۴) نیروهای خرده‌بورژوازی، از بورژوازی جدا شده، خود را به شکل متقابل از بورژوازی رسوا ساخته و در محیط خرده-بورژوازی پشتیبانی از مطالبات پرولتری، و لذا پذیرش هم‌مونی پرولتاریا قوت یافته است. (۵) و از نظر تکنیکی پرولتاریا در آنچنان درجه‌ای از تدارک و آمادگی قرار دارد که بتواند شپاخ خویش را بدون مکتد بدون عصب نشینی و دفاع به پیش برد، زیرا دفاع مسیری قیام است، این بدان معنی نیست که قیام الزاماً از نظر معنی تنها می‌تواند به مثابه حاصل یونانه، تاکتیک و مبارزه آگاهانه پرولتاریا صورت پذیرد، و با تنها در این صورت است که پرولتاریا در آن شرکت می‌کند. قیام بهمن نمونه قیامی بود که هیچک از پیش‌شرط‌های فوق (صرفاً از نکته سوم) در مورد آن صدق نمی‌کرد و با این حال کمونیست‌ها خواهان شرکت هرچه وسیع‌تر پرولتاریا در آن بودند. اما هر قیامی که اینچنین در فقدان پیش‌شرط‌های یاد شده آغاز گردد، ادامه مبارزه کمونیستی پرولتاریا، و مرحله‌ای از مبارزه طبقاتی او علیه بورژوازی به حساب نمی‌آید، بلکه در حکم تحولی سیاسی است که می‌باید به مثابه شرایط مبارزه در نظر گرفته شده و شرکت و یا عدم شرکت در آن از نقطه

نظر منافع پرولتاریا ارزیابی گردد.

کسانی که با "مشی چریکی" در شکل مرزبندی کرده‌اند بدون آنکه توانسته باشند از بنیاد شوربیک آن جدا گردند، نمی‌توانند با هر بادی که در اثر تغییر شکل سیاست‌های بورژوازی به اشکال فئری بلند می‌تود به نقض این بدیهیات در مبارزه مسلحانه پرولتاریا اشتیاق داشته باشند. پیکار که همپسان از موضع تولید کننده خرده‌پا حرکت می‌کند قیام در نظرش: (۱) ادامه مبارزه زحمتکش با "کارگران، دهقانان و سایر زحمتکش" از موضع مستقل علیه ارتجاع است؛ (۲) کانسسی است که زحمتکش به کرد "یکی از انقلابی‌ترین و پیگیرترین سازمان‌ها" جمع شوند؛ (۳) زحمتکش نسبت به ارتجاع خشم زده‌ای شده باشند و تمایل برای بدست گرفتن اسلحه در آنان برانگیخته شده باشد؛ (۴) قیام می‌تواند منطقه‌ای باشد؛ و این نکته چهارم حاکی از آنست که پیکار هنوز از تز "نیمه مستعمره، نیمه فئودال" دل‌کننده و بساور ندارد که ایران سرمایه‌داری شده و در کشور سرمایه‌داری موقعیت انقلابی نمی‌تواند منطقه‌ای باشد. زیرا بحسبان انقلابی در کشور سرمایه‌داری اولاً بر پایه یک بحران اقتصادی تکل می‌گیرد که بهیچوجه جنبه منطقه‌ای - آنچنان که در جامعه نیمه فئودال بر پایه فعلی و فاکتورهای از این دست پیش می‌آید - نداشته و سراسری است. ثانیاً این بحران حکومتی خود را آشکار می‌سازد که این یکم کاملاً جنبه سراسری دارد، و ثالثاً جنبش کارگری به حرکت می‌آید که این نیز جنبشی سراسری است.

پیکار بسیار مایل است که در مورد بروز منطقه‌ای موقعیت انقلابی به کردستان استناد ورزد، اما اینجا هم همان گناه هام کردن بخیده‌های خاص را مرتکب می‌شود. زیرا جنبش کنونی خلق کرد ادامه انقلاب دموکراتیک ایران در این منطقه از کشور است. ثانیاً این جنبش از لحاظ شکل سیاسی است، و بالآخره اینکه زحمتکش کرد در سالهای ۲۷-۲۹ نیز آمادگی در دست گرفتن سلاح را از خود نشان داده‌اند!

۱۷. توان ناگزیر پیکار بین آنتارلیسم و باسلیسم

پیش از این گفتیم که آنتارلیسم عبارتست از انتقاص برای عمل بزرگ‌نظام و طفره از وظایف سیاسی روز و لحظه حاضر و بدین ترتیب به تسلیم کشاندن پرولتاریا در برابر بورژوازی و تبدیل پرولتاریا به پایه‌ای ساکن برای سیاست‌ها و تحولات دینی بورژوازی. پیکار که در تاریخ ۵۹/۷/۲ (خدمه شماره ۷۳) فرمان تاکتیکی "در جایی که توده‌ها آماده‌اند، قیام و مبارزه مسلحانه توده‌ای و در مناطق دیگر تدارک آن مطرح است" را صادر کرده است پس از رجوع به مرجع تاکتیکی خود، یعنی "توده‌ها"، توده‌های بی‌شکلی از آدمیان گسسته منافع تاریخی طبقاتی معینی که در زمان و مکان جاری باشد، به جز آرزوی رها بی‌ابوغ "ارتجاع" و "سحق" آنها را تعریف نمی‌کند، می‌نویسد:

"ظری که می‌تواند ما را تهدید کند همین باسلیسم است. اگر ما بگوئیم که این جنگ، جنگی است میان دو ارتجاع و فقط به دادن اعلامیه‌های برطوطلسراق علیه آن اکتفا کنیم واضح است که در عمل باسلیسم باسلیسم افتاده و به نوعی دیگر در خدمت بورژوازی خودی قرار گرفته‌ایم، توده‌ها را نمی‌توان از خارج تبلیغ کرد، باید در میان آنها بود زیرا توده‌ها سه ما شده روشنفکران از درون کتاب، بلکه در تجربه معینی خود آموزش می‌بینند. در هنگام جنگ وقتی گسسته توده‌ها در زیر بمباران قرار دارند یا مورد حمله دشمن قرار گرفته و تیرخانه قتل عام می‌شوند نمی‌توان در خانه نشست و دست به تبلیغات فد جنگ زد. باید در شام مرده‌ها در کنار توده‌ها بود و در عمل به آنها نشان داد که این جنگ بهیچوجه و ارتجاعی

است. (شعبه بهکار ۷۵)

بهکار در اینجا یک امر طبقاتی را مفسر جوبانسه با یک مسئله تشکیلاتی غلط میکند. یک تشکیلات میتواند کاملا فعال باشد، همچنان که بهکار با انبوه قابل تمسین اعلامیه‌ها، تراکت‌ها، نشریه‌ها، ضمیمه‌ها و خبرنامه‌ها بش فعال است. و در همین حال فعالانه طبقه را به تسلیم و باسقیم بکشاند، آنچنان که سازمان بهکار با تبلیغات وسیع عمل میکند. بهکار چندین و چند وظیفه برای خود و هوادارانش برمی‌شمارد، آنان را تشویق میکند که با توده‌ها حتی به جبهه هم بروند، زیرا "توده‌ها از تجربه عینی می‌روند". و برای توجیه خود به تاریخ و شرکت بلشویکیا در نیمه زانویه متوسل می‌شود: "آری رفقا، ما نیز علمیم اینکه همه توده‌ها می‌گویند که این جنگ جنگی ارتجاعی است... ولی چون توده‌ها در این جنگ شرکت می‌کنند به آموزش آنها در کنار رفان خواهیم بود چه در زیر بهماران، چه در سنگر جبهه، چه در بناگاه... چه به صورت پزشک، چه به عنوان سرباز... اما اگر ما در نیمه زانویه شرکت می‌کنیم خود مبلغ نیم زانویه نیستیم". حال فرض کنید که یک هوادار بهکار در مقام رئیس یک سازمان رژیم اسلامی درسنگر و در کنار یک کارگر حضور یافته است. "تجربه عینی" که عبارت از یک عدد کتوله خمپاره باشد مثلا دست کارگر را از تن جدا می‌کند و کارگر با فریاد از معلم خود، هوادار بهکار می‌پرسد: آقای کمونیست! تکلیف ما کارگران در این جنگ کمونیستی چیست؟ هوادار بهکار پاسخ می‌گوید: "کارگر-ان نباید در جنگی که جز برادرگش و فلاکت وسیع روزی طبقه کارگر و محنتگان دکتور ایران و عراق و در مقابل، رسیدن سرد"

ما به داران به اهداف مدخلی خودشان تشبیه ای ندارد شرکت کنند!" (بهکار ۷۶). پاسخ به سؤال وظیفه کارگران در فعال جنگ کمونیستی چیست؟ از طرفی توسل به تاریخ نیز نجات بخش بهکار نیست زیرا مستقیماً علیه او حکم می‌کند. "نیم زانویه" می‌رود کارگران روسیه بود، اگرچه شکل عقب مانده این مبارزه. و سابقه جنگ کمونیستی با "نیم زانویه" تنها تقدیس این جنگ است که به بهکار اجازه دهد در مقام سرباز و در سنگر بورژوازی خودی بچنگد، با این نیت غیر که "بیهودگی" و "ارتجاعی" بودن جنگ را برای توده‌ها عیان ساخته و آنان را از این جنگ بیهوده و ارتجاعی برحذر دارد. همچنین بهکار به حجاز بودن "تکلیف تاریخی" و "نیایدی" مخالف جوبان آب متوسل می‌گردد. اما فراموش می‌کند که هر تاختیک همین ناظر بر هدف همین است و اگر تاختیک به هدف خود برسد بیروز ندهد و اگر به این هدف دست نیابد شکست خورده است. کسی که تاختیک را با این قصد انجام می‌دهد که به هدف تشریف شده برای آن برسد، تنها ادای هفت را در می‌آورد که از پیش به استقبال شکست می‌روند و بیهودگی مبارزه را اثبات کرده باشد.

پاسخ به بهکار نه در فعال نبودن تشکیلات بهکار بر سر عیان ساختن "بیهودگی" و ارتجاعی بودن جنگ، بلکه در کوشش کاملا فعالانه او برای تعطیل کردن مبارزه طبقاتی، فلسفه از وظایف سیاسی روز برای آموزش و تشویق بهولتاریا. در فعال سیاست‌های بورژوازی، در کوشش برای به تسلیم کشاندن بهولتاریا در مقابل بورژوازی به انتظار عمل بزرگ نیام و آن روز فرحش غیبت توده‌ها است. معنی طبقاتی این سیاست سلیم نیز چیزی نیست جز عدستگاری در استان بورژوازی

پیرامون بیانیه "تهاجم رژیم عراق و وظایف ما"

می‌باید حتی اگر با تاخیر، بازگردیم و برای رفع این نواقص و اشکالات بکوشیم. در نوشته حاضر کوشیده‌ایم تا رتوبس مباحثی را که بیانیه "تهاجم عراق و..." بر آن متکی است، با توضیحات بیشتری روشن سازیم.

* * *

موقع اساسی که ملامت قبایل جنگ دو رژیم ایران و عراق طرح کرده‌یم، موضع "دفاع از انقلاب در مقابل حاکمان پادشاهی" است. این موضع بر چه اصولی مبتنی است؟

برای درک این مسئله باید از ضرورت و ماهیت جنگ ایران و عراق آغاز کرد. نقطه عزیمت ما در ارزیابی ضرورت و ماهیت جنگ ایران و عراق نه سیاست خارجی بورژوازی ایران و عراق، نه رقابت‌های دیرینه ایران بر سر خط العربیه و جزایر مدیانه و یا بر سر کب هژمونی در ظمیج فارس و غیره، بلکه سیاست تولیدی در منطقه، تحولات کنکرت در این مناسبات در چند ساله اخیر، و بالاخره آن سیاسی است که سرمایه اشعاری به رهبری امپریالیسم آمریکا در این منطقه دنبال می‌کند. به عبارت دیگر، ما هم جنگ را ادامه سیاست به طرق قهری می‌دانیم، اما در همین آن سیاسی که این جنگ ادامه قهری آن است بمرغ مناسبات کار و سرمایه در منطقه و تحولات کنکرت این مناسبات سرمایه اشعاری و امپریالیسم آمریکا در قبال اوضاع احوال حاکم بر این مناسبات در مرحله کمونیستی می‌رویم. به اعتقاد ما، کسانی که (چون سازمان بهکار) از مفهوم "جنگ"

بیانیه (و یا به عبارت دقیق تر، پلانفرم) "تهاجم رژیم عراق و وظایف ما" که در تاریخ دوم مهرماه، دو روز پس از بمباران شهرهای مرکزی ایران توسط نیروی هوایی عراق منتشر شد، حاوی مواضع پایه‌ای در قبال جنگی بود که اکنون قریب یکماه است تمامی مسائل سیاسی جامعه را تحت الشعاع خود قرار داده است. ما در آن بیانیه کوشیدیم تا بیسسه خلاصه ترین و روشن ترین وجه مواضع خود را بیان کرده و وظایف خود و جنبش کمونیستی را در رتوبس آن تعریف نمائیم. اما مناسباته بدلائیل مختلف و از جمله (۱) غیر متغیره بودن بروز مسئله در این نکل خاص برای جنبش کمونیستی بطور اهم و گروه ما بطور خاص، و از اینرو، فقدان آمادگی ذهنی لازم در گروه برای حرکت سریع در جهت سازماندهی وظایف جنبش (۲) کوتاهی قابل انتقاد گروه در توضیح و تشریح مبانی بیانیه جنگ و وظایف تعریف شده در آن به نحوی که بتوانند از یکسورفتن مارا در امر تبلیغ و ترویج باری دهد، و از بسوی دیگر، مزیندی روشنی را با دیگر مواضع طرح شده در جنبش کمونیستی، که این مواضع نیز ابهامات (و به علاوه نوسانات) خود را هارا برده‌اند، ممکن نماید؛ و بدلائیل دیگر، نتوانستیم به وظایف عملی که در بیانیه خود طرح کرده بودیم، حتی در حد توان و امکانات موجود خود، فعالانه برخورد کنیم. اعلامیه‌هایی متعدد نوشته شد، اما بدلائیل مختلف و عمدتاً... دلائیل نفسی و انحراف در فرمولبندی مطالب و به چه چهره است: فقدان ها، به مرحله انتشار نرسید. حال، با تلاش در جهت جمع بندی نواقص، اشکالات و انتقادات وارد به کارشود.

متن کامل این بیانیه در انتهای همین مقاله درج شده است.

ادامه سیاست است * این را می‌پندند که ضرورت جنگ را باید در سیاست‌های بورژوازی ایران و عراق جستجو کرد. مفهوم سیاست راه دیپلماتی و تبلیغاتی گامش می‌دهد. جنگ از نظر ما، ادامه سیاست سرمایه انحصاری در قبال اوضاع و شرایطی است که انقلاب ایران، و تداوم این انقلاب، موجد آن بوده است، و این سیاست بنیادی سرمایه انحصاری است که زمینه لازم را فراهم می‌آورد تا بقایت دیرینه بورژوازی ایران و عراق بتواند مفهومی غلطی یافته و در این مقطع معین، و در این تکل معین، به واقعیتی بالفعل بدل شود. اگر بپذیریم که طبقات سیاست رازی خود ایجاد نمی‌کنند، بلکه در رابطه با نیازها و فروریت بنیادی اقتصادی ناگزیر به اتخاذ آن می‌گردند؛ اگر بپذیریم که اقتصاد و مسائل اقتصادی در منطقه در بنیادی ترین سطح به محور رابطه کار و سرمایه و مناسبات متقابل طبقات متخاصم اصلی انکشاف می‌یابند، در این صورت می‌توانیم طبقات متخاصم در سرمایه انحصاری و در منطقه‌ای آشکارا تحت سلطه سرمایه انحصاری، ناپروختاریا و بورژوازی انحصاری (به مثابه رهبر کل بورژوازی رازی) هستند؛ آنگاه روشن می‌شود که چرا اولین تبلیغی که سه ساله سیاست در آن برای ما طرح می‌گردد این است که سیاست این طبقات اصلی را در قبال یکدیگر در این مقطع تاریخی معین بررسی کنیم. به عبارت دیگر، بدون آنکه نیازهای عمومی طبقات سرمایه و سایر ملوک و اشراف در حوزه خلیج فارس بررسی کنیم، و بر این مبنا، ابتدا سیاست بورژوازی انحصاری را مورد مطالعه قرار دهیم، نمی‌توانیم ابتدا به ساکن از سیاست بورژوازی عراق و بورژوازی ایران سخن بگوییم. چرا که این دو بورژوازی در شرایطی انباشت می‌کنند و زیست و موجودیت اقتصادی خویش را باز تولید می‌نمایند که چندی چون آن در اساس بر حسب نیازها و فروریات حرکت سرمایه انحصاری تعیین می‌گردد. پس ابتدا باید بدانیم سیاست سرمایه انحصاری و امپریالیسم در منطقه چیست تا سپس به سیاست بورژوازی ایران و عراق برسیم.

ممکن است کسی اینرا از ما بپرسد و بگوید: بسیار خوب، از سیاست منطقه امپریالیسم آغاز می‌کنیم. اما چرا بررسی این سیاست چنین‌که منی راه انقلاب ایران تعیین می‌دهد تا بدان حد که جنگ ایران و عراق را ادامه شهرآزمی آن در قبال انقلاب ایران ارزیابی می‌کنید؟

پاسخ ما به این سوال روشن است. منطقه خلیج فارس تا قبل از انقلاب ایران بهشت آرامش و ثبات برای سرمایه‌داران بود. این منطقه جزو شخصی را در تقسیم امپریالیستی جهان تشکیل می‌دهد که سلطه امپریالیسم آمریکا بر آن (از نظر اقتصاد و سیاسی) از جانب دیگر رقبا گاملا پذیرفته شده است. در این مقطع تاریخی معین، مساله تقسیم مجدد منطقه خلیج فارس به معنای واقعی کلمه مطرح نیست و دیگر قدرت‌ها و دولت امپریالیست، نخواهند توانست طلب در سطح جهانی در شرایط فعلی به گسترش تدریجی نفوذ خود در منطقه و تلاش در تخصیص سهم بیشتری در اقتصاد سیاست منطقه بفرود زیر چتر امپریالیسم امپریالیسم آمریکا، انکشاف کرده‌اند. امپریالیسم آمریکا و انحصارات تحت حمایت او در منطقه بی شک یک سوی هر معادله سیاسی در این حوزه شخص می‌باشند. پایگاه اصلی امپریالیسم در منطقه خلیج فارس را تا سرنگونی رژیم سادک شاه، ایران و بورژوازی ایران تشکیل می‌دهد است، و این نه یک انحصار است، اختیاری سرمایه انحصاری، بلکه حامل شرایط اقتصادی سیاسی و تاریخی معینی است. وسعت ایران، وسعت جمعیت و حجم بازار داخلی (کارو کالا) آن به نسبت دیگر کشورهای خلیج، قابلیت بورژوازی ایران در ایفای نقش ژاندارم در منطقه و غیره، ایران را همچنان به مساعدترین کشور برای استقرار ارگان‌های نفوذ و سلطه امپریالیسم آمریکا در این حوزه شخص بدل می‌بازد. انقلاب ایران، و انضمام انقلابی‌چنان عظیم که سرنگونی رژیم شاه تنها جلوه کوچکی از اولین طلبه‌های مبداری پروولتاریا و خلق زحمتکش در متن آن است، نمی‌توانست و نمی‌تواند همه چیز را بجای خود باقی گذارد. ادامه انقلاب ایران ماکسیت امپری-

الیسم آمریکا بر ایران و منطقه رانه از زاویه تقسیم مجدد جهان میان امپریالیستها، بلکه از دیدگاه نفع‌هاگمبست امپریالیسم مورد ملاحظه قرار داده است. انقلاب ایران معادله قدرت را، نه میان اقشار مختلف بورژوازی، بلکه در وهله اول و در اساس میان پروولتاریا و بورژوازی انحصاری، درهم ریخته است. از سه سال پیش و تا هر زمان که امپریالیسم در شکاف بورژوازی انحصاری ایران باشد، انقلاب ایران وسیله تداوم آن منبای هر سیاست طبقاتی در ایران و منطقه است و لذا تحلیل ما نیز پایه همین را متکی کند. پس ما بر این نکته تاکید می‌کنیم که جنگ ایران و عراق ادامه شهرآزمی سیاست سرمایه انحصاری (به رهبری امپریالیسم آمریکا) در قبال انقلاب ایران و نتایج اقتصادی - طبقاتی آن است، و مساله اهداف ویژه بورژوازی ایران و عراق آنجا طرح می‌شود که بخواهیم تطابق این اهداف را با سیاست سرمایه انحصاری و لاجرم مسیر تبدیل این دو بورژوازی به حامین پیشرو سیاست امپریالیستی را بشکافیم. از این رو برای بحث حاضر، پیش از هر چیز باید روش سیاست امپریالیسم در قبال انقلاب ایران و تحولات ناشی از آن را با دآوری کنیم:

اساس سیاست امپریالیسم در این مقطع معین، همانند آنکه گفتیم نه تقسیم مجدد منطقه، بلکه اعاده اوضاع قبل از انقلاب و آغاز دوره جدیدی از انباشت سرمایه بر متن تکلیف قطعی انقلاب کارگران و زحمتکشان ایران است (رجوع کنید به ضمیمه "موروشای فلاکت" و دیگر متون گروه). اعاده اوضاع سابق از نقطه نظر سیاسی مستلزم آنست که دوتحول اساسی در مناسبات جاری میان طبقات در ایران صورت پذیرد: ۱) سرکوب قطعی پروولتاریای انقلابی و بازگرداندن او به شرایط انقیاد کاملی که در دوران پیش از انقلاب وجود داشت و ۲) احمیالی رهبری بورژوازی انحصاری در صفوف بورژوازی ایران. در خصوص این دو مولفه سیاست امپریالیسم و پیوند ناگسرتن آن دو در تئوری و عمل پیش از این بحث‌هایی داشته‌ایم (بخصوص رجوع کنید به بحث "دو جناح در ضد انقلاب بورژوازی - امپریالیستی"). در اینکه تحول اول از همان ابتدا ضرورت اتخاذ سیاست قهرآمیز برای بورژوازی در بر دار شدیدی نیست. این مساله را از همان پیش از قیام، ما توجه به ارزیابی خود از خصوصیات اساسی مناسبات سرمایه‌داری در ایران به مثابه کثوری تحت سلطه امپریالیسم بگرا تاکید نموده‌ایم. اکنون، و دو سال پس از قیام، مسیر تحولات سیاسی و عملگر در رژیم ضد انقلابی جمهوری اسلامی به مثابه عامل اجرائی این قهر، هیچ‌گونه شک و شبهه‌ای در این زمینه باقی نگذاشته است. اما تحول دوم، یعنی بازآوردن امپریالیسم به امیای رهبری سرمایه انحصاری و به خاک نشستن نمایندگان سیاسی مستقیم بورژوازی انحصاری از نظر تحلیلی الزامی نیست. بایست از همان ابتدایه قابل قهر متناج باشد. اما از نظر عملی، آشکار شدن عجز رژیم جمهوری اسلامی در سرکوب انقلاب عمده‌ترین ماملی بود که قابله قهر برای تسریع و تسهیل پروسه جایگزینی این رژیم با نمایندگان مستقیم بورژوازی انحصاری ضروری می‌بافت. ارج گرفتن بحران اقتصادی - سیاسی، جنایات وسیع رژیم تحت نام انقلاب، جدا شدن روزافزون نوده ها از این رژیم و سوق داده شدن کارگران و زحمتکشان به ورطه باسیلیسم بواسطه ظهور لیبرالیسم (چه بطور مستقیم و چه از طریق رسوخ آن در جنبش‌ها) به مثابه تنها "نقد" اوضاع سیاسی جاری، همه و همه زمینه‌های تبدیل اپوزیسیون امپریالیستی را (که به ضد انقلاب مطلوب منجر نمی‌گردد) به آنترناتیو ملوس و متخل حکومتی فراهم می‌بافت؛ آنچنانکه در آخرین روزهای قبل از بروز گسترده جنگ ایران و عراق حرکت امپریالیسم در جهت انتقال قهرآمیز قدرت به این اپوزیسیون دورنمایی چندان نا محتمل نمی‌نمود.

بهر رو آنچه برای ما عاشر اهمیت است اینست که اعمال قهر از دوسو، چه در قبال پروولتاریای انقلابی و توده‌های زحمتکش و چه در برخورد با حکومت "میکاپیت بورژوازی" قدم

به قدم به مشابه ادامه منطقی سیاست امپریالیسم برای اعاده اوضاع پیش از انقلاب ملاحظه می‌گردد. سرکوب انقلاب و جنگ داخلی حکومت اینک بیش از پیش شواهدی از "فاجع" (فاجع از مجموعه شهرهای سیاسی فعال در درون کشور) را برای امپریالیسم امری مناسب و مطلوب می‌ساخت، و جنگ ایران و عراق در ادامه چنین برخوردی به حکومت و همچنین به انقلاب و بزمینه شهیدان فعالیت، بختیارها، پانزیریا نهادها و وسیله‌ها... و کوه‌های ناشیانه سلطنت طلبان خجول، به وقوع پیوست.

از این رو، ما در بیانیه "تهاجم..." (پنجاه) مستشرقی عملی سیاست رژیم بعثت عراق را، مرفیظ از مطلوبیت‌های جنگ برای بورژوازی عراق، تسهیل و تسریع دوتحول یاد شده، یعنی سرکوب انقلاب ایران و در همان حال بازگشت نمایندگان سرمایه انحصاری به قدرت، ارزیابی نمودیم. در نظر داشتیم این شیوه مؤلف از نظر مائو لازم اتخاذ تاکتیک مستقل پرولتری در قبال جنگ ایران و عراق است. در نظر داریم پیشنهادی خود در مقابل بله با کودتا نیز، ما با نظر داشتیم به این دو مؤلفه اساسی بود که روشی تاکتیک صحیح پرولتری را در قبال تسلسولات ناگزیر در درون طوف بورژوازی تعریف کرده بودیم.

اما، ما در سندهای بعدی بیانیه "تهاجم..." (۴۳) با یادآوری نقش فدائیان انقلابی رژیم جمهوری اسلامی، متغیای این نکته تاکید کردیم که منظور ما از "دفاع از انقلاب" صرفا دفاع از آن در مقابل عراق و با "تهاجم عراق" نیست. ما کلیت جنگ و عوارض و عواقب ناشی از آن را تهاجمی به انقلاب و ستاوردهای آن دانستیم و از این رو، بویژه به اقدامات ضد دموکراتیک و سرکوبگرانه رژیم جمهوری اسلامی تحت لوای جنگ برخورد نمودیم. منظور ما "دفاع از انقلاب" به معنای واقعی آن در مقابل جنگ سرمایه داران است، جنگی که "فرسایشی" خود در خدمت سرکوب و سمانت از بسط دامنه انقلاب ایران قرار دارد. پیش از این شاهد بوده‌ایم که رژیم جمهوری اسلامی چگونه از هر مصالحه سیاسی، و بخصوصی مسائلی که موجودیت او را توسط رقبایش بطور می‌افکند، در خدمت تبلیغات و اقدامات ضد کمونیستی و سرکوب جنبش کارگری و انقلابی استفاده می‌کند. آنچه ما در بیانیه "تهاجم..." در باره حرکت رژیم گفتیم، امروز دیگر به کرات و درجری به اکثر مردم اتفاق افتاده و همه شاهد و ناظر آنند که چگونه عملا شرایط حکومت نظامی بر کشور (لااقل بطور غیررسمی و بر حسب فتواها و بخشنامه‌های دولتی) حکمفرمایی می‌کند. دفاع از انقلاب، در برابر تهاجم مجدد و سازماندهی رژیم جمهوری اسلامی به دستاوردهای انقلاب با هر بهانه و در هر موقعیتی و از جمله تحت لوای جنگ، ادامه سیاست پرولتاریا در دوره پس از قیام است. آنچه در شرایط حاضر تعیین کننده می‌گردد، مدت مسالده آن اشکال ویژه‌ای است که رژیم در این شرایط جدید برای سرکوب انقلاب و بازپس گرفتن دستاوردهای آن بکار می‌بندد و تاکتیک‌های ممکن ما نیز می‌باید چگونگی دفاع از این دستاوردها و بسط آنها را در این شرایط مشخص تعیین کند.

اما دفاع از انقلاب در مقابل عراق و در مناطق اشغالی پرولتاریا را ناگزیر به اشکال مبارزاتی دوران قیام سوق می‌دهد. هیچ شبهه‌ای در این نیست که فرماندهان ارتش اشغالگر مزدور عراق، تفاوتی با فرماندهان نظامی رژیم شاه، اوبسی و آزاری و... ندارند و نخواهند داشت. اینها انقلاب دقیقا به شیوه‌هایی مورد تهاجم قرار می‌گیرند که رژیم شاه طرح و اتخاذ می‌کرد، و پرولتاریا نیز می‌توانند و باید با توجه به شرایط ذهنی توده‌ها در مناطق اشغالی اشکال مختلف مقاومت قهر آمیز را در قبال تهاجم عراق تبلیغ و سازماندهی نماید. این هر دو شکل مقاومت (مقاومت در مناطق تحت کنترل رژیم جمهوری اسلامی و در مناطق اشغالی توسط ارتش عراق) تنها به مشابه اشکال مختلف جنبش تاکتیک واحد پرولتاریا، یعنی جنبش تاکتیک دفاع از انقلاب است که معنای

واقعی خود را باز می‌یابند. دفاع از انقلاب در مقابل جنگ یک تاکتیک واحد است که می‌باید در شرایط مختلف در آزمون‌های متفاوتی شکل گرفته و اتخاذ شود. این جنبش تاکتیک در اصل عمدتاً دفاعی سیاسی را در دستور پرولتاریا انقلابی و کمونیست‌ها قرار می‌دهد، دفاعی که هدف آن حفظ و بسط شرایط اقتصادی و سیاسی مناسب برای گسترش فعالیت آگاهانه و سازماندهی کمونیستی در میان اقشار وسیع پرولتاریا و همچنین جلب توده‌های رزمنه‌ها به پذیرش رهبری طبقه کارگر و آساده ساختن شرایط عینی و ذهنی لازم برای آغاز اتخاذ سیاست تصریحی با هدف تسخیر قدرت سیاسی است.

واقع است که این جنبش تاکتیک مرحله‌ای (پس از قیام تاکنون) از تحلیل جنگ ایران عراق نمی‌تواند استنتاج گردد. "دفاع طلبی" را (اگر این "دفاع طلبی" است) ضرورت ندارد شرایط ذهنی و عینی جنبش کارگری (و به این اعتبار جنبش سوسیالیست) برای قیام، شرایطی که هنوز متحقق نگشته‌اند، ولی واقعیت است که این شرایط را صرفا با حفظ و بسط دستاوردهای انقلاب، یعنی از طریق اتخاذ سیاست "دفاع از انقلاب" می‌توان ایجاد کرد. در دستور جنبش کمونیستی و پرولتاریا انقلابی قرار می‌دهد. جنگ ایران و عراق جنبش تاکتیک پرولتاریا را تعیین کرده است، بلکه صرفا شرایط جدید را ایجاد کرده است که اشکال تاکتیک‌های ممکن را برای دنبال کردن این جنبش تاکتیکسی الزامی سازد. به عبارت دیگر، سؤال این نیست که آیا باید در مقابل جنگ از انقلاب دفاع کرد یا خیر، بلکه اینست که در شرایط جدید ناشی از جنگ ایران و عراق چگونه باید از انقلاب دفاع کرد. بهیچ وجهی نیست که اگر تاکتیک دفاع از انقلاب بطور کلی بدانیم، آنگاه به هیچوجه منطقی برای ظهور این توهم (و یا اتهام) که این تاکتیک در خدمت دفاع از رژیم جمهوری اسلامی قرار می‌گیرد، نگشوده‌ایم. دفاع از انقلاب به همان اندازه درستی و عمل‌شده و با دفاع از رژیم جمهوری اسلامی متفاوت و متناقض است که انقلاب از رژیم جمهوری اسلامی، از نقطه نظر پرولتاریا، دفاع از انقلاب مستلزم مقابله با تحقق میان دو تحول بنیادینی است که امپریالیسم برای اعاده اوضاع پیش از انقلاب بدان نیاز دارد. پرولتاریا می‌باید اولاً هجوم بورژوازی را در اشکال مختلف و به رهبری نیروهای سیاسی مختلف درون مرزی و بیرون مرزی او، دفع نماید؛ و ثانیاً فرجام یافتن چرخه وحدت طوف بورژوازی را حول تنها پرچم ممکن - پرچم سرمایه انحصاری - مانع گردد. فراموش کردن هر یک از این دو تحول ناگزیر انحراف تاکتیک تعیین کننده‌ای را باعث می‌گردد. بیانیه "تهاجم..."، پیش از آنکه امکان ارزیابی عملکرد جنبش کمونیستی موجود باشد، این انحرافات را در سه وجه کلی ذکر کرده و با آن مرز بندی نموده است. امروز مشخصا انحرافات جنبش به صورت "سویال پوینسیسم" و "انارکو-پاسیفیسم" تکرار شده است. اولی که نقش رژیم جمهوری اسلامی را در سرکوب انقلاب (تحول اول) نادیده می‌گیرد و یکسره به سمانت از پیروزی جایگزینی این رژیم توسط اپوزیسیون امپریالیستی برمی‌خورد. نه از انقلاب، بلکه در عمل از تسخیر رژیم فدائیان انقلابی دفاع می‌کند و پرولتاریا را به سرباز آن جنگی بدل می‌سازد که پیروزی در آن جز به معنای تسلط کامل دشمن موجودش بر او نمی‌تواند باشد. دومی، آنارکو پاسیفیستها، چنان انقلاب را درده‌ها با رژیم جمهوری اسلامی خلاص می‌کنند که آن نیروی بالقوه خطرناکتر، یعنی اپوزیسیون امپریالیستی را نمی‌توانند ببینند و با اشکال تاکتیک با درهای "قیام، هر چه با اداها" زمینه را برای صعود این نمایندگان مستقیم انحصارات امپریالیستی به قدرت فراهم می‌سازند. تنها تاکتیک "دفاع از انقلاب در مقابل جنگ سرمایه

۱- بهیچ وجهی نیست که این جنبش تاکتیک در مقابل جنگ ایران و عراق از انقلاب در کردستان و در جاهای دیگر جنبش انقلابی خلق کرد. در شرایط جنگ حاضر نیز همچنان می‌باید در شکل دفاع مسلحانه در برابر بورژوازی رژیم جمهوری اسلامی دنبال گردد.



داران " می‌تواند بیانگر موقع واقعا مستقل پرولتری باشد؛ موفقی که پرولتاریا را به حفظ وسط چنان شرایطی فراهم می‌خواند که تنها در پرتو آن می‌تواند ملزومات عینی و ذهنی یک فیسام جزورمند برای تصرف قدرت سیاسی را فراهم نماید. حال آنکه سوسیال - دموکراسی، پرولتاریا را به دست کشیدن از مبارزه برای قدرت سیاسی دعوت می‌کند و آنرا کو - پاسیفیسم اورا به قیاسی بی شکل، بی برنامه، بی شمار، بی تشکیلات و ناگزیر زودرس و متعق نا پذیر فرا می‌خواند. مبارزه با این دو شکل اساسی انحرافات، یعنی سوسیال دموکراسی و آنرا کو - پاسیفیسم، در شرایط حاضر عرصه‌های مشخص مبارزه ایدئولوژیک برای طسرد اپورتونیسیم را تشکیل می‌دهد.

وبالآخر، به بیانیه "تجاجم ... فهرستی از وظایف و تهبیهی و تشکیلاتی کمونیستها بست می‌دهد، که با توجه به آئینه که فوطایه آن اشاره کردیم و همچنین دیگر مقالات اینس تشریه و احتمالات آن است. اینها هم درباره آن باقی نخواهد ماند. تنها لازم است یک نکته را درباره بند "الف" وظایف، ذکر کنیم. افشاکری از جنگ امروز معدتا از موفقی اومانیستی و پاسیفیستی مورت می‌گیرد (مثلا افشاکریهای سازمان بیکبار نمونه بارز اینگونه افشاکری اومانیستی است). اما وقتسی ما از افشاکر ماهیت بورژواشی جنگ و اهداف فدا نقلابی آن سخن می‌گوییم. اساساً افشاکر وجه سیاسی - طبقاتی جنگ را مدنظر داریم و نه جنبه‌های مغرب، خانمان برانداز و خونبار آنسرا. البته این امر مدین معنی نیست که تهبیهی نیاید بر مشقات ناشی از جنگ تکب کند؛ بلکه منظور آنست که این مشقات نباید از دیدگاهی اومانیستی به "تقد" کشیده شوند. برخسورد اومانیستی به فجاجب جنگ؛ سخن گفتن از تکه تکه شدن بدن انسانها، سوختن خانهها، زیر آوارماندن کودکان و غیره، در حکم ترسانیدن پرولتاریا از مبارزه قهر آمیز، به انفعال و سکوت گفایدن او، و در یک کلام بازگرداندن شرایط روحی او به شرایط پیش از انقلاب است. ما بیده این نکته توجه کنیم که شوب و خمیاره و بمباران در جنگ عادلانه نیروست. و احتمالا با توجه به تأثیر آوری بارز ضلعیاتی طرفین در چنین جنگی خرابی و ویرانی و گشت و گشتا بسیار بیشتر هم خواهد بود. انقلاب ایران بخوبی نشان داد که پرولتاریا و توده‌های انقلابی مشقت بارترین شرایط را نیز در راه هدف برحق و انقلابی خویش بر خود هموار می‌کنند. مشقات و فجاجب جنگ می‌باید مینمای تبلیغ کمونیستی برای احیای آن روحیه انقلابی در توده‌ها که آنان را به وسیلهترین فداکاریها، چاشنا زبها و ایستکارات انقلابی بی در قیام بهمن گشاند، قرار گیرد. جنگ سرما به داران توده های بی دفاع را قربانی اهداف فدا نقلابی بورژوازی می‌زاد. ما باید از این واقعیت، نه خواص کنتر کشیدن ورزده مانسند، بلکه ضرورت داشتن هدف انقلابی و دفاع از این هدف را نتیجه بگیریم و تبلیغ کنیم. و ما از ماهیت بورژواشی و فدا نقلابی جنگ را می‌باید نه صرفا در رابطه با تفریب خانهها و از کف رفتن مال و جان، بلکه در ارتباط با از کف رفتن سنگرهائی که در راه مبارزه برای دموکراسی و سوسیالیسم بست آورده ایم افشاء سازیم

در درون مرزهای این کشور؛ ب- احیای ثبات و امنیت امپریالیستی طبق فارسی، که در اثر انقلاب ایران قربانی کاری بر آن وارد آمده، و تامین و صیانت منافع انحصارات نفتی در خلیج فارس که عملا، در جهت تکمیل حاکمیت امپریالیسم اموزیکا بر منطقه خلیج قرار می‌گیرد.

تجاجم رژیم بعث عراق به ایران که در پوشش ادعاهای ارضی مورت می‌گیرد، ادامه این سیاست بوده و بطور مشخص اهداف تاکتیکی ذیل را دنبال می‌کند:

تسهیل و تسریع تثبیت هیوستی بورژوازی انحصاری در موق بورژوازی ایران بطور اعم، و جایگزین شدن رژیم جمهوری اسلامی - که پیش از پیش طریقت های خود را در سرکوب انقلاب ایران از دست می‌دهد - با حکومتی از نمایندگان مستقیم و فعال بورژوازی انحصاری ایران و امپریالیسم امریکا (اپوزیسیون امپریالیستی بختبار، پالتریزان، مدنی، ... بطور اخص.

تجاجم رژیم بعث عراق به ایران در ادامه خود وسیع به شرایط مینوی. امکان آن را دارم که به جنگی الصاق طلبانه (در شکل تجزیه ایران، اشغال نظامی ایران، الحاق مناطقی از ایران به عراق و ...) بدل گردد. این تجاجم، در واقعیت امر در خدمت فراهم ساختن زمینها، امکانات و کمک به فدا نقلابی بورژوا - امپریالیستی در انجام بیسورش نهائی اش به انقلاب ایران قرار داشته و بدین ترتیب در ماهیت خود علیه انقلاب کارگران و زحمتکشان ایران می‌باشد.

۲) رژیم جمهوری اسلامی، از آنجا که حکومتی سرمایه داری است و بمنوان جز "فعال فدا نقلابی بورژوا - امپریالیستی در خدمت سرکوب انقلاب ایران عمل کرده و عمل می‌کند، بنا بر ماهیت خود در قبال تجاجم عراق سبب از انقلاب کارگران و زحمتکشان ایران، بلکه سبب از موجودیت خود دفاع می‌کند. این رژیم سبب می‌خواهد و سبب می‌تواند که به توده ها و تسلیح آنان اکتفا نماید و در برین جنگ با عراق و دیلوی وجود شرایط اضطراری، هجوم دشمن خارجی، ضرورت "دفاع از میهن اسلامی" و ... با اکتفا به نیروهای نظامی سازمان یافته خود خواهد کوشید:

الف - سیاست خود را مبنی بر سلب آزادیهای سیاسی و سرکوب کمونیستها و انقلابیون دیگر فعالان ترونیال نماید؛

ب - حمله به کارگران مبارز و تشکلهای منلی - سیاسی کارگری را شدت بخشیده، کارگران را برای افزایش تولید، پیش از پیش تص فشار گذارده و محیط گسار را میلخ تاریزه نماید؛

ج - شرایط و مقررات شبه حکومت نظامی را بر کشور مستقر ساخته، نیروهای نظامی را بطور فعال تسس و مستقیم تری در خدمت سرکوب اپوزیسیون انقلابی و نابودی حقوق دموکراتیک قرار دهد.

د - بر تبلیغات عوام فریبانه خود هر چه بیشتر بیافزاید و با فدا امپریالیست جلوه دادن خود جریان رویگردانی کارگران و زحمتکشان را از حکومت کند نماید؛

۴) با توجه به آنچه گفته شد:

اولا، کارگران انقلابی ایران هیچگونه خدمت و اختلاصنا - فعلی با کارگران و زحمتکشان عراق ندارند؛

ثانیا، کارگران و زحمتکشان ایران جنگ حاضر را، جنگی میان دو حکومت سرمایه داری آرزوایی می‌کنند که در برآیند خود در خدمت سرکوب، و ممانعت از بسط دامنه انقلاب ایران قرار دارد. و لذا در مقابل جنسیت

تجاجم رژیم عراق و وظایف ما

۱) تمادامات نظامی سین رژیم جمهوری اسلامی و رژیم بعثی عراق که از متنها پیش آغاز شده بود با تجاجم رژیم بعث به درون مرزهای ایران اسعاد گسترده تری یافته و به یکی از مسایل جد افواج کثونی بدل گشته است.

۲) محتوای فعلی سیاست رژیم بعث عراق، بمنوان حکومتی سرمایه داری و نماینده منافع سرمایه انحصاری، بطور کلی عبارت است از:

الف - سرپوش گذاشتن بر مشقات درونی سرمایه داری عراق و جلوگیری از بالاکرفتن ضلع های انقلاب توده ای



بر پایه داران از انقلاب و دستاوردهای آن دفاع می‌کنند.

از نقله نظر کارگران و زحمتکشان ایران، نهاجسیم عراق جلوه دیگری است از تلاشهای فد انقلاب بورژوا-امپریالیستی در تدارک و بوجوه آوردهن زمینها و شرایط بیورش نهجاشی اثر به کارگران و زحمتکشان انقلابی ایران. اینگونه نهجامت چه از جانب پالیسیها، بختها و ها، مدتی ها و... صورت گیرد، چه از جانب رژیم جمهوری اسلامی، و چه از جانب ارتش کشورهای متخلفه و با ارتش امپریالیسم آمریکا، تنها و تنها می‌توانند از طریق ایجاد جبهه انقلابی متکی بسیم کارگران و زحمتکشان مسلح و تحت رهبری کمونیستها، بگونه‌ای انقلابی پاسخ گفته شود، تلاشی در جهت سازماندهی این جبهه صرفنظر از با لامل بودن این با آن نهجامت معین هم اکنون وظیفه جنبش کمونیستی ایران است. (رهئس این موضوع را که ما در پلانترم پیشنهادی خود در مقابل با کودتا مطرح کرده ایم هنوز با ثبوت خود باقی است)

وظایفی که در رابطه با این نهجامت مشغول برعهده نیروهای کمونیست قرار می‌گیرد شرح زیر است :

۱- کمونیستهای ایران می‌بایست با گرایشات و جریاناتی که: الف- در بر خورده به جنگ کمونیستی، پرولتاریا را با دعمایت از رژیم جمهوری اسلامی و با حمایت از جناحی از آن دمیت می‌کنند،

ب- بی تفاوتی و با سلیسیم را در بر خورده با این جنگ با این بیانه که این جنگ به پرولتاریا مربوط نیست، تبلیغ می‌نمایند،

ج- صرفا مبارزه با رژیم کمونیستی را تبلیغ می‌کنند و جنگ عراق و سیاستهای را که بورسیله آن دنبال می‌شود نادیده می‌گیرند، قاطعانه مبارزه نمایند.

۲- کمونیستها می‌بایست در جهت ایجاد صف مستقل پرولتا-ریا و تشکیل جبهه انقلابی در مبارزه علیه این جنگ و اهداف آن، بوظایف تبلیغی و تشکیلاتی زیر منظور به گیر عمل کنند:

الف- افشای همه جانبه ماهیت بورژواشی جنگ و اهداف

فدا انقلابی‌ای که از طریق آن دنبال می‌شود. ب- افشای بر خورده‌های ضد دیموکراتیک رژیم خرپوشن جنگ با عراق و تهییج و سازماندهی دفاع از آزادیهای دیموکراتیک بعنوان زمینه ضروری بسیج بوده‌ای علیه کلیه نیروهای فدا انقلاب.

ج- تهییج و سازماندهی کارگران و زحمتکشان بر علیه اقدامات و کوشش‌های رژیم جهت ملیتاریزه کردن محیط کار.

د- افشای سیاستها و عملکردهای دوماج همیشه حاکمه در دنبال جنگ و تلاشهاشان در استفاده از شرایط کمونیستی برای گسب امتیازاتی از یکدیگر.

ه- افشای ماهیت ارتجاعی و سیاستهای فدا انقلابی اپوزیسیون امپریالیستی (اویسی، پالیسیان، بختیار، مدنی ...) و فعالیتهایش در سوجدن از شرایطی که جنگ ایجاد می‌کند.

و- تهییج تبلیغ مستقل بوده‌ها و لزوم صلح بودن دائمی بوده‌ها و سازمانهای انقلابی.

ز- تهییج و سازماندهی کمیته‌های دفاع، مستقل از حکومت و احزاب بورژواشی در کارخانه‌ها، محلات، مدارس، ادارات ...

ح- تهییج در مورد حکا نیت جنبش انقلابی طبق کسرد و مبارزات دلیبرانه زحمتکشان کردستان بعنوان نمونه‌ای از مقاومت مستقل و به گیر بوده‌ای در مقابل با بیورش جریانات و نیروهای مختلف فدا انقلاب.

ط- تهییج بوده‌ها بوسیله نمونه‌های تاریخی بیروزمند مقاومت بوده‌ای به رهبری کمونیستها (نمونه‌های چون ویتنام، کوره، آلمانی ...)

ی- تهییج و سازماندهی مقاومت بوده‌ای در مناطق انقلابی احتمالی منظور بیرون راندن نیروهای اشغالگر.

اتحاد مبارزان کمونیست

۲۳
۵۹/۷/۲

زفقا!

بخاطر وجود برخی نواقص و اشکالات قابل انتقاد در کار ما از یک طرف و بدلیل طرح فوری مساله جنگ از طرف دیگر، انتشار این شماره نشریه مدتی به تعویق افتاد، همچنین به دلایل فوق دنباله مقالات "فدا شیم..." و "دوجناح..." به شماره بعد موکول شده است. ازین بابت از شما بیسوزش می‌خواهیم.

برخوردی به نظرات هسته کارگری کمون درباره

لغو قانون سود ویژه

باید برقراری مجدد قانون سود ویژه را هدف تاکتیکی خود قرار داده و علاوه آنچنان شرایطی را مطرح سازند که با تحقق آن، اجرای این قانون بتواند هرچه بیشتر در خدمت رشد مبارزات سیاسی طبقه کارگر قرار گرفته و هرچه کمتر قابل بهره برداری عوامفربانه از طرف بورژوازی و رژیم پاسدار منافع آن باشد.

رفقا خودخواسته‌هایی را که بر چنین هدف تاکتیکی ای ناظر است، چنین فرموله می‌کنند:

- ۱- لغو مصوبه شورای انقلاب در مورد سود ویژه
- ۲- تشبیت میزان سود ویژه در سطح ۲۰٪ سود کارخانجات در کلیه بخشهای تولیدی
- ۳- پرداخت سود ویژه هر سه ماه یکبار
- ۴- محاسبه مقدار سود ویژه و توزیع آن توسط نمایندگان و ارگانهای واقعی کارگری در هر کارخانه

ما با تاکید کامل ارزیابی رفقای هسته "کمون" از اهداف و انگیزه‌های رژیم در لغو قانون سود ویژه و با تاکید بر نقش و اهمیت که این مسئله در صورت برخورد صحیح نیروهای کمونیست، می‌تواند در جهت ارتقای سطح مبارزات پرولتاریا کسب کند، مبارزه برای حصول خواسته های فوق را وظیفه خود قرار می‌دهیم و همراه با رفقای کمون "کلیه سازمانها و تشکلهای کارگری و نیروهای کمونیست را به منظور فراهم شدن زمینه‌های اتحاد عمل بر مبنای تاکتیکی یکسان و سراسری، به برخورد فعال و مسئولانه به نظرات مطرح شده در جزوه (وظایف ما در مقابله با لغو قانون سود ویژه) دعوت می‌کنیم...

اخیرا جزوه "وظایف ما در مقابله با لغو قانون سود ویژه" از طرف هسته کارگری کمون، هوادار اتحاد مبارزان کمونیست انتشار یافته است. در این نوشته علل لغو قانون سود ویژه و معنا و اهمیت سیاسی این مسئله در شرایط حاضر تحلیل و بررسی شده است. رفقا در نوشته خود نشان داده‌اند که قانون سود ویژه تنها در زمان دیکتاتوری متمرکز و تشبیت شده بورژوازی می‌توانست منافع سرمایه‌داران را برآورده کند، اما اکنون در شرایط انقلابی جامعه و درحالیکه رژیم جمهوری اسلامی از استقرار نظم مطلوب سرمایه عاجز است و قادر به درهم کوبیدن مبارزات کارگران نیست، و در شرایطی که "مناسب سود ویژه خود تبدیل به انگیزه‌ای برای دخالت کارگران در امور تولید و توزیع و بازخواست مدیر و کارفرما در امور مالی و خرید و فروش کارخانه شده است"، به رسمیت شناختن حق سهم بودن کارگران در سود سرمایه نه تنها نمی‌تواند منفعتی برای سرمایه‌داران دربر داشته باشد، بلکه برعکس همچون انگیزه‌ای که کارگران را به بازخواست و حسابرسی از کارفرمایان و دولت پشتیبان آنها فرا می‌خواند، در خدمت منافع سیاسی - اقتصادی پرولتاریا قرار می‌گیرد.

رفقا بر این اساس چنین نتیجه می‌گیرند که وظیفه کارگران کمونیست و پیشرو را نه مبارزه در جهت جبران کاهشی که با لغو قانون سود ویژه در درآمد کارگران حاصل شده، بلکه دخالت در رهبری و سازماندهی جنبش کارگران بر سر مسئله سود ویژه با شعار لغو مصوبه شورای انقلاب و برقراری مجدد قانون سود ویژه تشکیل می‌دهد.

"به نظر ما، کارگران کمونیست و پیشرو...

رفقا!

جهت تداوم و گسترش فعالیت‌های خود به کمک‌های مالی شما نیازمندیم.